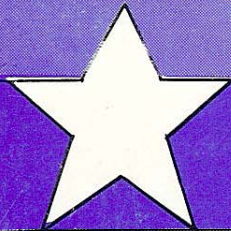


اندیشه رهائی



نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

دی ۱۳۶۴

شماره ۵

در باره مطالب این شماره

«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب
میهمانی اشباح

ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق
۳ - کنگره دوم کمیترن - بررسی اسناد

آب در خوابگاه مورچگان: «دریای یکران لیبرالیسم وحدت کمونیستی»
نگاهی به نقد گونه ای از «حزب کمونیست ایران»

فتوای حضرت امام!

یک داستان کوتاه

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۴ - مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی - استورمن

۵ - استالینیسیم، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی - شارل بتلهایم، برنارشاوانس

اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟

۳ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

فهرست

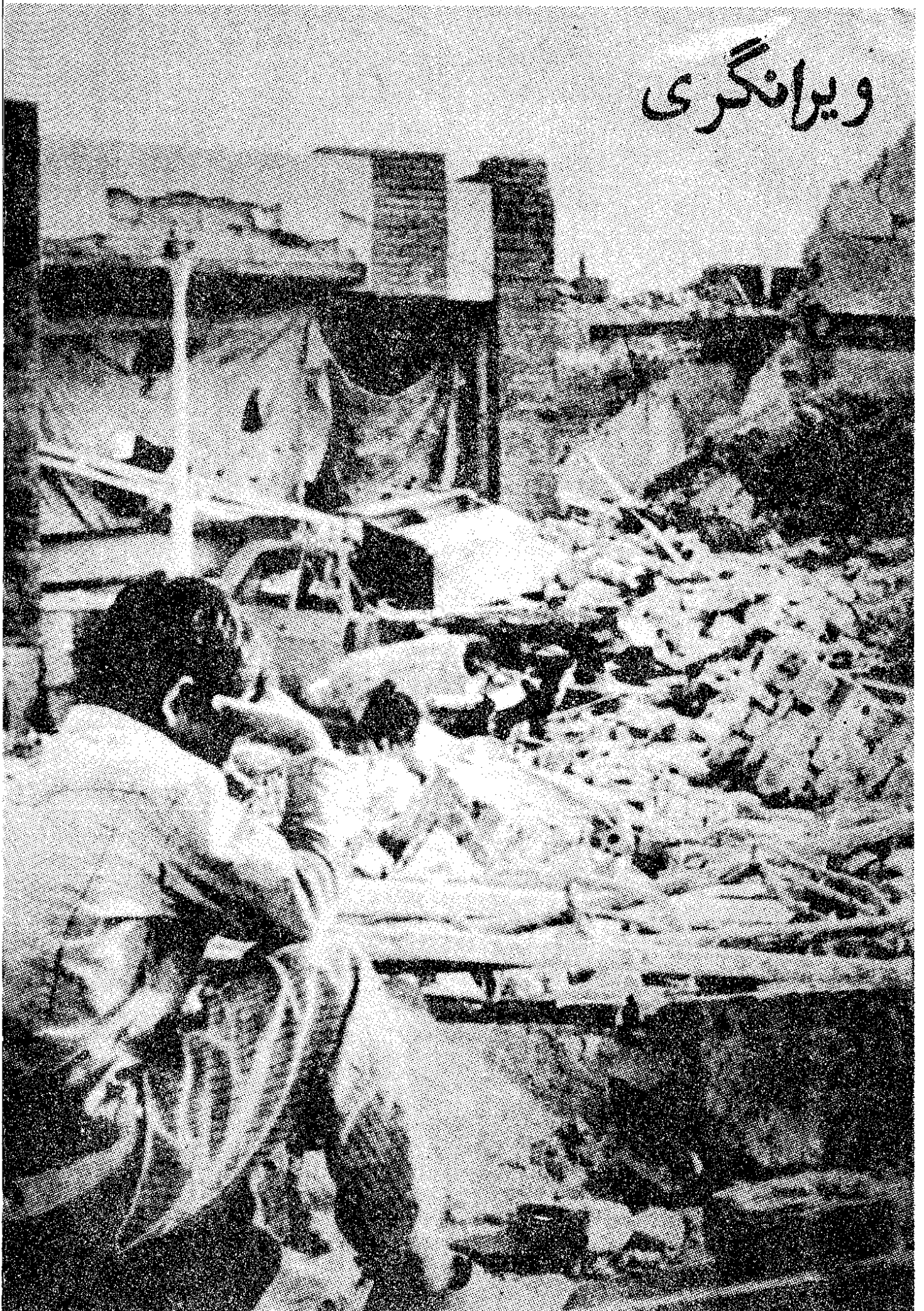
صفحه	عنوان
۷	در باره مطالب این شماره :
۳۰	«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب میمنای اشباح
۹۹	ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق ۳ - کنگره دوم کبوترن - بروسی اسناد
۱۷۰	آب در خوابگاه مورچگان : «دریای یکران لیبرالیسم و وحدت کمونیستی» نگاهی به نقد گونه ای از «حزب کمونیست ایران»
۲۳۸	فتوای حضرت امام ا یک داستان کوتاه
۲۵۶	مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی ۴ - مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی - استورمن
۲۶۴	۵ - استالینیم ، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی - شارل بتلیام ، برنارشارانس
۲۹۲	اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد ؟ ۳ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

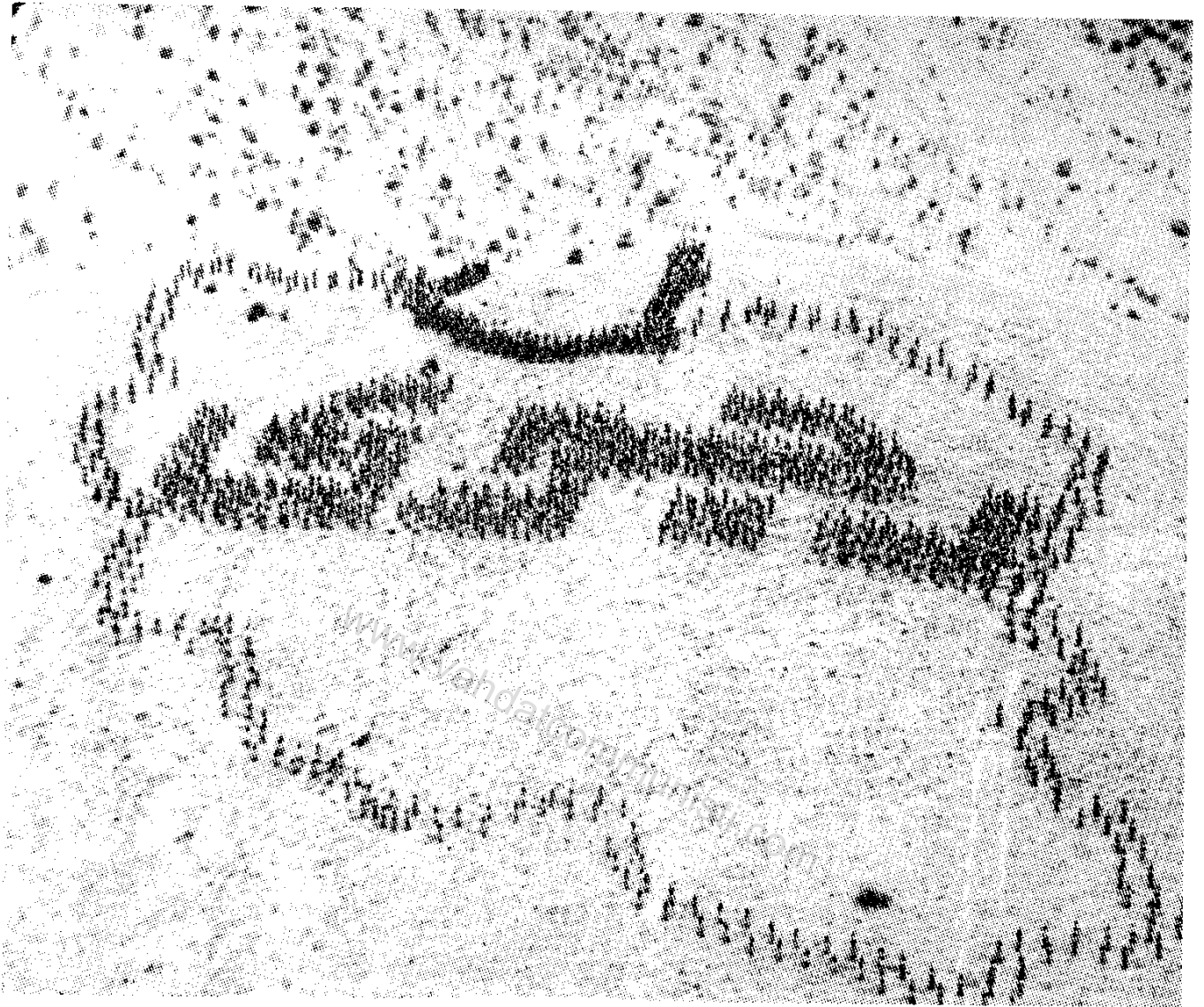
اندیشه رهائی ، نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی ، زیر نظر و با مسئولیت کمیته خارج از کشور این سازمان منتشر می گردد .
اسامی نویسندگان و مترجمان ایرانی ، همگی اسامی مستعارند و هرگونه تشابهی با اسامی افراد حقیقی صرفاً تصادفی است .

ایران در پناه اسلام و قرآن

www.YahyaAtCommunisti.com

ویرانگری





ابتدال

★ "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین : روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب" عنوان مقاله ایست که به "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین اختصاص یافته است .

اگر از طرف مجاهدین پیرامون این "انقلاب ایدئولوژیک" اینهمه هیاهوی- های گوش خراش و کارزار همه جانبه برافروخته می افتاد و ابعاد ی چنین رعشه آور و رقت انگیز به آن داده نمی شد ، جز يك مسئله ساده ، طبیعی و عادی یعنی ازدواج و نفر چیز دیگری نبود . اگر همین مسئله ساده ، طبیعی و عادی با ادعاهای محیر العقول و سفسطه بافی های عجیب و غریب توأم نمی شد و اگر بصورت "ضرورت ها" و "الزامات" انقلاب ! در نمی آمد و بعنوان "جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری" ، "در پرتو رهبری مسعود" که "آثار گسترده استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود بمنصه ظهور خواهد رسید" تلقی نمی شد ، اگر بمثابة هر ازدواج - و یا بمثابة دوازده ازدواج سابق آقای رجوی - ، در روال عادی و معمولی خود باقی می ماند ، کسی را با آن کاری نبود . ولی متأسفانه مجاهدین همین امر ساده و طبیعی را - اگر فرضاً در "بدترین" حالت متصور و ممکن یعنی عاشق مریم عضدانلو شدن مسعود رجوی ، باز چیز عجیب و نوظهوری نبود - به جایی کشاندند که هر فرد یی سازمان که به انقلاب بمفهوم دگرگونی بنیادین جامعه در عرصه های اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی و به رشد و تعالی و رهائی و بالندگی و شکوفائی انسان ها می اندیشد ، نمی تواند تماشاگر بی تفاوت صحنه های نمایشی اینچنین مضحك - و در عین حال دلخراش - باشد ، نمایشی که توهین به انسان است و شعور آدمی را به ریشخند می گیرد .

وقتی نقل قول های حیرت آور و در عین حال ، ریشه برانگیز و هولناکی که در این مقاله ، از قول رهبران ، اعضاء و هواداران مجاهدین در رابطه با این "انقلاب ایدئولوژیک" از نشریه مجاهد انتخاب شده را می خوانی ، از وحشت بند بند وجودت به لرزه در می آید . چشمهایت را بهم می مالی که : خواب نمی بینی ؟ آنگاه بی اختیار بخود می گوئی : چه راه دشوار و درازی در پیش است !

در همین مقاله می بینیم که ادعای مجاهدین در "انقلاب ایدئولوژیک" در رابطه با "رهائی زن" ، "نفی استثمار زن" ، "استیفای حقوق بفشارت رفته و لگد مال شده زنان" و غیره چیزی جز سفسطه و عوام فریبی مبتدل نیست . نویسنده مقاله نشان می دهد که مجاهدین ، حتی در همین "انقلاب ایدئولوژیک" ، دیدگاهی عقب مانده و سنتی در مورد زنان را بنمایش می گذارند . با این که بنظر می رسد که عمده ترین هدف مجاهدین در برهانداختن کارزار گسترده تبلیغاتی در "انقلاب ایدئولوژیک" تعقیب يك هدف سیاسی مشخص و بهره برداری از آن بوده باشد با اینحال نویسنده مقاله باین جنبه اساسی از نظر مجاهدین بدرستی توجه چندانی مبذول نمی دارد . در واقع ، باین بدل توجه ، نیاز چندانی نیز متصور نبود . چرا که آن هدف اساسی مجاهدین - از هواداران شان که بگذریم - ، در سطح جامعه نه تنها توفیقی نیافت بلکه به عکس خود نیز تبدیل شده است . ما جایی ندیده یا شنیده ایم که کسی بگوید : این کلاه بر شما مبارك باد ! بحث ها بیشتر بر سر اینست که کلاه را بردارید و دوباره بر سر خودتان بگذارید . جامعه ای که تجربه شعبده بازی های خمینی را پشت سر گذاشته است براحتمی بدام چشم بندی های ماهیتا از همان قماش نمی افتد . کارگران و توده های زحمتکش جامعه ، مردمی که گرفتار جنگ ، گرانی ، بیکاری ، مشکل مسکن ، صف های طولانی ارزاق و مایحتاج اولیه ، اختناق و سرکوب و صدها مصایب و بدبختی های به ارمغان آورده شده توسط يك رژیم اسلامی اند ، اگر نامی از "انقلاب ایدئولوژیک" هم شنیده باشند ، بی توجه از کنارش رد می شوند . اگر با اصرار بخواهی "انقلاب ایدئولوژیک" را بزبان ساده و همه فهم معنا کنی :

مریم عضدانلو، همسر سابق مهدی ابریشمچی بعنوان همردیف مسعود رجوی، رهبر مجاهدین، انتخاب می‌شود ولی از آنجا که "مریم مشروط است به شوهرش" یعنی نسبت به مسعود رجوی "محرم" نبود، "ملزومات انقلاب" ایجاب می‌کرد که این "مانع" از سر راه "انقلاب نوین" برداشته شود، در نتیجه، مهدی و مریم "فداکاری" کردند و از هم جدا شدند و مسعود هم "فداکاری" کرد و مریم را به ازدواج خود در آورد.

جواب خواهی شنید: آقا - بردار، رفیق -، چرا يك مسئله ساده را اینقدر پیچیده می‌کنی؟ چرا نام اصلی اش را نمی‌بری؟ این نامش "انقلاب" نیست، ازدواج است.

بهر حال، بحث‌های اساسی مقاله حاضر، نه پرداختن به این مسائل است، نه پرداختن به دلایل سیاسی ظهور "انقلاب ایدئولوژیک"، بلکه در عرصه دیگریست.

نویسنده مقاله "روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب" توجه عمده خود را به ساختار روانی و به فعل و انفعالات حوزه ناهشیار رهبران، اعضاء و هواداران مجاهدین متوجه کرده است - به ساختار روانی و فعل و انفعالات روانی که می‌توانند چنین "انقلاب" هائی را در درون خود پرورش دهند. در آنجا، این سؤال بنیادی مطرح می‌شود: چه مکانیزم‌های منش‌آدمی و درون سازمانی اند که می‌توانند به بروز چنین "انقلاب" هائی میدان دهند؟ در این مقاله به وجوه مختلف فعل و انفعال‌های روانی - که خود بازتابی است از شرایط هستی اجتماعی هر فرد، هر گروه و هر طبقه اجتماعی - پرداخته می‌شود، و نیز به تاثیر ایدئولوژی بر سامانه روانی انسانها و به نقش خانواده پد رسالار که مینیاتوری از نظام قدرتمدار در جامعه طبقاتی است.

تحلیل صرف سیاسی برای درك چنین پدیده شگفت‌آوری - "انقلاب ایدئولوژیک" و حواشی آن را می‌گوئیم -، مطلقا ناکافی است و معما و ابعاد مهمی از آن همچنان لاینحل و بی جواب خواهد ماند، همانطوری که ابعاد از فاشیسم تا قبل از "روانشناسی توده‌ای فاشیسم" رایش، ناروشن یا حداقل در سایه روشن مانده بود. گفتیم که اساسی ترین هدف مجاهدین در برهه انداختن معرکه "انقلاب ایدئولوژیک"، يك هدف سیاسی بود.

ساده نگری است که در توضیح آن بخواهیم خود را فقط در حیطه سیاست محبوس کنیم. چرا که این پدیده در عمق خود، یک پدیده اجتماعی است و از واژه "اجتماعی" در اینجا، گسترده ترین مفهوم آن را در نظر داریم، مفهومی که اقتصاد، روانشناسی، جامعه شناسی، تعلیم و تربیت، فرهنگ، تاریخ، مذهب، خانواده و غیره را در بر می گیرد.

باری، با یاری مجموعه مباحث طرح شده در این مقاله است که می توانیم به "میهمانی اشباح" برویم و با رسوخ در بطن این مجموعه مباحث است آنچه باور نکردنی و غیر ممکن جلوه می کند - مثلاً صحنه های تکان دهنده و وحشت انگیزی که تلویزیون رژیم اسلامی و ویدئوی انقلاب ایدئولوژیک بنمایش می گذارند -، قابل درک می گردد. به کمک الفبای این مجموعه مباحث است که زبان نامهجور و تاری از عطر زندگی "مقدس شده" ها و "از ما بعنوان انسان های کره زمین فاصله گرفته" ها و افسون زدگان، شفافیت می یابد، مرئی می گردد و مفهوم میشود.

★ "ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق" سلسله مقالاتی است که سومین بخش آن ("کنگره دوم کمینترن - بررسی اسناد") در این شماره انتشار می یابد. همانطوری که در پیشگفتار شماره های پیشین "اندیشه رهائی" متذکر شده ایم، این سلسله مقالات در زمره مقالات "با امضاء" و توضیح "نشریه است" (در مورد مقالات "با امضاء" و مقالات "با امضاء" و توضیح "مراجعه کنید به مقدمه "رهائی"، دوره سوم، شماره اول، دیمه ۱۳۶۱ یا به پیشگفتار "اندیشه رهائی"، شماره اول، اسفند ماه ۱۳۶۲) از آنجا که نویسندگان این سلسله مقالات در مقدمه خود در همین شماره نشریه، "خلاصه ای از مهمترین مباحث پیشین" را ارائه داده اند به پرداختن مجدد آن ها در اینجا نیازی نیست فقط اشاره کنیم که دو بخش پیشین، "از انقلاب اکتبر تا پایان کنگره اول" و "در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمینترن" را در بر می گرفت.

بخش چاپ شده در شماره حاضر، همانطوری که از عنوان آن پیداست، به بررسی اسناد کنگره دوم کمینترن اختصاص دارد. این اسناد عبارتند از:

۱- تزه‌ای مقدماتی - پیشنهادی لنین و تزه‌ای مقدماتی - تصویری کنگره
در باره مسائل ملی و مستعمراتی ،

۲- تزه‌ای الحاقی - پیشنهادی روی (Roy) و تزه‌ای الحاقی - تصویری
کنگره در باره مسائل ملی و مستعمراتی .

اشکال عمده بررسی این اسناد از اینجا آغاز می‌شود که از هر يك از این
تزه‌ها ترجمه‌های متفاوت در زبان‌های مختلف و گاه چند ترجمه در يك زبان
معین وجود دارد که غالباً هر يك از این‌ها با دیگری تفاوت‌هایی دارند
و در نتیجه تشخیص سره از ناسره دشوار است . در نتیجه ، رفقای نویسنده
اسنادی که بنظرشان صحیح تر جلوه می‌کرد برای بررسی انتخاب کرده‌اند
و دلایل انتخاب و رجحان خود را در مقاله ذکر می‌کنند . تفاوت این اسناد
فقط تفاوت ترجمه از يك زبان به زبان دیگر نیست . بلکه حتی در پارهای موارد ،
ناشران این اسناد به زبان‌های خارجی - یعنی " اداره زبان‌های خارجی
مسکو " و " انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم ، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد
شوروی " - در جهت پیشبرد اهداف مشخص ، در اسناد کنگره حتماً
در نوشته‌های لنین دست می‌برند و یا يك عبارت روشن را بشکل مورد نظر خود
" تفسیر " یعنی تحریف می‌کنند . گاهی عالمانه و عامدانه باین اغتشاش
دامن می‌زنند : متن اصلی تزه‌ای الحاقی - پیشنهادی ، ۵۱ سال بعد
از تشکیل کنگره (در سال ۱۹۲۱) ، از طرف شوروی اجازه انتشار می‌یابد
و تا قبل از این تاریخ (و لااقل تا قبل از ۱۹۶۷ که رژنیکوف در مقاله‌ای به
شیوه خود به متن اصلی استناد کرد) ، همه گمان می‌بردند که یکی از ترجمه -
های تزه‌ای الحاقی - تصویری ، متن اصلی تزه‌ای الحاقی - پیشنهادی
است و بقیه ترجمه‌هایی از تزه‌ای الحاقی - تصویری . در حالی که در سال
۱۹۶۷ معلوم می‌شود که آن " متن اصلی " نه متن اصلی بلکه مثل بقیه ،
ترجمه‌ای بود از تزه‌ای الحاقی - تصویری . علاوه بر این‌ها ، " محققان "
و " مورخان " شوروی ، هر از چند گاهی ، از آرشیوهای شوروی ناگهان
" سند جدیدی " ، " کشف " می‌کنند و عامدانه به آشفتگی‌های موجود در زمینه
این اسناد دامن می‌زنند . در يك چنین وضعی ، همانطوری که نویسندگان
مقاله بد رستی نوشته‌اند ، اهمیت پیگیری این مسئله فقط از لحاظ تحقیقی

و تاریخی نیست بلکه از جهت نتایج سیاسی هم حائز اهمیت فراوان است .
لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ خود به کنگره دوم صریحا اعلام
داشت :

” کمیسیون به اتفاق آراء هر دو تزه‌های مقدماتی و الحاقی — بشکلی
تصحیح شده — را پذیرفته است . بدینسان ما در تمام مسائل اصلی
به توافق کامل رسیده ایم ” .
علی‌رغم این اظهار نظر صریح و عاری از ابهام، ” مورخان ” و ” محققان ”
شوروی اعلام می‌دارند که لنین ” برخی اغماض‌ها برای تعلیم کمونیست‌های
جوان را ” ضروری می‌دانست و بدیگر سخن، آنچه را اظهار داشت نظری
واقعی‌اش نبود . و این ادعاهای مضحک پرفسورهائی نظیر اولیانفسکی
و رزنیکوف، مقدمه ایست بر تقلب‌ها و تحریف‌های بعدی . با این مقدمه،
تزه‌های الحاقی — تصویبی — پس از تصحیحات و تغییرات لنین و کمیسیون
مسائل ملی و مستعمراتی و تصویب کنگره — که دیگر ” تزه‌های روی ” نیست بلکه
مصوبه و اسناد کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی بشمار می‌رود، مورد تحریف
و دستبرد قرار می‌گیرد، تشکیل احزاب کمونیست بعنوان ” نخستین و لازمترین
وظیفه ”، به تشکیل ” سازمان ” یا ” سازمان های غیر حزبی ” یا ” احزاب
غیر کمونیست ” تغییر می‌یابد چرا که تزرشد غیر سرمایه داری نظریه پردازان
روسی (بویژه اولیانفسکی) می‌بایست مستند به اسناد کنگره بشود ! این
تحریف‌ها و دستبردها در اسناد کنگره را حتی در مورد لنین هم اعمال
می‌کنند . لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه خود صریحا می‌گوید :

” نه فقط ما باید گردان‌های مستقل رزمندگان و سازمان‌های حزبی
در مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده را پدید آوریم، نه فقط باید فوراً
تبلیغ در جهت سازماندهی شوراهای دهقانان را آغاز بکنیم و بکوشیم
آن‌ها را با شرایط ماقبل سرمایه داری مطابقت دهیم بلکه انترناسیونال
کمونیستی باید شالوده تئوریک مناسب این قضیه را پیش‌ببرد که کشورهای
عقب‌مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌توانند وارد سیستم
شورائی شوند و با طی مراحل معینی از تکامل، بی‌آن که نیازی به
عبور از مرحله سرمایه داری باشد، به کمونیسم برسند ” .

آقای اولیانفسکی، با پس و پیش کردن عبارات پاراگراف فوق، و با چند تقلب "کوچک" دیگر، یعنی با تغییر "سازمان های حزبی" و "سازماندهی شوراهای دهقانان" به "سازمان های انقلابی توده ای" ("غیر حزبی") با تغییر "سیستم شورائی" به "نظام سیاسی خلقی"، در جهت توجیه همان هدف راه رشد غیر سرمایه داری (که نام دیگر آن، انواع "انقلاب های دموکراتیک" است)، عبارت صریح و عاری از ابهام لنین را چنین "تفسیر" یا تحریف می کند:

"وی [لنین] همچنین نشان داد که کشورهای عقب مانده با ایجاد نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان های انقلابی و توده ای ("غیر حزبی") می توانند "باطنی کردن مدارج معینی از رشد" به کمونیسم برسند و این که تشکیل "گردان های مستقل رزمندگان و سازمان های حزبی" شرط چنین رشدی است" (پرانتر و گیومه ها از اولیانفسکی و گروه از ماست).

نویسندگان این سلسله مقالات، در بخش چاپ شده در این شماره، مانند بخش های قبلی آن، زیر نویس های متعدد، چه در زمینه آراء توضیحات تکمیلی در رابطه با مباحث مطروحه در متن و چه در رابطه با منابع اسناد و آثار مورد مراجعه خود، به مقاله افزوده اند. علاوه بر این، قسمت پایانی مقاله و ضمیمه وجود دارد که ترجمه اسناد (تا کنون به فارسی ترجمه نشده) کنگره دوم در باره مسائل ملی و مستعمراتی را در بر دارد.

۱- در ضمیمه شماره یک، متن اصلی (آلمانی) تزه های مقدماتی - تصویبی کنگره انترناسیونال کمونیستی در باره مسائل ملی و مستعمراتی و ترجمه های انگلیسی و فرانسوی آن ها از زبان های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی توسط رفقا و دیگر همکاران نشریه به فارسی ترجمه شده است.

۲- ضمیمه شماره ۲ به ترجمه تزه های الحاقی - پیشنهادی روی و تزه های الحاقی - تصویبی کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در باره مسائل ملی و مستعمراتی، اختصاص دارد. برای سهولت مقایسه این تزه های پیشنهادی و الحاقی، هر صفحه از متن تزه های پیشنهادی در مقابل همان صفحه تزه های تصویبی قرار داده شده است. و تغییرات، تصحیحات، حذفیات

و اضافات لنين و کميسيون در تزه‌اي پيشنهادي به ترتيب ، با حروف تاکيدي و يك خط و با حروف تاکيدي ، مشخص شده اند .

★ يکي از سياست‌هاي مستمر سازمان وحدت کمونيستي و از آنجا ، اندیشه رهائي ، برخورد با نظرات انحرافي جريانات و سازمان‌هاي جنبش چپ ايران است . اهميت اينگونه جدل‌هاي نظري و سياسي ، اداء سهمي است در شکل‌گيري فرهنگ اصيل مارکسيستي و زدودن زنگارهاي انواع و اقسام نظريات انحرافي و ارتجاعی و رويزونيستي در سوسياليسم علمی . ما اين هدف را براي گسترش و تشبيت هر چه بيشتتر دستاوردهاي (هر چند نسبي) جنبش چپ ايران ، بمتابه راه خروج از بن بست کتوني چپ دنبال مي‌کنيم و اين يکي از مهمترين وظايفي است که اندیشه رهائي در مقابل خود قرار داده است . يکي از دستاوردهاي مهم جنبش چپ در سال‌هاي اخير ، عقب نشيني (تاکتيکی) چپ سنتي است در مقابل چپ مستقل . اين دستاورد هم ناشی از ورشکستگي عملي و نظري چپ سنتي در عرصه اجتماعي و سياسي ، از غيبت‌هاي پي در پي اش در وعده‌گاههاي تاريخي و از هر چه بيشتتر آشکار شدن ناتواني اش در برخورد با مسائل واقعي جامعه است و هم ناشی از مبارزات پيگير نظري و سياسي چپ مستقل است که در افشاء ماهيت آن چپي که از مارکسيسم و کمونيسم فقط نام آن را با خود داشت (و دارد) .

وقتي از دستاوردهاي جنبش چپ ايران در سال‌هاي اخير صحبت مي‌کنيم خيل عظيم توده‌هاي مايوس و نااميد شده چپ از سازمان‌هاي سنتسي را که به سمت ايده‌هاي نوين جذب مي‌شوند در نظر داريم نه سازمان‌هاي ورشکسته (نظير اقليت ، راه کارگر و غيره) يا متلاشي شده (نظير پيکار ، اتحاديه کمونيست‌ها و امثالهم) که اميدي به رستگاري آن‌ها نيست چرا که بقايای اين سازمان‌ها در خارج از کشور بدون تجربه آموزي از گذشته همان اشتباهات و انحرافات را تجديد توليد مي‌کنند .

اگر نگرانی و هراس يکي از سازمان‌هاي چپ سنتي — ” حزب کمونيست ايران ” — را باور کنيم ، معلوم مي‌شود که بخش قابل توجهي از اين توده‌هاي چپ بریده و نااميد شده از سازمان‌هاي چپ سنتي بسوي

ایده هائی رو کرده اند که در طی سال ها ، سازمان وحدت کمونیستی یکی از مبلغین پیگیر آن ها بوده است و باز بقول آن " حزب " ، ما به " قطب " و " ملجاء " همان توده های چپ مایوس و نا امید از گروه ها و سازمان های چپ سنتسی تبدیل شده ایم . چه مصیبتی بالاتر از این برای سازمان ها و گروه های ورشکسته ای نظیر اقلیت و راه کارگر و یا متلاشسی شده ای نظیر سازمان های خط ۳ (که " حزب کمونیست " بنوعی در صدد بازسازی اینهاست) . باری ، در يك چنین شرایطی است که " حزب کمونیست ایران " تشخیص داده است که باید بما " پردازد " و اعطاء لقب هائی نظیر " لیبرالیسم چپ " و " اومانیسیم بورژوائی " و غیره از طرف پل پوت های کوچک وطنی به ما که بینش قلدر منشانه و سرکوبگرانه ای از کمونیسم دارند ، هیچ چیز عجیب یا تعجب آوری نیست .

تاثیر ایده های انتقادی و بی اعتباری برداشت های قالبی و دگماتیک به توده های چپ محدود نگشته بلکه بنوعی گریبانگیر چپ سنتسی هم شده است با این توضیح که اگر در ارلی جوانه هائی از رشد تفکر آزاد و مستقل قابل رویت است ، در دومی ، چیزی جز يك کوشش سطحی برای انطباق دادن خود با شرایط جدید مشاهده نمی شود . جدیدترین نمونه این عقب نشینی تاکتیکی چپ سنتسی (در عرصه تئوری) را حزب باصطلاح کمونیست ایران ارائه می دهد (مراجعه کنید به " رهائی " شماره ۸ ، " کالبد شکافی " حزب کمونیست ایران - پوپولیسم ، بوندیسم ، استالینیسم " ، مهرماه ۶۴ و " اندیشه رهائی " ، شماره های ۳-۴ ، مقاله " حزب کمونیست ایران " یا " حزب کمونیست امک - مدخلی بر مباحث " ، اسفند ۶۳) . ولی از آنجائی که این عقب نشینی ها در گروه هائی نظیر " حزب کمونیست " مصلحت جوینان ، فرصت طلبانه و حسابگرانه و در يك کلمه ، غیر صادقانه است ، ما مبارزه نظری و سیاسی خود را تا عقب نشینی کامل و استراتژیک چپ سنتسی همچنان دنبال خواهیم کرد چرا که برای آینده چپ در ایران جز تصحیح انحرافات و اشتباهات بزرگ گذشته ، راه دیگری وجود ندارد . برای جنبش چپ در ایران آینده ای جز این متصور نیست که بختک استالینیسم در تمامی ابعاد و جلوه های آن و برای همیشه بدور ریخته شود . هدف ما در این مبارزه سیاسی و نظری ،

اداء سهمی است در این راه . در تعقیب این هدف، در شماره اول " اندیشه
 رهائی"، مقاله " نهفته سخنان سوسیالیسم و انقلاب - اندیشه های کهمن در
 قالب های نوین"، به يك گروه كوچك تروتسکیستی (" حزب کارگران سوسیالیست")
 اختصاص یافت، که در خارج از کشور جریانی را حول نشریه " سوسیالیسم و انقلاب" گرد
 آورده بود . آن گروه با مخفی کردن خود پشت این جریان ، مدعی نوآوری،
 ایجاد گروه بندی جدید فکری یعنی " گروه بندی انقلابی سوسیالیستی"
 شده بود و در حد ادعا، با استالینیسیم " مرز بندی قاطع" داشت ولی
 در بینش، متد، تحلیل و عملکرد، رویه دیگری از آن را به نمایش می گذاشت .
 در آن مقاله، ضمن نقد تئوری های این گروه (یعنی " حزب کارگران
 سوسیالیست") که این بار تحت پوشش " گروه بندی انقلابی سوسیالیستی"
 (" سوسیالیسم و انقلاب") ارائه میشد و چیزی جز تکرار کلیشه وار تئوری های
 انترناسیونال چهار نبود - تئوری های که بدون تحلیل مشخص از شرایط واقعی
 طبقه کارگر و بدون تحلیل شرایط عمومی يك جامعه مشخص، حل تمام مشکلات
 و مسائل انقلاب ایران را، مثل همه جا، در " بحران رهبری" خلاصه
 می کرد -، عملکرد های توطئه گرایانه و انگیزه های ناسالم این " حزب" در براه
 انداختن " سوسیالیسم و انقلاب" نیز افشاء گردید . از آنجا که بقول يك
 ضرب المثل فارسی، بار کج به منزل نمی رسد، تلاش های توطئه گرایانه
 و ناسالم آن گروه با شکست مواجه شد . مضافاً، وقایع متعدد بعدی نشان
 داد که ما در تشخیص و تحلیل خود از این گروه راه خطا نرفته بودیم . " حزب
 کارگران سوسیالیست"، قریب دو سال پس از انتشار آن مقاله هنوز به مباحث
 مطروحه در آن پاسخ نداده است ولی در اینجا و آنجا، در يك زیر نویس از يك
 مقاله، در يك عبارت از يك اعلامیه، در يك جمله از يك سخنرانی، بخيال خود
 زهر خود را می پاشد و به زخم های هنوز شفا نیافته اش از آن مقاله، مرهم
 می نهد . پیدا است که ما را با يك محفل شایعه پراکن، بی پرنسیپ و غیر
 جدی، کاری نیست .

در شماره ۲ " اندیشه رهائی"، مقاله " از راه کارگرتا سازمان کارگران
 انقلابی ایران - خط ۴ یا خط حزب توده؟" انتشار یافت . در مقدمه
 آن مقاله از جمله آمده بود :

" ۰۰۰۰ در این شماره، مطلبی در باره يك سازمان چپ دیگر ایران را انتشار می‌دهیم. فراموش نکرده ایم که این سازمان، در زمان رشد بادکنکی اش، بمثابه طاووسِ علیین شده، چه فخرها کسه به زمین و زمان نمی‌فروخت و چه یادها که در غیبِ نسی انداخت. گروهی که در آغاز کار، در زمان تاسیس خود، در سال ۵۸، با نوعی فروتنی (مصلحتی)، ادعائی در حد پیروی از "راه کارگر" داشت، پس از ۳۰ خرداد ۶۰، پس از خالی شدن بادکنک، پس از آن همه ضرباتی که، بدلیل انحرافات و کج روی های نظری و عملی، به سازمان خود، به اعضاء و هواداران فداکار خود و به حیثیت چپ ایران وارد کرد، بجای این که با تواضع انقلابی به انتقاد از خود بنشیند، در عرصه ادعاهای توخالی چندین پله بالاتر صعود کرده و در شهریور ۶۲، در خارج از کشور، با نوعی تفاخر رقت انگیز، خود را "سازمان کارگران انقلابی ایران" نامید. نوشته ای ۱۱۵ صفحه ای تحت عنوان "راه کارگر، ارگان شوریک سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران" انتشار داد. تبدیل "راه کارگر" داخل به "سازمان کارگران انقلابی ایران" در خارج، چندان مهم نیست چرا که بیشتر نمایشگر جنبه طنز و جنبه ترازوی - کمیک قضیه است. اما نکته بسیار مهم برای ما این بود که ببینیم آیا "راه کارگر" به اشتباهات و انحرافات و کج روی های گذشته خود واقف شده و با صداقتی انقلابی به انتقاد از خود پرداخته است یا نه؟ و از فعالیت های دوسه ساله خود در ایران چه جمع بندی ای ارائه می‌دهد؟ در يك کلام از گذشته چه آموخته است. مقاله زیر متأسفانه نشان می‌دهد که آن انتظار کاملی مورد بوده است و با تأسف بسیار مشاهده می‌کنیم که شکست گذشته چپ (چه در زمینه شوری و چه در عرصه پراتیک اجتماعی)، هیچ چیز به رفقای "راه کارگر" سابق و "سازمان کارگران انقلابی ایران" لاحق، نیاموخته است. رونوشت همچنان برابر با اصل است و مسیر جدید، دنباله خط قدیم.

باری، در آن مقاله، علاوه بر پرداختن به محاسن قدیمی "راه کارگر" که دقیقاً به "سازمان کارگران انقلابی ایران" انتقال یافتند، به يك حُسن تازه - یا برای بعضی ها تازه - سازمان جدید الولاده توجه گردیده بود. تشخیص ما این بود که پس از انشعابات بیشمار و پایان ناپذیر در سازمان فدائیان، پس از سوخت شدن حزب توده، راه کارگر - که تمامی بدنه رهبری و اکثریت نیروی سازمانی آن در خارج است -، در صدد بهره برداری از اغتشاش فکری موجود در بین طیف های گوناگون فدائی و هواداران حزب توده است. سرخوردگی گرایش هایی از طیف فدائی از "سوسیالیسم و انقلاب" و تمایل آن ها به راه کارگر، جذب مجدد توده ای های راه کارگر در سازمان جدید الاحداث و بالاخره "وحدت راه فدائی و راه کارگر"، نشانه هائمی را بدست می دادند که "سازمان کارگران انقلابی ایران" در صدد است که رهبری هژمونیک خط پروسوویت را در ایران به عهده بگیرد.

خلاصه این که، با حرکت از واقعیت های ملموس، با در نظر گرفتن خصوصیات سیاسی - عقیدتی "راه کارگر"، در آنجا، باین نتیجه رسیدیم که مسیر انتخاب شده و پیموده شده توسط "راه کارگر"، این جریان را در خارج از کشور به يك جریان موثر پروسوویت تبدیل خواهد کرد. این تشخیص وقتی برجسته تر نمایان میشد که نظریات "سازمان انقلابی کارگران" در باره مرحله انقلاب (عنوان شده در جزوه "مرحله انقلاب"، آذر ۱۳۶۱) در مقابل آنچه حزب توده در این باره گفته است قرار می گرفت. نشان دادن شباهت های حیرت آور (یا "حیرت آور") تزه های سازمان کارگران انقلابی ایران و حزب توده، یکی از وظایف محوله به مقاله "خط ۴ یا خط حزب توده؟" بود.

بعد از انتشار آن مقاله، عملکردها و مواضع بعدی سازمان کارگران انقلابی ایران در نزدیکی بیشتر با شوروی و جریان های پروسوویت نشان داد که در تشخیص خود به خطا نرفته بودیم. و سازمان کارگران انقلابی ایران همچنان در مسیر پیش بینی شده به پیش می تازد.

در "اندیشه رهائی" ۳-۴، مباحث ما با اصطلاح حزب کمونیست ایران با مقاله "حزب کمونیست ایران" یا "حزب کمونیست" امک؟ - مدخلی بر مباحث

آغاز شد . در فاصله آن شماره و شماره حاضر نشریه ، از جانب رفقای سازمان
در ایران ، مقاله " کالبد شکافی " حزب کمونیست ایران " - پوپولیزم ، بوند یسم
و استالینیزم " در " رهائی " شماره ۸ ، مهرماه ۱۳۶۴ ، انتشار یافت .
دو گروهی که در دامنه کوه های کردستان عراق ، در عالم خیال و بروی
کاغذ ، " حزب کمونیست ایران " را تشکیل داده اند ، ریشه در خاک جنبش
کارگری ایران ندارند . این جریان ، جریانی پا در هواست . تلفیقی است
از سوسیالیسم روستائی و سوسیالیسم خرده بورژوائی شهری . تمام
انحرافات بینشی ، تئوریک ، سیاسی ، منشی چپ سنتی ایران (از حزب
توده به بعد) را یکجا در خود جمع کرده است . این جریان ، مانند تمام
سوسیالیست های تخیلی ، فقط خیالباف نیست بلکه علاوه بر این ، جانشین گرا ،
قلدرمنش و سرکوبگر نیز هست . علاوه بر مباحث و مقاله قبلا اشاره شده
در " رهائی " ۸ و " اندیشه رهائی " ۳-۴ ، در زمینه پراتیک یا تلفیق تئوری
با پراتیک و یا بازتاب تئوری در پراتیک روزمره ، در مقاله دیگری از همان
شماره " اندیشه رهائی " به هنگام بحث در مورد درگیری های اخیر کردستان ،
باین مسائل - بطور جانبی - پرداخته شده است که طرح مشخص و همه جانبه
آن به مقالات آینده نشریه موکول می گردد .

بطوری که در این شماره خواهیم دید ، " حزب کمونیست ایران " دارای
ویژگی های دیگری نیز هست - که حتی منفی ترین نمونه های چپ ایران
کمتر به چنین درجه ای از ابتدال سقوط کرده اند . از جمله این " ویژگی ها "
اینست که " حزب کمونیست ایران " نه تنها بنحورقت انگیز و شرم آوری
دروغ می گوید ، تهمت می زند ، تحریف می کند ، شایعه می پراکند بلکه (بطوری که
در شماره پیشین اشاره شده است و در شماره آینده به تفصیل خواهیم دید)
با برنامه ای حساب شده پرونده سازی می کند و گوئی که این حزب بوجود
آمده است تا با توسل به هر وسیله ای چپ و کمونیسم را بد نام کند و بقایای
حیثیت آن را در ایران از بین ببرد . این حزب باندازه اسلاف خود (از
مجاهدین " مارکسیست " تا پیکار) ، جنجالی ، بی هویت و پوشالی است .
تئوری بافان این " حزب " در برخورد با سازمان های دیگر - از جمله ما -
این پیام آشنا را بگوش می رسانند : دروغ هر چه بزرگتر باشد ، امکان

باورکردنش بیشتر است . خلاصه این که " حزب کمونیست " ، در تشریح و در عمل ، تصویری هولناک و ریشه آور از یک حزب کمونیست را ارائه می دهد . در مقالات قبلا اشاره شده " رهائی " و " اندیشه رهائی " و نیز در همین شماره نشریه به جنبه هائی از مسائل عنوان شده در فوق توجه کرده ایم و در شماره های آینده نشریه - در کنار نقد نظریات و عملکرد های سایر سازمان های چپ - ، به جنبه های دیگری از این مسائل خواهیم پرداخت . این نکته نیز در رابطه با مقاله " آب در خوابگاه مورچگان " قابل ذکر است : در پایان مقاله ، در بخش ضمیمه ، مقاله چاپ شده در شماره ۱۲ نشریه " کمونیست " و صفحاتی از شماره اول " اندیشه رهائی " را بدلائل زیر عینا کلیشه کرده ایم :

- ۱- نویسنده شریف " حزب کمونیست ایران " مدعی است که مستند نوشته اش در نشریه " کمونیست " این صفحات " اندیشه رهائی " بوده است .
- ۲- خوانندگانی که آن شماره نشریه " کمونیست " و آن شماره " اندیشه رهائی " را در اختیار ندارند از مقایسه این دو متن هم می توانند تفاوت فاحش آنچه در واقع ما گفته ایم و آنچه نشریه " کمونیست " گویا از قول ما " نقل " کرده است ، دریابند ، هم می توانند به سایر تحریفات آن نشریه (بدلالی که گفته ایم فرصت پرداختن به آن ها را در مقاله حاضر نخواهیم داشت) ، پی ببرند و هم آنچه در مقاله حاضر از طرف ما عنوان شده است ، مستند تـر باشد و نیز قابل مطالعه و کنترل .

★ " فتوای حضرت امام " داستانی است که فضای آشنای جامعه پیـس از ۳۰ خرداد ۶۰ را تصویر می کند . در زمان وقوع این داستان ، ربانی املشی - که امروز گویا در بهشت با پیشوای خود امیر المومنین محشور است - ، در اوج سرکوب های رژیم در شهریور ۶۰ ، در مقابل " امت حزب الله " ، که با جنازه های رجائی و با هنر بردوش ، در برابر کاخ مجلس سنا اجتماع کرده بودند ، در سخنرانی خود بعنوان داستان کل انقلاب اسلامی بـه " دادگاه های اسلامی سراسر کشور " رهنمود داد که : " از امیر المومنین پیاموزید که در یکروز ، ۴۰۰۰ نفر را از دم شمشیر می گذراند " (نگاه کنید

به "رهائی" شماره ۱۰۳ مورخ ۱۹/۶/۶۰) در این داستان، صحنه‌ای از "قضاوت اسلامی" و "عدل علی" تصویر میشود. صحنه‌ای کوتاه از یک تراژدی بزرگ - عدالت اسلامی - که در این چند سال، نمونه‌های بسیاری از آن در هر گوشه این سرزمین بارها به نمایش گذاشته شد. تا دیروز، تا قبل از بقدرت رسیدن یک حکومت صد درصد اسلامی، تا قبل از برپایی حکومت صدر اسلام، تاریخ، "افسانه" جلوه داده می‌شد و "دست پخت دشمنان اسلام". شگفتا! امروز نیز بنظر آمده‌ای، افسانه، "تاریخ" است و "دست پخت مذهب ستیزان حرفه‌ای" و "دشمنان اسلام راستین". در این میان، جامعه‌ای آزمایشگاه آزمایش‌های نکبت بار و از فرط تکرار مبتدل و بنا نتایجی از پیش واضح شده است و مردمی، قربانیان یک دور تسلسل باطل.

باری، در این داستان، با چهره‌های منفور کارگزاران عدالت اسلامی مانند اسدالله لاجوردی، داستان انقلاب اسلامی تهران و محمد گیلانی قاضی شرع حکومت اسلامی و با طرز کار دادگاه‌های انقلاب اسلامی، آشنا تر می‌شویم. سرکوب‌گری که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و حتی به عمه‌های ظلم خود - نظیر محمد، پاسدار مسجد احمدی -، نیز رحم نمی‌کند.

از خاطر نبریم صحنه‌های هولناک نظیر صحنه‌های تصویر شده در این داستان را که سرگذشت واقعی یا گوشه کوچکی از واقعیت‌های مخوفی است که در این هفت سال، در سایه یک رژیم اسلامی، بر ما گذشته است. حافظه توده‌ای را به سینه تاریخ بسپاریم و نگذاریم که تاریخ به "افسانه" بپیوندد و یا افسانه بعنوان "تاریخ" ارائه شود.

★ در ادامه "مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی"، در این

شماره نشریه دو مقاله را انتشار می‌دهیم:

۱- مقاله "مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی" نوشته استورمن، چهارمین و آخرین مقاله ایست که از طرف رفقا در ایران ترجمه و برای ما ارسال شده بود. این مقالات چهارگانه حاوی بحث‌هاییست بر سر تبیین ماهیت جامعه شوروی و طبقه حاکم بر آن که در یکطرف بحث سوئیزی و استورمن و در طرف دیگر، مندل قرار داشت. مقاله اول از پل سوئیزی تحت عنوان "آیا در شوروی

طبقه حاکمی وجود دارد؟" ، در شماره اول "اندیشه رهائی" بچاپ رسید .
این حمله مستقیمی بود به تزه‌های تروتسکی و تروتسکیست‌ها (بویژه مندل) .
سوئیزی در این مقاله ، بر وجود نظام استثماراری ("مابعد سرمایه داری") و
طبقه حاکم ("طبقه نوین حاکم") تاکید می‌گذاشت بی این که این نظام و طبقه
حاکم را مشخصا نامگذاری کند .

ارنست مندل در مقاله "چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی
نیست؟" (چاپ شده در شماره ۲ "اندیشه رهائی") به انتقادات سوئیزی
پاسخ داد . مندل بر خلاف آنچه عنوان مقاله اش می‌تواند تداعی معانی
کند ، نه معتقد است که بوروکراسی طبقه نوین حاکم است و نه به وجود طبقه
حاکم (چه نوع نوین و چه نوع قدیم) اعتقادی دارد . و در مقاله خود به
تفصیل توضیح می‌دهد که چرا این امر بنظر او تجدید نظر در تزه‌های
مارکس بشمار می‌رود . همانظوری که در مقدمه آغاز این سلسله مباحث در شماره
اول "اندیشه رهائی" توضیح داده ایم بنظر تروتسکی و تروتسکیست‌ها (از
جمله مندل) ، جامعه شوروی يك جامعه سوسیالیستی است و مشخصا
سوسیالیستی بودن آن ، دولتی شدن مالکیت ، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار
تولید و وجود اقتصاد با برنامه است . اما رژیم سیاسی حاکم بر این کشور ،
بخاطر حاکمیت بوروکراسی بعنوان يك انگل و يك سرطان ، غیر سوسیالیستی
است و بنا براین ، با يك انقلاب سیاسی باید بوروکراسی را سرنگون کرد و قدرت
را مجدداً به پرولتاریا برگرداند .

در مقاله بعدی سوئیزی و استورمن (چاپ شده در شماره هـای
۳-۴ و ۵ "اندیشه رهائی") پاسخ هائیکست به مقاله مندل ورد استدلال
های او . هر دو نویسنده ضمن تاکید بر ماهیت استثماراری جامعه شوروی ،
آشکارا از دادن يك پاسخ مشخص ایجابی خود داری می‌کنند و حتی استورمن ،
در مقاله خود (چاپ شده در همین شماره) وقتی که اصطلاح رودلف بارو،
مارکسیست آلمان شرقی ، یعنی "مناسبات تولیدی سیاسی و بوروکراتیک" (که
در مقدمه این مباحث در شماره اول "اندیشه رهائی" نوشتیم پاسخی شدیداً
ناکافی یا در حد پاسخ ندادن است) را بنوعی وام می‌گیرد و آن را توضیح
می‌دهد ، ولی با اینهمه موافقت یا مخالفت) صریح خود با آن را اعلام

نمی‌کند . خلاصه این که هر دو نویسنده با وسواسی علمی ، از تبیین و نامگذاری مناسبات تولیدی جامعه شوروی و طبقه حاکم بر آن کشور خودداری می‌کنند و این ، همانطوری که در همان مقدمه متذکر شدیم ، ناشی از پیچیدگی عجیب مسئله و روشن نبودن کلیه جوانب آنست . سوئیزی در جایی دیگر ، در پاسخ به مقاله ای از برنار شاوانس می‌نویسد :

” . . . آنچه مورد نیاز ماست ، و تا جایی که من خبر دارم هنوز تحقق نیافته ، مطالعه در عمق واقعیت شوروی ، از دیدگاه اصل مارکسیستی است . این را هم بگویم که بنظر من ضعف چشمگیر استدلال هائوسی چون دلایل شاوانس در اثبات سرمایه داری بودن جامعه ش—و روی ، مرا قویا به رد این نظر سوق می‌دهد و بر آنم می‌دارد که حقیقت را در جای دیگری جستجو کنم .

نکته آخر ، که با آن به نقطه آغاز بحث برنارد شاوانس و خود بازمی‌گردم ، این که : اتحاد شوروی جامعه ای سرمایه داری باشد یا نباشد [این جامعه] هیچ ربطی به سوسیالیسم یا کمونیسم ندارد . اما با جامعه ای طبقاتی — استثماری سروکار داریم ، و مسئله اینست که با روحیه علمی و بدور از تعصبات و پیشداوری های فلج کننده به تحلیل آن بپردازیم ” (” چند دیدگاه در باره شوروی ” ، انتشارات آگاسه ، ۱۳۶۲ ، صفحات ۴۳-۱۴۲ ، تاکید از متن ، گروه از ماست) .

نکته آخر در مورد مقاله استورمن ، چاپ شده در همین شماره نشریه ، اینست که نویسنده پاراگرافی از کتاب پری آندرسن بنام ” تبار حکومت مطلقه-Lineage of the absolutist state ” را نقل می‌کند که (خود آندرسن آنرا از مارکس وام گرفته) حاوی نکته بسیار مهمی است . استورمن این پاراگراف را در جهت استدلال خود در باره ماهیت مناسبات تولیدی جامعه ش—وروی بکار می‌گیرد . اما بحث آندرسن بویژه در رابطه با جامعه کنونی ایران ، قابل مکتب و تامل و احتمالا شایسته تدقیق است .

۲- مطلب دیگری که در این شماره چاپ آن را آغاز کرده ایم مقاله ایست تحت عنوان ” استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی ” بقلم شارل بتلهایم و برنار شاوانس . این مقاله حاوی يك مقدمه و دو بخش است :

۱- درباره ایدئولوژی سیاسی : سوسیالیسم د ولتی

۲- درباره ایدئولوژی اقتصادی : " شیوه تولید سوسیالیستی "

که مقدمه و بخش اول مقاله در این شماره و بخش دوم آن در شماره آینده نشریه بچاپ خواهد رسید . نویسندگان مقاله " استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری د ولتی " از این حکم حرکت می کنند (حکمی که در نوشته های دیگر خود به آن پرداخته اند) که ماهیت جامعه شوروی و طبقه حاکم بر آن کاملاً روشن است : نظام اقتصادی حاکم بر شوروی ، سرمایه داری د ولتی و طبقه حاکم بر این جامعه ، بورژوازی است . همانطوری که - در مقدمه این سلسله مقالات در شماره اول " اندیشه رهائی " نوشتیم - برای طرفداران شوروی هم مسئله کاملاً روشن است : جامعه شوروی ، سوسیالیستی و طبقه حاکم بر آن ، پرولتاریاست . برای تروتسکیست ها هم مسئله کاملاً روشن است : جامعه شوروی سوسیالیستی است با حاکمیت بوروکراسی .

اگر برای ما هم، مثلاً مانند نویسندگان مقاله حاضر، مسئله کاملاً روشن بود که جامعه شوروی يك جامعه سرمایه داری (از نوع د ولتی) و طبقه حاکم بر آن ، بورژوازی (" يك نوع از انواع " بورژوازی که " فرمولاسیون های اساسی [ایدئولوژی] اش جزئی از ایدئولوژی بورژوازی مسلط حتی در خارج از اتحاد شوروی ") است ، در اینحال می بایست " مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی " را خاتمه یافته تلقی می کردیم (چرا که دیگر چیزی برای تبیین و تدقیق باقی نمی ماند) .

نه ، اهمیت این مقاله و انتخاب آن برای چاپ در نشریه ، در این زمینه نیست . در جای دیگریست که به آن اشاره خواهیم کرد ولی قبلاً به یك سؤال احتمالی پاسخ دهیم . ممکنست گفته شود : مقاله " استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری د ولتی " به " مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی " ارتباط مستقیمی ندارد . در نگاه اول ممکنست چنین باشد . ولی در واقع چنین نیست . درست است که بحث های اساسی این مقاله در تبیین مناسبات تولیدی جامعه شوروی و طبقه حاکم بر آن نیست (همانطوری که قبلاً گفته ایم نویسندگان آن ، استدالات خود در این زمینه را در آثار دیگرشان ارائه داده اند) ولی در ارتباط مستقیم است با مباحث مطروحه در این سلسله

مقالات . از این زاویه ، نکته اساسی این نیست که نویسندگان مقاله نظام حاکم بر جامعه شوروی را چه نام می‌نهند ، مهم اینست که بر خلاف طرفداران شوروی و تروتسکیست ها ، این نظام را یک نظام غیر سوسیالیستی و استثماراری ارزیابی می‌کنند . مهم اینست که مانند تمام کسانی که رژیم سیاسی حاکم بر این کشور را سوسیالیستی نمی‌دانند ، بروی تاثیر سیاست بر اقتصاد و بروی نقش دولت و نقش سرکوب در دگرگونی های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی جامعه شوروی انگشت می‌گذارند و تاثیرات آن ها را بروی هم نشان می‌دهند . مثلاً نشان می‌دهند که ایدئولوژی استالینی چرا ، چگونه ، در چه رابطه و با چه هدف مشخصی در تزه های مارکس و لنین در باره دولت ، تجدید نظر می‌کند . چرا استالین کشف می‌کند که :

” برخی از تزه های عمومی د کترین مارکسیسم در زمینه دولت که بطور پایانی تدوین نگردیده اند ، ناکافی اند ” .

با چه هدف مشخصی ، تز زوال دولت جای خود را به تحکیم حد اعلی آن می‌دهد . استالین می‌گوید :

” گسترش حد اعلی قدرت دولتی بمنظور تدارک شرایط زوال این قدرت ” .
باید با فرهنگ استالینی یا بقول نویسندگان مقاله با ” زبان دوگانه ” آن آشنا بود تا دریافت که ” بمنظور تدارک شرایط زوال این قدرت ” پوششی است برای اصل مطلب و لب کلام : ” گسترش حد اعلی قدرت دولتی ” .
حتی استالین معتقد بود که :

” دولت می‌تواند و باید در مرحله عالی کمونیسم ، با این فرض که محاصره سرمایه داری محفوظ بماند ، به حیات خود ادامه دهد ” .
شناخت با فرهنگ استالینی و ” زبان دوگانه ” آن ، امکان این را فراهم می‌کند که جمله معترضه : ” با این فرض که محاصره سرمایه داری محفوظ بماند ” را بر احتی حذف کرد و عبارت واقعی ، بدون آرایش کلامی ، را چنین خواند :
” دولت می‌تواند و باید در مرحله عالی کمونیسم به حیات خود ادامه دهد ” .

پیرایش عبارت از آرایش کلام استالینی عمدتاً بدو دلیل زیر است :
۱- گویا با وجود ” محاصره سرمایه داری ” ، مرحله عالی کمونیسم می‌تواند

مثلا در يك کشور متحقق شود .

۲- سرمایه داری ، مانند بسیاری از اصطلاحات مارکسیستی ، در زبان ویژه استالینی مفهوم مخصوص بخود را دارد که با مفهوم درست آن بسیار متفاوت است . در همین مقاله ، از زبان شخص استالین ، ویشنیسکی ، جلال دادگاه های دهه سی ، و سایر سردمداران ایدئولوژی استالینی با مفهوم "سرمایه دار" ، "سرمایه داری" در این ایدئولوژی آشنا تر می شویم . نه تنها بلشویک های قدیمی بلکه همچنین دهقانان فقیر و کارگرانی که با معیار و "صفات" تعیین شده توسط ایدئولوگ های استالینیسیم در انطباق نیستند ، "دشمنان خلق" اند ، حاملین ایدئولوژی سرمایه داری ، متحدین بالفعل ، "مزدوران" و "ماموران" استخدام شده توسط سرمایه داری و امپریالیسم .

خلاصه کنیم ، مقاله "استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی" حتی اگر در چهارچوب دقیق "مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی" نگنجد ، بی تردید آحاد و عناصر اساسی شناخت از آن مباحث را بدست می دهد . و این ، دارای ارزش و اهمیت کمی برای مباحث مورد نظر ما نیست .

★ "اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟" ، سومین بخش از سلسله مطالبی است مربوط به "مروری در کتاب محمد ، اثر ماکسیم رودنسون" . همانظوری که در پیشگفتار شماره های گذشته "اندیشه رهائی" نیز توضیح داده ایم ، این سلسله مقالات ، یکی دیگر از "مقالات با امضاء و توضیح" نشریه است .

در معرفی کتاب "محمد" و نویسندگان آن ، قضاوت در باره شیوه تحلیل نویسندگان در رابطه با اسلام و مسائل اسلامی ، علت انتخاب این کتاب برای معرفی و تلخیص ، نحوه ترجمه مطالب آن و غیره در مقدمه رفیق سیمائی ، تنظیم کننده این سلسله مطالب ("اندیشه رهائی" ، شماره ۲ ، صفحات ۱۶۲-۱۵۴) توضیحات لازم داده شده است که برای اجتناب از تکرار ، خواننده می تواند به همانجا مراجعه کند .

از آنجا که رفیق سیمائی، در مقدمه خود در همین شماره، در باره رئیس مطالب طرح شده در شماره حاضر و شماره های گذشته توضیحاتی ارائه داده است بنابراین بجای پرداختن مجدد به آنها، خواننده را بسهمان مقدمه ارجاع می دهیم.

در این شماره نیز، مانند شماره های گذشته، تنظیم کننده این سلسله مطالب، توضیحات متعدد تکمیلی چه در رابطه با نقایص، ایرادات و کمبودهای کتاب و چه بمنظور ارائه اطلاعات اضافی در زمینه مطالب مطروحه به متن افزوده است. علاوه بر اینها، در دو ضمیمه بخش پایانی مقاله، به مطالب مهمی در رابطه با اسلام اشاره میشود که اشاراتی در باره این دو ضمیمه ضروری است:

۱- در ضمیمه شماره یک، طی یک بررسی کوتاه، به موقعیت زنان در عربستان (قبل و بعد از اسلام) توجه می شود. در طی این بررسی کوتاه می بینیم که برخلاف افسانه های رایج، نه تنها اسلام موقعیت زن در "دوره جاهلیت" را بهبود بخشید، نه تنها زنان بعد از اسلام آزاد تر شدند بلکه کاملاً برعکس، اسلام به آن مقدار آزادی هائی که بویژه در بین زنان چادر نشین هنوز وجود داشت، پایان داد. تتمه آزادی های روابط جنسی زن و مرد نیز (که زمانی خود محمد از آن برخوردار میشد) از بین رفت. بعد از اسلام، مقررات ازدواج، خشن تر و مردسالارانه تر شد و هر چه بیشتر علیه زنان جهت گرفت. قبل از اسلام، گاهی اوقات، وقتی مردی می خواست زنی را به همسری خود برگزیند، فقط با زن وارد گفتگو می شد و حتی در مواردی، این زن بود که شوهر آینده خود را انتخاب می کرد. در مورد اخیر الذکر، بهترین نمونه، انتخاب محمد برای همسری توسط خدیجه بود. محمد که بر اثر این ازدواج از فقر و در بدری نجات یافت و در سایه رفاه مادی ناشی از این ازدواج، امکان یافت که در کوه حری معتکف شود و مانند شاعران و کاهنان زمان خود، با سر مخفی کرده در عبا، در عالم خلسه فرو رود (در همین کوه حری بود که جبرئیل برایشان نازل شد و پیغمبری او را اعلام داشت - برای شرح سوزناک این ماجرا، مثلاً مراجعه کنید بسهم "بامداد اسلام" نوشته عبدالحسین زرین کوب، صفحات ۲۲-۲۳)، ولی

پس از مبعوث شدن به پیغمبری، شکر این نعمت - که بدنبال خواستگاری خدیجه از او، بوی روی آورده بود - را بجای نیاورد و اختیار - کم و بیش موجود در آن زمان - در انتخاب شوهر را نیز از بین برد. در مورد طلاق هم، اسلام، در بهترین حالت، به مقررات طلاق "دوران جاهلیت" هیچ چیز جدیدی نیفزود. بعد از اسلام، نحوه برخورد در مورد زنان آسیب‌ر، هم خشن تر و غیر انسانی تر شد و هم قبح مسئله، که کم و بیش قبل از اسلام در مواردی وجود داشت، کاملاً از بین رفت.

خلاصه کنیم، وضع زنان، برخلاف افسانه‌های رایج در بین انواع و اقسام اسلام‌های "راستین"، بعد از اسلام، در مقام مقایسه با قبل از اسلام، نه تنها کمترین بهبودی نیافت بلکه ارتجاعی ترین سنت‌های موجود، با ظهور اسلام، تثبیت شد و مقداری از مقررات خشن و مردسالارانه جدید به آن اضافه گردید. جالب است که بدانیم رفیق نویسنده ایمن‌ضمیمه، مستند مطالب فوق را از خود یا از قول "دشمنان اسلام" نقل نمی‌کند بلکه از لابلای نوشته یکی از مدافعان پرشور اسلام، نویسنده کتاب "تاریخ سیاسی اسلام" - که به فارسی ترجمه شده - استخراج کرده است.

۲- در ضمیمه شماره ۲، به تحول ادیان طبیعی یا چند تاپرست به ادیان ساختگی (که توسط پیغمبران و رهبران مذهبی ساخته و پرداخته شده) یا یکتاپرست توجه شده است. در آنجا، به بازتاب ادیان یکتاپرست باخدای مذکر و پیغمبران مذکر و حذف خدایان زن (اله‌ها)، مشخصاً در دوزمین اجتماعی و سیاسی زیردنبال می‌گردد:

۱- تسلط مطلق و تثبیت کامل مردسالاری با پیدایش خدای مذکر و پیغمبران مذکر،

۲- استحکام موقعیت حکومت‌های مطلقه و رهبران مستبد (پادشاه، خلیفه، پاپ، امام) .

در کنار این دو محور اساسی بحث، در آنجا اشاراتی نیز وجود دارد به این که از یکطرف چگونه ادیان یکتاپرست، که زائیده نظام طبقاتی انبند، در صورت بدست گرفتن قدرت سیاسی یا مشارکت در آن، بصورت دستگناه ایدئولوژیک نظام طبقاتی موجود در می‌آیند و بعنوان ابزار سرکوب توده‌ها

عمل می‌کنند و از طرف دیگر، چرا این ادیان یکتا پرست با دموکراسی (بمفهوم جامعه مدنی، بمفهوم حقوق و آزادی های دموکراتیک و بمفهوم نهادها و ارزش های دموکراتیک)، بطور ماهوی و بنیادین در تضادند. و در همین رابطه، چند سؤال اساسی در آنجا مطرح می‌شود: چرا در طی قرون متمادی حاکمیت سیاسی ادیان یکتا پرست و یا مشارکت آن‌ها در حاکمیت سیاسی، همواره با حکومت های مطلقه، با رهبران مستبد و مطلق العنان مواجه ایم؟ آیا این یک تصادف تاریخی است که دموکراسی در یونان و جمهوریت در روم قبل از پیدایش ادیان یکتا پرست در این جوامع ظاهر شدند؟ آیا باز این یک تصادف تاریخی است که تا قبل از انقلاب های اجتماعی قرن های هیجده و نوزده در غرب، تا قبل از بزیر کشیده شدن دین مسیحیت از مشارکت در قدرت سیاسی نظام فتووالی، بدنبال مبارزات توده های ستمدیده و محروم از حقوق، نهاد های دموکراتیک و حقوق و آزادی های دموکراتیک امکان ظهور نمی‌یابند؟ پس از آن، باین نکته پرداخته می‌شود که برخلاف تصور رایج، دموکراسی بمفهوم که گفته شد، نه هدیه بورژوازی بلکه حاصل انباشت مبارزات توده های زحمتکش و محروم و دستاورد بشریت ستمدیده است. سرانجام بحث های آن ضمیمه با این نتیجه گیری خاتمه می‌یابد که ارتقاء دموکراسی به آزادی، امحاء دین بمثابه زائیده و زائنده نظام طبقاتی و از بین رفتن مردسالاری (یا تساوی واقعی زن و مرد) در سوسیالیسم و با نابودی جامعه طبقاتی می‌تواند متحقق شود.

اندیشه رهائی

«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب

میهمانی اشباح

«انقلاب ایدئولوژیک» سازمان مجاهدین خلق از مهمترین رویداد های سیاسی اپوزیسیون ایران در چند ماه گذشته بود . کمتر جریان ، گروه و سازمان سیاسی را می توان یافت که به سهم خود در باره این رویداد اظهار نظر نکرده باشد . از جناح های مختلف سلطنت طلب گرفته تا سازمان های چپ ، هر یک به فراخور دریافت و دید خود به تحلیل و ارزیابی در این مورد نشستند . پر واضح است در این میانه عده ای نیز از این فرصت سود جسته ، به کناره گیری «آبرومندان» و از موضع باصطلاح بالا از «شورای ملی مقاومت» و بطریق اولی از اتحاد سیاسی با مجاهدین اقدام کردند . این عده که در کار فرصت طلبی بمعنای دقیق کلمه حرفه ای اند و همواره در جنبش خود را صاحب هر عزا و عروسی می دانند ، تصور کرده اند در فرصتی که به یمن «انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین حاصل آمده و بازار انتقاد به مجاهدین گرمی گسترده ای یافته و همه چشم ها به مجاهدین دوخته شده است ، خواهند توانست براحتمی از صحنه ای که امروز در مقابل ماست ، و آنان تا همیشه گذشته نزدیک از بازیگران و از عناصر پدیداری آن بوده اند ، بگریزند . به شعبده بازانی می مانند که خود بیش از تماشاگران ، مفتون شعبده های خود شده اند . باین افراد که از نظر منش و رفتار اجتماعی ، قرابت خیره کننده ای

با منش و رفتار اجتماعی مجاهدین دارند، در آینده خواهیم پرداخت.
 اما حیرت‌آورتر از همه، مواضع مفلوط پاره‌ای از عناصر، محافل و جریان‌ات
 چپ است که در مواردی نشان دهند بافت مذهبی نظرات آن‌ها در برخورد
 باین واقعیه و در مواردی دیگر، نمایش دهند، جستجوی بی‌حاصل شان
 در سطح مسئله و عدم پرداخت به ریشه‌ها و بی‌توجهی به نتایج محتمل آتی
 این اقدام در سرنوشت مجاهدین و نقش و جایگاه آنان در آینده اپوزیسیون
 بود. برای ما تاسف‌انگیز است ولی تعجب‌آور نیست، وقتی می‌بینیم کسه
 یک گروه مذهبی، با استفاده از فرصتی که یک سازمان چپ در اختیار وی برای
 عوام‌فریبی گذاشته است، خود را "سنت‌شکن" می‌نمایند و به سنت‌گرائی
 آن سازمان اعتراض می‌کند (۱). می‌گوئیم که این مسئله برای ما تعجب‌آور

۱- "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)" در اطلاعیه‌ای که به تاریخ ۹ فروردین
 ۱۳۶۴ در مورد ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو با عنوان "تقبیح و اعتراض"
 منتشر ساخت ضمن "تقبیح" این عمل نوشت:

"اتخاذ چنین روشی برای ازدواج از سوی مسعود رجوی و صحه‌گذاری بر
 آن توسط دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین و بویژه تأیید این شیوه
 توسط مهدی ابریشمچی بعنوان همسر مریم عضدانلو و حتی ابراز "افتخار"
 وی به "شرکت در این تصمیم‌گیری" افکار عمومی را بشدت مبہوت، و اخلاق
 عمومی را عمیقاً جریحه‌دار ساخت" (اطلاعیه "تقبیح و اعتراض" سازمان کارگران
 انقلابی ایران" (راه کارگر)، تاکید از ماست).

پس از انتشار این اطلاعیه، "جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد)"
 (جمعیت اقامه سابق) طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۱۴/۱/۶۴، ضمن دفاع از "ارزشهای
 والا و نوینی که در اثر "این ازدواج" و بقیمت‌ایثار و سنت‌شکنی زاده شده اند"
 در پاسخ به مخالفان، تلویحاً اطلاعیه "راه کارگر" را به نقد می‌کشد و بسه
 "کمونیست‌ها" می‌دیا لکتیک می‌آموزد:

"جالب است که غالباً چنین احتجاجاتی [تکیه بر اخلاق عمومی سنت‌های جامعه
 و مقولاتی مثل غیرت و ناموس و ...] را نه صرفاً از زبان سنت‌گرایان و پیروان
 اخلاق موروثی و سنتی بلکه از کسانی می‌شنویم که قاعدتاً سنت‌ها و اخلاق عمومی
 را مسئله‌ای جدی نمی‌شمارند و مجاهدین را نیز متهم به سنتی بودن و تکیه
 کردن بر ارزش‌های ارتجاعی و سنن موروثی می‌نمایند."

نیست ، زیرا می‌دانیم که باور مذهبی الزاماً مختص جریان‌اتی نیست که —
 "خالق یکتا و ذات باریتعالی" اعتقاد دارند . بسیاری گروه‌هایی که ظاهراً
 خود را از حصار دین رها کرده‌اند ولی بافت باورهایشان مذهبی است .
 اینان نیز مانند آنان ، سرچشمه همه خیرات دنیوی را در چیزی برون از خود
 یعنی جزم‌ها و احکامی لایتغیر می‌جویند و نتیجتاً تقدس بسیاری از نهاد‌های
 جامعه طبقاتی را — که از زاویه کارکردی ، ارتجاعی و عقب مانده‌اند — تحت
 پوشش سنت‌های قابل احترام مردم! می‌پذیرند و آن‌ها محترم می‌دارند . بنا بر
 این جای تعجب نیست وقتی می‌بینیم که در مورد يك مسئله واحد ، میان کنش
 يك سازمان مذهبی با الهام از "تعالیم الهی" و واکنش يك سازمان مدعی
 جهان بینی مادی ، و در نحوه نگرش آن‌ها در مورد همان مسئله واحد ، وجوه
 مشترك فراوانی بچشم می‌خورد . اختلافات این دو دسته ، بر سر رعایت
 "سنت‌ها" و "احکام" دور می‌زند و هرگز از طرف يك سازمان چپ به نقدی
 ریشه‌ای ، به آن نقدی که مجموع دریافت‌های مذهبی در مورد يك مسئله را به
 زیر سؤال کشد ، منجر نخواهد شد و باز نباید تعجب کرد اگر در این
 مصاف و در این کارزار ناثر انگیز بر سر دفاع از "سنت"‌ها ، پیروان "شهید
 کربلا ، حسین بن علی" فاتح گردند و سازمان‌های چپ را متهم به
 "سنت‌گرائی" کنند .

اما پیش از آن که به خود مسئله بپردازیم ، لازم می‌دانیم که نکاتی را توضیح
 دهیم . درباره لزوم توضیح این نکات باید بگوئیم که سازمان مجاهدین بسا
 احتجاج به سفسطه و تشبیه به خلط مبحث کوشش می‌کند که جوهر واقعی
 اعتراضات مخالفین خود را بیپوشاند . مجاهدین بجای هرگونه استدلالی ،
 با شیوه‌ای که در سبک کار و رفتار مجاهدین چیز تازه‌ای نیست — و

اینک با کمال شگفتی می‌بینیم که همچنان با پرچم دفاع از اخلاق "عمومی" که
 "عمیقاً جریحه‌دار" شده است در برابر مجاهدین به میدان می‌آیند .
 باید در پاسخ این مدافعان اخلاق "عمومی" به صدای بلند اعلام کرد : نه! هر
 سنت رایج اجتماعی و هر جنبه‌ای از اخلاق عمومی لزوماً سراوار احترام و حفظ
 نیست . برخورد يك موحد و انقلابی با ارزش‌ها و عاداتی که از گذشته باقی
 مانده است — دیالکتیکی و پویاست . . . (اطلاعیه "داد" ، گروه از ماست) .

امروزه دیگر برای همه آشکار شده است - ، کوشیده اند که بحث را به مجاری مجازی و خود ساخته انداخته و از آن نتایج دلخواه خود را نیز استخراج کنند .

” فرمالیسم بورژوائی ” یا فرمالیسم عصر حجر !

سازمان مجاهدین در تمام گفتارها و نوشته های اخیر خود ، بارها مدعی شده است که در سطح جهان اولین سازمانی می باشد که يك زن را به مقام همدیفی (رهبری) رسانده است . اگر این ادعا را صرفا در حد بیان مقوله ابداعی ” همدیفی ” بپذیریم ، باید اذعان کرد که مجاهدین نادرست نگفته اند . ما تا کنون ، در هیچ گروه ، سازمان و حزب سیاسی ، با پدیدهای بنام ” همدیف ” روبرو نبوده ایم . شکل تشکیلاتی غالب در نزد اکثر جریان ها ، سازمان ها و احزاب سیاسی تا کنون چنین بوده است که آن ها با توجه به سامانه تشکیلاتی شان افراد حائز شرایط را به گادر رهبری خود (کمیته مرکزی یا هر ارگان رهبری کننده دیگر) دعوت می کنند ، وظایف معین و خاصی را به آنان محول کرده و باین ترتیب آنان اعضاء يك هیئت یا يك کمیته رهبری کننده می شوند . مقام یا عنوانی بنام ” همدیف ” وجود خارجی ندارد در این گونه سازمان ها گاه حتی عنوانی بنام ” علی البدل ” نیز وجود دارد ، اما ، لقبی بنام ” همدیف ” خیر .

باین ترتیب این عنوان از همان دسته ابداعات خاص مجاهدین است و تا این حد ما اعتراضی به سازمان مجاهدین نداشته و نداریم . اما اگر این امر - که ظاهرا جوهر اصلی ادعای مجاهدین است - ، به معنی آن باشد که این سازمان ” تنها سازمانی است در جهان ” که يك زن را به مقامی مسئول و رهبری کننده انتخاب (انتصاب ؟) کرده است ، باید گفت که این ادعا کاملا بی پایه است و نمونه های بسیار برای بطلان آن می توان ارائه داد . هر چند می دانیم که برای سازمانی که دچار بیماری صعب العلاج خود مرکز بینی می باشد و مبداء تمام تحولات تاریخ و دست آورد های بشری را از آن خود می داند و در این پندار بسر می برد که همه چیز با وی آغاز می گردد ، ارائه این نمونه ها دردی را دوا نمی کند .

پس سازمان مجاهدین ، برای پر کردن دره موجود میان واقعیت ها

و چنین ادعائی می‌باید پاسخ مناسبی برای "مجاهد زدایان" داشته باشد. استدلال آنان این است که قرار گرفتن زنان در رهبری احزاب و سازمان‌های سیاسی (از جمله احزاب و سازمان‌های انقلابی)، یک "فرمالیسم بورژوائی" بوده است. و این را البته جز شوخی به چیز دیگری نمی‌توان تعبیر کرد. زیرا که این "استدلال" را سازمانی ارائه می‌دهد که خود، پس عقب مانده تر و ارتجاعی تر از بورژوازی به حقوق زن برخورد می‌کند. این را سازمانی می‌گوید که در عمل عقب مانده ترین برداشت‌های جامعه طبقاتی در مورد زنان یعنی، دیدن "زن به مثابه یک شیئی" را متحقق می‌کند. در حقیقت وقتی که دفتر سیاسی چنین سازمانی ابراز می‌کند که:

"بعبارت دیگر و گانگی تشکیلاتی و خانوادگی بین مریم و مسعود در رأس رهبری سازمان و مشروط بودن مریم به همسری غیر مسعود، دست کم در شرایط و مقطع کنونی سازمان و انقلاب ما، در عمل به درجات زیادی به معنی صوری کردن و عاری از محتوی نمودن نقش همردیف مسئول اول سازمان می‌باشد و این هم یعنی قایل شدن یک نقش عمدتاً تشریفاتی برای مریم در کنار مسعود که از یکسو فرمالیسم بورژوائی در امر همردیفی را تداعی می‌کند و از سوی دیگر فعلیت یافتن ترکیب نوین رهبری ما را تا حدود زیادی ناقص و چه بسا نامیسر می‌سازد" (۲)

نشان می‌دهد که علی‌رغم ادعاهای فراوان، نه تنها ارزشی برای قابلیت‌ها و تعهد اجتماعی زنی که ظاهراً بر اثر دارا بودن آن‌ها، به مقام "همردیفی" رسیده، قایل نیستند، بلکه آن را موجودی می‌دانند که همانند زنان عقب مانده ترین اقشار جامعه بیش از هر چیز و هر تعهد اجتماعی به شوهرش مشروط است. چنین برداشتی، زمانی به اوج ابتدال (و شاید عوامفریبی) خود می‌رسد که آقای مهدی ابریشمچی آن را با توضیح زیر کامل می‌کند:

"بنابراین مریم یا میبایست بدون قید و شرط مینشست در رهبری سازمان و فی الواقع مثل خود مسعود صرفاً مشروط به خود انقلاب

۲- مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۲۶، تاکید از ماست.

می بود و یا نباید این کار می شد . در اینجا بود که با يك مسئله بسیار ساده یعنی با مسئله خانواده تناقض ایجاد می شد . یا باید از کیسه موضع رهبری انقلاب مایه گذاشت و نتیجتاً به همان درجه يك شكاف را پذیرفت . یعنی می باید می پذیرفتیم که فردا ممکن است امری برای انقلاب پیش بیاید که مثلاً يك درصد مریم نمی تواند در حل آن حضور داشته باشد و مسعود باید به تنهایی و یا با سایر معاونینش آن را حل کند . چرا که مریم مشروط است — شوهرش" (۳) .

هیچ موضعی بهتر از این مظهر يك "فرمالیسم" — نه بورژوازی بلکه — ارتجاعی نیست . يك سازمان سیاسی با چنین ابرازی عمق بغایت ارتجاعی خود را در مورد "زن" به نمایش می گذارد . چرا که چنین انتخابی یا بر اساس صلاحیت های سیاسی ، تئوریک — ایدئولوژیک فرد مزبور صورت گرفته است یا خیر . یا این انتخاب ناظر به مجموع قابلیت ها ، تعهد اجتماعی و تجربه سیاسی چنین شخصی است و یا تنها يك انتخاب "فرمالیستی" ، يك انتخاب از نوع بدترین "فرمالیسم" — فرمالیسم عهد جاهلیت — ، است (۴) . بنا بر این ، اگر از شقوق فوق بگذریم تنها باین نتیجه می توانیم برسیم که چنین ابرازاتی جز احتجاج ، جز سفسطه و جز آسمان و ریسمان بهم بافتن و جز خاک در چشم دیگران پاشیدن ، چیز دیگری نیست . اما برای مجاهدین همین احتجاجات ، همین سفسطه ها و آسمان و ریسمان بهم بافتن ها و همین

۳- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۲ ، تاکید از ماست .

۴- قبلاً گفتیم که ادعای مجاهدین درباره "رهائی زن" بیشتر به شوخی شباهت دارد . اکنون باید اضافه کنیم که این دیگر ، يك شوخی رقت انگیز می باشد . بعبارت بهتر امروز کسانی خود را سکان دار حل مسئله "استثمار زن" و مدافع "رهائی زن" می دانند که علی رغم همه پرده پوشی ها و ظاهر سازی ها ، براحتی "دم خروس" مرد سالاری خود را به نمایش می گذارند :

"می بایست حتی برای يك دوره هم که شده زنی با صلاحیت مکی در رأس رهبری سازمان بنشینند و واقعا و بطور مادی و نه فرمالیستی سرنوشت انقلاب را مثل يك مرد بدست گیرد" (مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۱۰ ، تاکید ها از ماست) .

خاک در چشم دیگران پاشیدن ها ، سنگ بنای نوع دیگری از پرخاش و اعتراض آنان به مخالفین می شود :

” . . . شگفت انگیز است که هر قدر ما در این مبارزه صداقت بیشتر نشان می دهیم و فدای بیشتری تقدیم انقلاب و خلق می کنیم ، بیشتر مورد تهاجم قرار می گیریم . شاید باین دلیل که دوره دوره تصفیه حساب نهائی با عوامفریبی در رنگ های مختلف آنست . البته این ها برای ما معنائی بسیار شکوهمند دارد و بیانگر آینده ای بسیار ، بسیار تابناک تر برای ایران است . چرا آینده ای تابناک تر؟ برای این که ما از خود مان بغایت مطمئنیم . . . وقتی ما در خود مان چنین آمادگی را می بینیم و در مورد آن صادقیم ، دیگر مطمئن می شویم که کسانی که تیغ شقه کردن سازمان و لجن پراکندن بر چهره مجاهدین کشیده اند ، هر نامی هم که بر خودشان بگذارند در جبهه انقلاب قرار ندارند بلکه در مقابل آن هستند . خواه مثل خمینی مدعی اسلام باشند . . . خواه مثل مدعیان منافع طبقه کارگر با مواضع بغایت ضد انقلابی و ارتجاعی بر سر انقلابی ترین اقدام سازمان مجاهدین یعنی استیفای حقوق بغارت رفته و لگد مال شده زنان ، تیغ بکشند ” (۵) .

ملاحظه می کنید . در ابتدا می گویند ما اولین سازمانی هستیم که یک زن را به مقام ” همردیفی ” انتخاب کرده است ، سپس با یک چرخش قلم ، اتکاء به نفس و شور انقلابی صدها زن انقلابی را در حساس ترین مسئولیت ها ، یک ” فرمالیسم بورژوائی ” معرفی می کنند و بعد هر کس به چنین احتجاجات و سفسطه بازی هائی اعتراض کرد وی را بعنوان مخالف ” استیفای حقوق بسه غارت رفته و لگد مال شده زنان ” افشاء می کنند و او را در ” جبهه نامتحد ضد انقلاب ” قرار می دهند .

برای ما در این معرکه هیچ چیزی ” شگفت انگیز ” نیست ، حتی چنین ابرازاتی . با توجه به منش ، دیدگاه و ماهیت سازمان مجاهدین ، چنین ترکتازی ها ، چنین اتهامات و کاربرد ” منطق ” سفسطه و مغلطه در پاسخگویی

۵- مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، صفحه ۱۲ ، تاکید ها و نقطه چین ها از ماست .

به اعتراضات از طرف آنان شگفت آور نیست . رقت انگیز و ناشر انگیز است . تنها
 زمانی يك مسئله شگفت آور می شود که امری مخالف قانونمندی تکامل طبیعی
 يك پدیده حادث شود . برای کسانی که سال ها ناظر خود مرکز بینشی
 و خود شیفتگی مجاهدین هستند ، برای کسانی که این خود مرکز بینشی
 و خود شیفتگی را صورت دیگری از ضعف و ناتوانی ماهوی مجاهدین
 در پاسخگویی به مسائل انقلاب ، نیازمندی ها و الزامات آن می دانند ، چنین
 ادعاها و مواضعی حیرت آور نیست . ناشر آور و رقت انگیز است ، زیرا که
 بوضوح دیده می شود ، عده ای از خود گذشته گی هزاران جان باخته را وثیقه
 منحرف ترین رفتارهای سیاسی خود کرده اند و می کوشند که با منحرف کردن
 از همان از جهت واقعی اعتراضات ، بحث را به مجرای دلخواه خود بکشانند
 و از این طریق جوهر اساسی مخالفت های دیگران - اعتراض به دعاوی
 محیر العقول مجاهدین - ، را لوٹ کنند . راستی چه کسی با " استیفای
 حقوق به غارت رفته و لگد مال شده زنان " مخالفت کرده است ؟ کدام سازمان
 یا جریان سیاسی معترضی علیه رهائی زن موضع گرفته است ؟ کسانی با
 استعانت از مفاهیم انقلابی چون " رهائی زن " به توجیه عملی می پردازند
 که باستناد نص صریح خودشان " بینه طیبه " اش احادیث منسوخ ۱۴۰۰ ساله
 عهد جاهلیت و بربریت است ، دارای دیدگاهی " بغایت ضد انقلابی
 و ارتجاعی " اند یا مخالفین چنین استدلالاتی ؟ برای ما روشن نیست که
 مجاهدین با استناد به کدام اطلاعیه ، اعلامیه ، گفتارها و نوشتارهای
 " مدعیان منافع طبقه کارگر " استدلال می کنند که اعتراض مخالفین " بر سر
 انقلابی ترین اقدام سازمان مجاهدین یعنی استیفای حقوق بغارت رفته
 و لگد مال شده زنان " بوده است چه اگر رهبری سازمان مجاهدین برای
 اعضاء و هواداران آن بمتابه مرجع تقلید باشد و گفته هایش در حد احادیث
 نبوی و یا وحی منزل تلقی شود ، اگر اعضاء و هواداران سازمان مجاهدین
 ادعاهای رهبری را از باب اجتهاد بپندارند و آن ها را بدون تحقیق بمتابه
 فتاوی لازم الاجراء نصب العین خود قرار دهند ، رهبری این سازمان لابد
 می داند که این امر در مورد دیگران صادق نیست . باری ، از آنجا که
 ما در هیچیک از اطلاعیه های منتشر شده از جانب " مدعیان طبقه کارگر "

با مواضع ادعائی سازمان مجاهدین روبرو نشده ایم ، تنها باین نتیجه —
می‌رسیم که سازمان مجاهدین ته مانده های اعتبار و حیثیت سیاسی خود
را از این طریق به حراجی ارزان گذاشته است . ساختن شبیحی خیالی
و آنگاه شمشیر کشیدن و به جنگ اشباح برخاستن . توجه کنید :

” يك ريال و د و ريال مسئله این معامله کلان را حل نمی‌کند . . . مگر

این که بزنیم به خال و نفی استثمار را مطرح کنیم . . . اینهم که بگویند
آقا زن و مرد مساوی است و چه فرقی می‌کند که يك زن در رهبری باشد
یا يك مرد ، این يك حرف بسیار بی بنیادی است . . . واقعیت
این تضاد مثل واقعیت مرزهای جغرافیائی است . از حالا نمی‌توان
آن‌ها را نفی کرد و فی المثل گفت ای بابا تهران و بغداد و آنکارا
نداریم . . . تفکر کالائی نسبت به زن نه فقط در جامعه بورژوازی
و امپریالیستی بلکه دیدیم که در عمق اندیشه مدعیان انقلاب
و ترقیخواهی هم فراوان است و خود را در این جریان خوب بازار
کرد . . . کسی داد و کسی گرفت ، مضمون تمام مزخرفاتی است که
این‌ها نوشته‌اند . گویا زنی که در این جریان ارتقاء پیدا کرده
اصلا اراده‌ای ندارد . . . علی‌رغم این که توی دفترچه‌اش از حقوق
مساوی زن و مرد حرف می‌زند ولی وقتی نگاه می‌کند به مسئله ، اینطور
دیدگاهش رو می‌شود ” (۶) .

سود و زیان این ” معامله کلان ” که ترجمان ” نفی استثمار زنان ” بزبان
مجاهدین است ، البته ارزانی مجاهدین باد ، ولی آیا باز چیزی بهتر
از عبارات فوق می‌تواند هویت واقعی دارندگان ” تفکر کالائی ” را نشان
دهد ؟ طنز تلخی است . کسانی که زبان‌شان در توضیح هر مسئله اجتماعی ،
رنگ ” بازار تهران ” را بخود می‌گیرد و هر مسئله‌ای را حل ” معامله ” ای
می‌دانند و می‌خواهند به ” خال ” قضیه بزنند ، آن تفکر را با کوله باری
از عوامفریبی به دیگران نسبت می‌دهند . ما از مجاهدین سؤال نمی‌کنیم
که چرا ” اینهم که بگویند آقا زن و مرد مساوی است و چه فرقی می‌کند که يك
زن در رهبری باشد یا يك مرد ، این يك حرف بسیار بی بنیادی است ” ؟ و

۶- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۱۰ ، تاکیدها و نقطه چین‌ها ازماست .

به شیوه قیاس مع الفارق "تهران و بغداد و آنکارا نداریم" نیز فعلا کاری
 نداریم، زیرا طرح آن‌ها و پاسخ طلبیدن از مجاهدین انتظار بیهوده‌ای
 است، و علاوه بر آن، دیدگاه و عمل آن‌ها درباره مسئله "رهائی زن"
 پیش‌رویمان قرار دارد. با این حال، همه این‌ها مانع نمی‌شوند که از آنان
 سؤال کنیم، چه کسانی، چه جریان‌اتی و چه سازمان‌هایی، تاکنون، علیه
 "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین، از زاویه فوق - یعنی اعتراض به مجاهدین
 بخاطر "استیفای حقوق زنان" -، موضع اتخاذ کرده‌اند؟ احتجاجات
 همانند "درهم رفتن" و "ترکیب" و "صلاحیت عالی" و بوجود آمدن "سنتز
 ایدئولوژیک" و یا انتقال "۵۰٪ پرستیژ و ارزش‌های سازمان و مسعود به مریم"
 و "رهائی هم‌در طلاق سمبلیزه می‌شود" را باید جزو "مزخرفات" گذاشت
 یا صرفاً اعتراض به چنین احتجاجاتی که حول یک مسئله معمولی - یعنی ازدواج و
 نفر -، صورت گرفته است؟ آیا تعیین تکلیف دفتر سیاسی یک سازمان برای
 شخصی‌ترین رابطه زنی که بلحاظ وجود ارزش‌های قابل قبول این سازمان
 در وی، به سطح رهبری رسیده است معنایش "رهائی زن" است؟ اگر اینست
 همینجا به صراحت می‌گوئیم که ما با چنین نحوه "رهائی زن" مخالفیم و بس
 آن افتخار نیز می‌کنیم. رهائی زن، نفی استثمار زن در جامعه طبقاتی
 امروز و کوشش برای برقراری مناسباتی بر اساس برابری زن و مرد، بیش از هر
 چیز از مجرای نفی مناسبات ستمگرانه جامعه طبقاتی و مردسالاری می‌گذرد.
 اگر می‌خواهیم اصل "برابری زن و مرد" را در مناسبات جامعه - بعنوان یک
 منش و کردار اجتماعی -، متحقق سازیم، اگر می‌خواهیم این "برابری" یک
 فرمالیسم و یک برخورد صوری نباشد و یک تعالی واقعی را نمایندگی کند،
 می‌باید از هم‌اکنون در سامانه منشی خود به نفی هر گونه رابطه مبتنی بر
 "سلطه" پرداخته، از "امرونی" و "تعیین تکلیف"‌هایی که سنجیست
 و قرابتی با اصل احترام به برابری زن و مرد ندارند ولی همواره، علی‌رغم
 پنهان ساختن آن‌ها در پوشش "ضرورت‌ها" و "الزامات" انقلاب،
 رخ می‌نمایند، دوری کنیم. شك نیست که در یک جامعه منکی بر روابط
 طبقاتی - پدرسالاری و بخصوص در جامعه‌ای با بافت مذهبی و سنن
 مردسالارانه می‌باید از هر مکانیسمی که به شکسته شدن سدهای اجتماعی

شکوفائی استعدادها و قابلیت های زنان کمک می کند و از هر امکانی که آنان را در مسئولیت های اجتماعی نیز شریک می سازد بهره جست . اما این مقصود هنگامی به یک بازی مسخره و یک "فرمالیسم" نه بورژوازی بلکه ماقبل سرمایه داری تبدیل می شود که یک زن به سطح رهبری آورده شود و آنگاه "دفتر سیاسی سازمان" بنا به ضرورت های "ایدئولوژیک" و "سیاسی" برای وی تعیین تکلیف کند :

"پیچ ایدئولوژیکی حل مسئله زنان و مسئله همردیفی و آوردن یک زن در رأس رهبری بلحاظ ایدئولوژیک محصول خود مسعود بوده است . داستان ازدواج و طلاق داستانی بود که بعداً دفتر سیاسی آن را دنبال کرد" (۷) .

البته در اینجا هم نباید از مجاهدین پرسید که "دفتر سیاسی سازمان" - که قاعدتا باید به مسائل و مشکلات مهمتری بپردازد - در این میان چه کاره است که "داستان طلاق و ازدواج" همردیف رهبری سازمان را "دنبال" کند . اما در هر حال کار این تعیین تکلیف ها به جایی می رسد که حتی خصوصی ترین وجه زندگی زنی را که بقول خودشان از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک (که اخیراً در لفاظی های مجاهدین ، اسم شب هر مسئله بی پاسخی شده است) دارای شایستگی "همردیفی" بوده است نیز شامل می شود :

"پس این راه دقیقاً به ازدواج مریم و مسعود منتهی می شد . حالا اگر مسعود زن داشت ، مریم مجرد می ماند . چرا که مشروط بودن مسعود به همسر سابقش یک الزام دیگر انقلاب بود" (۸) .

و باز در همین عبارات کوتاه ، بوضوح دیدگاه عقب مانده مجاهدین درباره "رهائی زن" آشکار می شود . "مریم مجرد می ماند" چرا؟ چه کسی است که حق خود می داند حکم به تجرد مریم بدهد؟ آیا چنین دیدگاهی می تواند به بالندگی ، رشد و رهائی زنان اعتقاد داشته باشد؟ آیا سازمانی با چنین نظرگاهی می تواند مدعی شود که به زنان بعنوان "شیئی" نمی نگرد؟ بجزرات

۷- مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، صفحه ۹ .

۸- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۲ ، تاکیدها از ماست .

می‌توان گفت که برای چنین سازمانی همه انسان‌ها صرفنظر از جنسیت شان يك "وسيله" و يك "شیئی" و يك "کالا" یند برای تحقق "ضرورت" ها و "الزامات" دیگر. منتها از "دست تصادف" ! وجه تحدید کننده و اسارت‌بار این الزامات همیشه متوجه زنان است. دید کالائی داشتن نسبت به "زن" یعنی همین. یعنی صرفنظر کردن از قابلیت‌ها و استعدادها و نیز مجموع خصوصیات فعال، زنده و بطور کلی کنش‌ها و واکنش‌های عاطفی آدمی و تبدیل آن‌ها به شیئی، به کالائی که تنها دارای "ارزش مبادله‌ای" است. ساختن "چیزی" که دارای "ارزش مبادله" در بازار سیاست است برای کسب اعتبار و وجهه سازمان.

بهر رو برای ما و تا آنجا که به جوهر اعتراضات دیگران نیز توجه داشته ایم، نفس مسئله "ازدواج" رهبری مجاهدین هرگز امر عجیب و غریبی نبوده و نیست. "ازدواج"، "طلاق" و هر اقدام دیگری از اینگونه، جزو امور شخصی افرادند. اما نمی‌توان به صرف شخصی بودن این امر، به ادعاهای خود ساخته و محیر العقول و توجیحات آن، که پای مضمون و محتوای کل جنبش انقلابی را نیز به میان می‌کشد سکوت کرد. نمی‌توان به صرف این که ازدواج رهبری مجاهدین امر شخصی است، به ادعاهای آنان در باب اهمیت آن برای انقلاب! نیز داخت و به آن گردن نهاد. در این مورد ویژه، نمی‌توان امر ازدواج را از عوامل فریبی‌های حاشیه آن - که اینک در متن اصلی يك نمایشنامه کم‌دی - تراژیک قرار گرفته‌اند - منتزع ساخت.

ولی همینجا باید اضافه کرد که اعتراض ما در مقاله حاضر به پرداخت تصویر "خداگونه" از آقای رجوی توسط سازمان مجاهدین نیست. شك نیست که مجاهدین از مسعود رجوی خدائی برای خود آفریده‌اند، زیرا همه مذاهب ساخته و پرداخته آدمی‌اند و خدا هیچ نیست جز انعکاسی و از گونه‌انزاکامی‌ها و رنج‌های بشری. آدمیان مذهب و خدای خود را می‌آفرینند تا در پناه آن عذاب خویش را تسلی داده و رنج تنهائی و بیچارگی خود را در پیس هیبت آن پنهان سازند و به آرامش دست یابند. چهره قادر، غضبناک و بی‌شفقت خدا در همه مذاهب آئینه‌ناتوانی و عجز آدمیان است و بخشندگی و عطوفت و عدل آن بازتابی از حوائج و امیال سرکوب شده انسان‌هاست.

از شرایط و هستی اجتماعی هر فرد و گروه و هر طبقه اجتماعی است و نیز
به تاثیر ایدئولوژی در سامانه روانی انسان ها توجه کرد .



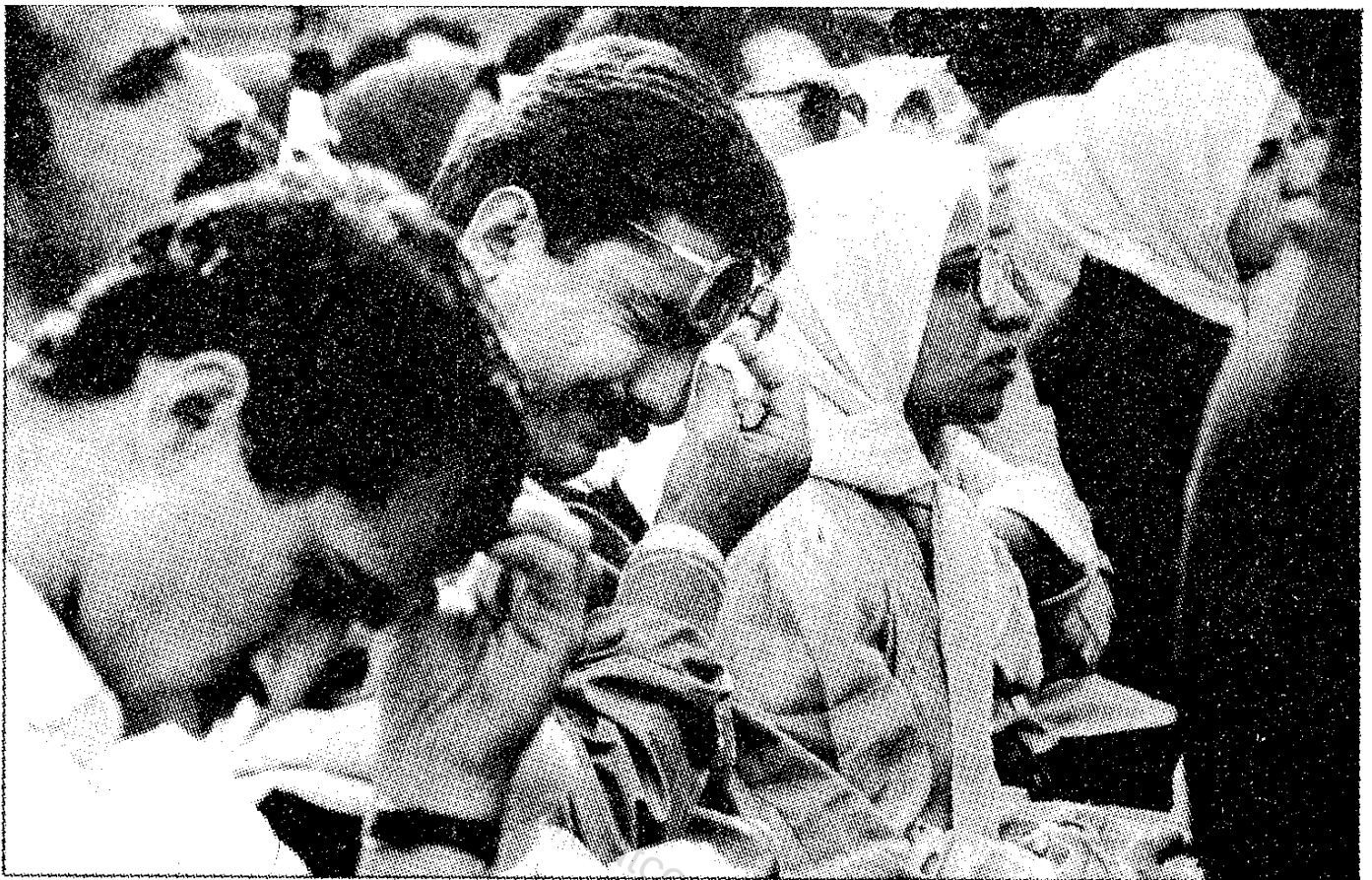
"ایدئولوژی هر صورت بندی
اجتماعی ، بعنوان عملکرد
فقط فرآیند اقتصادی
را منعکس نمی کند ، بلکه
مضافاً آن را در سامانه های
روانی انسان های این
جامعه تحکیم می سازد " (۱۲)

این که چگونه يك جامعه یا يك گروه اجتماعی معین ، علی رغم علائق
واقعی خود و برغم آرمان های اجتماعی خود بدفاع و توجیه مناسباتی
در تعارض با این علائق بر می خیزد ، سئوالی است که نمی توان از زاویه صرف
سیاسی به آن پاسخ داد . باید دید که در يك چنین جامعه ای یا در اعضا ،
چنین گروه اجتماعی چه تحولی صورت می پذیرد که آن ها را به جهتی برخلاف
منافع شان رهنمون می گردد . "تحقیق" ، "عوامفریبی" و مفاهیمی از این
قبیل همیشه دارای دو وجه مشخص اند . آن که تحقیق می کند همیشه نیازمند
کسانی است که تحقیق شوند . باید دید که مکانیزم این روند تحقیق ،
عوامفریبی و غیره در مورد افراد و گروه های اجتماعی چیست .

۱۱- ویلهلم رایش : " روانکوی توده ای فاشیسم " ، چاپ آلمانی ، صفحه ۳۶ ،
II-W.Reich: "Massenpsychologie des Faschismus, verlag fis -
cher taschenbuch, Marz 1971, S.36.

۱۲- همانجا ، صفحه ۳۹ .

میهمانی اشباح



”هنگامی که [مسعود] از انقلاب خودش سخن می‌گفت تعداد زیادی می‌گریستند.”

”مریم،

عزیزترین عزیزانم،

مادر عقیدتی ام

وقتی در سخنرانی‌های برادر مسعود شرکت می‌کردم اصلاً شب‌ها خوابم نمی‌بُرد
برای هم‌اطاقی‌هایم از سخنانش و آرمان‌هایش می‌گفتم. باین ترتیب من با نام مسعود
یک میلیشیا شدم. وقتی مجاهد می‌فروختم و از فالانزهای مزدور خمینی آن حرف‌ها
را می‌شنیدم، وقتی باران سنگ و چوب‌درامجدیه فرود می‌آمد، فقط مسعود جلوی
چشمانم بود.”

”فلق با خون آن‌ها رنگین شده بود. با خود می‌گفتم که در نوبهار انقلاب مسعود
می‌آید و موسی و اشرف را معنی می‌کند. خوشحال بودم که مسعود زنده است.”

” هرگز آن شب قدری را که پیام ترا شنیدم فراموش نخواهم کرد . در آن لحظات ذهن کوچکم می خواست منفجر شود . پیام تو عظمتی بود که در اندیشه من جا نمی گرفت و من در میان باران گریه فقط نام ترا فریاد می کردم و برای اولین بار معنی شب قدر را می فهمیدم . تو ایمان ما به مسعود و شناخت ما از رهبری عقیدتی او را به چنان درجاتی ارتقاء دادی که انرژی هایمان را صد برابر کرده است ”

” من دیگر پاسخ تمامی مشکلاتم را یافته ام و بعد از این در پیوند با مریم و از عشق و ایمان و اعتماد و یقین لبریزم ” (مجاهد ، شماره ۲۵۷ ، ص ۲۳) .

” مریم مادر عقیدتی ام سلام

من از روزی که این انقلاب شده ، تا ۳ ، ۴ روز نمی توانستم خودم را قانع کنم . ولی در يك شب ، در نشست كاك صالح يك دفعه متوجه شدم و سر نخ نقطه ضعف های ایدئولوژیکی و افکار استثنائی و شرك آلودی که در ذهنم وجود داشت را پیدا کردم ”

” دلم می خواد از بالای کوه های کردستان فریاد بزنم تا گوش های شنوایت بشنود که : مادر ، از ایمان تو دوباره متولد شدم - تولدی پاک - تولدی دیگر ، فرزندی هستم که به وجود چنین مادر فداکاری که همه چیزش را فدا کرده و درس رهائی داده است ، افتخار می کند و من می دانم که این افتخار جز پذیرفتن مسئولیت سنگین تر و خونین تر نمی طلبد . می دانی مادر ، شما در يك جای خیلی بالائی هستید ”

” تا آنجا که من می دانم از بین بردن يك فردیت ، يك زنگار طبقاتی فشار و سختی زیادی می طلبد . و خدا می داند که من مدت هاست که با مسائل فردی ام می جنگم ولی نتوانسته بودم آن ها را ریشه کن کنم . آن ها مثل يك فولاد بودند که من با هرایزاری که می شد به سراغشان می رفتم و بعد از مدتی ذره ای از يك گوشه اش را می کندم و دور می انداختم و فکر می کردم که سال های سال باید با این ها بجنگم ”

” حتی بعضی دیگر از فردیت هائی که تا بحال اصلا آن ها را نمی شناختم در مـ

ذوب شد، باور کنید برای خود من قابل فهم نیست . آخر مگر این انقلاب چقدر ر قدرت دارد و چه کارها می کند ؟”

”از برکت این انقلاب از تمام مسائلی که ذهنم را در گذشته می گرفت رها شده ام و احساس می کنم که انرژی عجیبی پیدا کرده ام”

”در گذشته يك دفعه توسط يك گزارش از مسئولم تقاضا کرده بودم که مرا به تیم های عملیاتی شهر بفرستند ولی پذیرفته نشد و با وجود این که بعید می دانم شما هم بدون مسئولینم با این تقاضا موافقت کنید ولی چون امید دارم که شما حداقل تأیید می کنید در صورت امکان پذیرفته شود . از شما و امید و مرادم مسعود تقاضا می کنم که موافقت کنید که من را جزو اولین داوطلبان عملیات انتحاری قرار دهند”

ای مادر و پدر خانواده ی در خون شناور مجاهدین

خدا نگهدارتان باد

(مجاهد ، شماره ۲۵۲ ، صفحات ۲۳-۲۴)

”شبى در قزل حصار خوابیده بودم بيك باره چراغ های بند روشن شد و زندانبانان با شادی و هلپله درون بند ریختند . با تظاهر به شادی زیاد اعلام کردند مسعود ترور شده من فکر می کردم آخر امکان ندارد . مسعود رسالتش نیمه تمام است . هنوز حتی خمینی نرفته . به بچه ها گفتم : آخه حتی قانونمندی ها اجازه نمیده . قدرش نیست که الان بره” (مجاهد ، شماره ۲۴۴ ، ص ۱۵) .

”من امروز حاضرم برای اثبات حقانیت شما در نظر جهانیان ، خودم را به همراه طفل بد نیا نیامده ام در جلوی ”اوور” به آتش بکشم و همگان را به تماشای آتش آن فـرا بخوانم” (مجاهد ، شماره ۲۴۶ ، ص ۲۱) .

”براستی لحظات شکستن گل های محمدی تماشایی بود . من نماینده تو و مسعود بودم . بعنوان گزارش باید بگویم که ۲۴ زن و مرد رزمنده جدید متولد شدند . به پاکسی ۲۴ طفل زیبا . همه به هنگام تولد زار زار گریستند تا از هوای تازه شناخته ی انقلاب و رهبری نوین ، از هوای تازه شناخته ی مریم و مسعود سینه هایشان را پر کنند” (مجاهد ، شماره ۲۴۵ ، ص ۱۶) .

"بدنبال انتشار نخستین مجاهد سال نو، نامه ای دریافت کردیم از هموطنی که بر اساس توضیحات منضم به نامه، در گذشته از کادرها و کارشناسان پیشین "ساواما" در قسمت خارجی اطلاعات بود، و گویا از سال ها قبل نیز در امور اطلاعات دست اندر کار بوده است ۰۰۰ متن نامه ها حاکی از يك تكان بزرگ در قلوب و روح نویسنده است که انشالله عمیق و واقعی و مبارك باشد ۰۰۰" (مجاهد، شماره ۲۴۵، ص ۱۷، تاکید از ماست) ۰

"من دارم می آیم و قبول کرده ام که در سکوی پرتاب هستم، مسلم می دانم آن فرهنگ متعالی که آن "ازدواج" و این "خطبه" را می سازد و باز هم توان زایش و زاینندگی دارد ۰۰۰۰ راهی بس طولانی را در پیش رو می بینم. قافله سالاران را شناخته ام" (از متن نامه، "کارشناس پیشین ساواما"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۵، ص ۱۷) ۰

"این يك دادگاه است و باید حکم را جاری کرد: حکم بر اساس قرار دادن غرائز در الوویت یا نفی آن حکم بر پایه حفظ خانواده بالاتراز "انسان"، "آرمان"، حکم بر زمینه های "زن"، "آزادی"، "کالا"، "رفاقت"، "مردانگی" حکم بر ۰۰۰،" (از متن نامه، "کارشناس پیشین ساواما"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۵، ص ۱۷) ۰

"برادر مجاهد دکتر ابراهیم جدی نامه اش به رهبری سازمان را با خون خود امضاء کرده و در کنار آن نوشته است:

با خونم امضاء می کنم این نامه را و بر آن خون عهد می بندم تا فراسوی جان و روان" (مجاهد، شماره ۲۵۵، ص ۳۱) ۰

"و امروز بی تردید همه زنان و دختران مجاهد يك مریم هستند: اینطور نیست مریم؟ (و خطاب به جمعیت) آیا اینطور نیست (تائید حضار بویژه خواهشگران مجاهد)" (مجاهد، شماره ۲۵۲، ص ۴۶) ۰

"بناچار برای وصف این لحظه های ناب، باید از فرهنگ قرآن كم گرفت و از درمقیاس با پیامبران و ائمه درآمد ۰ آخر مگر فدای مسعود را جز با ایثار ابراهیم، دم حیات بخشش را که - ما را دوباره زنده کرد - جز با نفس عیسی و این نور رستگاری را جز با نور هدایت محمد (ص) و این جسارت و قاطعیت را جز با امیر مومنان و ایمن

پاك باختگی را جز با حسین (ع) می‌توان توصیف و تبیین کرد * (مجاهد، شماره ۲۵۶، ص ۲۲).

* زنجیری بر دست و پا داشتم و راه می‌رفتم، زنجیری که انرژی‌ها را می‌بست و گام به گام مرا از مسیر اصلی دورتر می‌ساخت. از درون مرا می‌خورد و تحلیل می‌برد. مریم جان، خوب می‌دانی چه می‌گویم! آخر بدون اعتماد به نفس قدرت هر نوع برخوردار اصولی از من سلب شده بود و روشن است که چنین خلاء و کمبودی چه عوارض مشخص و یا ناشناخته‌ای در پنهان‌ترین و ریزترین زوایای زندگی آدمی به بار می‌آورد. . . . مریم عزیزم، تو و مسعود چنین دردهائی را شفا دادید، بر چنین زخم‌هائی مرهم گذاردید و چنین گره‌هائی با دست‌های پر توان خود گشودید * (مجاهد، شماره ۲۵۶، ص ۲۲).

* گاه بر خلاف خصلت ضد کهنوت انقلابی‌گری، احساس پیری می‌کردم. بارها آرزوی شهادت می‌کردم. چرا که فکر می‌کردم در زنده بودنم به مردم و شهیدان مدیونم * (مجاهد، شماره ۲۵۶، ص ۲۲).

* آری! بدلیل همان عدم اعتماد به نفس که جزیی از وجودم شده و بسان کوهی سنگین و ناکندنی بر سینه‌ام بود، در تمام دوران زندگی‌ام همیشه چیزی را بعنوان تکیه‌گاه می‌جستم. اینک. . . اعتماد به خود. این گمشده سالیان. را در پناه اعتماد به رهبرانم، یافتیم. . . فارغ از آن قید و بندها و نهنیت‌های چرکی. . . و با دوستی که به دامان رهبری آویخته‌ام، گاه آنچنان توان و انرژی متکاشری همراه با شور و شوق‌ها در خود احساس می‌کنم که فضا را برای خود تنگ می‌بینم، انگار که پرندگی جان قصد پرواز از قفس تن دارد * (مجاهد، شماره ۲۵۶، ص ۲۲).

* زمانی احساس زیستن در کنار انبیاء و پاکان خدا به من دست می‌دهد و از شوق لبریز می‌شوم. آن نقطه اتکا، اعلام را یافته و بی‌هیچ پروائی ره خواهی. . . سپرد * (مجاهد، شماره ۲۵۶، ص ۲۲).

* مسعود و مریم عزیزتر از جانم! بنظر من چنین آمد که بواقع شما چون پدر و مادری هستید که فرزندان پاك خود را در دست بندهائی اسیر می‌بینید و گرفتار در چنگ

دیوی کهنه کار و سالخورده . طلسم گشایش این بندها تنها بدست شماست کسه عشق و عاطفه بی نهایت به فرزندان آرامتان نمی گذارد . شما علاوه بر همه هستی و خانمان خود ، آخرین ذره یعنی عواطف تان را نیز به آتش می کشید . . . حال اگر من نیز به ازای رهائی مان . . . با همه عشق و عاطفه مادری ، "آذر"م . . . دختر کوچکم - را . . . به تو و مسعود تقدیم کنم . . . بگذارید خون جگر گوشگان خردسالمان نیز باز هم تابلوی قیام عاشورا گونه مجاهدین را سرخ فام تر و چهیره امام دژخیمان را رسواتر نماید " (مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۲۲) .

"امروز سدی درمن شکست و تمام آب زلال ایدئولوژی که پشت آن جمع بود به یکباره در وجودم سرازیر شد " (مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، ص ۲۸) .

"اگر کسی از من بپرسد خوبی چرا؟ بدی چرا؟ بدبختی چرا؟ خوشبختی چرا؟ رنج چرا؟ مبارزه چرا؟ ایدئولوژی چرا؟ اسلام چرا؟ محمد چرا؟ علی چرا؟ . . . و نهایتاً زندگی چرا؟ برخلاف ۱۱ سال گذشته من نه پاسخ خواهم داد و نه بحث خواهم کرد . لب فرو خواهم بست ، ساکت ساکت و با غرور و اطمینان تنها با اشاره چشم شما را نشان خواهم داد " (مجاهد ، شماره ۲۴۷ ، ص ۳۹) .

"گاه دوست دارم "زوریا" وارد رخیابان های شهر برقصم و ارشمیدس وار فریاد "یافتم، یافتم" بزنم " (مجاهد ، شماره ۲۴۷ ، ص ۳۹) .

"به خودم گفتم امشب شب انتخاب نهائی است . اگر اهل تردید و دوگانگی هستی لاقلاً این قدر شرف داشته باش که همینجا صفوف مجاهدین را ترك کنی ولی اگر قبولشان کردی باید صد درصد قبول کنی و نباید حتی يك درصد حق تردید و يك درصد حق بازگشت برای خودت قائل شوی چرا که همین يك درصد تردید است که دینامیزت را از تو می گیرد و اراده ات را سست می کند " (مجاهد ، شماره ۲۴۷ ، ص ۴۱) .

"در طول سخنان برادر مسعود حاضرین به شدت تحت تاثیر مطالب طرح شده قرار گرفته بودند . قاطعیت برادر در سخنانش همه را میخکوب کرده و هنگامی که از انقلاب خودش سخن می گفت تعداد زیادی می گریستند " (مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۴) .

"فردی که از مبارزه سیاسی فاصله گرفته بود بعد از دیدن ویدئو در حالی که چشمانش از فرط گریستن قرمز شده بود می گفت که ما باید شاه و خمینی را بالا بیاوریم و بدون این کار درست نمیشویم" (مجاهد، شماره ۲۵۴، ص ۳۴) .

"یکی از زنان شرکت کننده [در مراسم ویدئو عقد و ازدواج] می گفت :
"من حداقل باید چند بار این ویدئو را نگاه کنم، می خواهم تمام مطالب آنرا بگیرم" . او هنگام خدا حافظی می گفت "ترا بخدا با ما بیشتر ارتباط داشته باشید" (مجاهد، شماره ۲۵۴، ص ۳۴، گروه از ماست) .

"یکی از هواداران سازمان : (در حالی که از شوق می گریست می گفت) :
"مسعود همه ما را بیدار کرد واقعا آدم از خودش خجالت می کشد" (مجاهد، شماره ۲۵۴، ص ۳۳) .

"يك كارگر پارکینگ [در لوس آنجلس] :
"مسعود عجب کوهی است واقعا انسان که در نظر می گیرد او زیر بار چسب اتهاماتی رفته است و قد راست کرده است والان نیز اینچنین می خروشد موبس اندامش راست می شود" (مجاهد، شماره ۲۵۴، ص ۳۳) .

"يك خانم امریکائی می گفت :
"وقتی که شعار می دادند "ایران رجوی، رجوی ایران" چشم هایم را می بستم و می گفتم انقلاب دیگر شروع شده" (مجاهد، شماره ۲۵۴، ص ۳۳) .

"دختری که قبلا زندان بوده گفت :
"ابتدا برخورد بسیار بدی با جریان داشتمولی بعد فهمیدم که دیدگاه خودم است که بورژوازی است" او اضافه کرد : "زمانی می گویم انقلاب کرده ام که انرژی هایم آزاد شود" . وی انقلاب ایدئولوژیک را خیلی مثبت می دانست و می گفت "ما را نجات داد تا غرق خودمان نشویم" (مجاهد، شماره ۲۵۴، ص ۱۵) .

"در سوئد یکی از شرکت کنندگان می گفت :

”عجب جلسه ای بود ، صحبت های مسعود آدم را میخکوب می کند . او چله قدرتی دارد ” (مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۷) .

” در آلمان يك هموطن فرش فروش می گفت :

” من این زو و آن رو شدم . اصلا باورم نمی شد . برای اولین بار در عزمم پنج ساعت بی حرکت نشستم ولی نفهمیدم چگونه گذشت . من در مورد زن در اشتباه بودم ولی اکنون نظراتم تصحیح شده . این صحبت ها ، من را دگرگون کرد . می خواهم برای رهبری نامه بنویسم ” (مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲) .

” در انگلستان يك هوادار می گفت :

” من فکر می کردم مسئله ازدواج يك وحدت شرعی - جنسی است . حال فهمیدم که يك وحدت انقلابی است . ” (مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲) .

” در انگلستان خانم هواداری که دکترای علوم سیاسی دارد در حالی که گریه می کرد گفت :

” این همه درس در دانشگاه خواندم ولی این چند ساعت که به جلسه آمدم احساس کردم که تازه يك چیزی یاد گرفتم و می فهمم که مقام زن یعنی چه . ” (مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲) .

” در فرانسه يك خانم ایرانی گفت :

” عقده ای که در زن ایجاد شده بود با این کار حل شد . من هوادار نبودم و امشب برای اولین بار لرزیدم و گریه کردم ” (مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲) .

” همه می گفتند بدترین چیز برایمان اخراج از سازمان است . اخراج از این خانواده از هر مرگی بدتر است ” (مسعود رجوی ، مجاهد ، شماره ۲۵۳ ، ص ۴۴) .

” باید عاطفه فدا کرد ، باید سر برید تا وجدان ها بیدار بشود ” (مهـدی ابریشمچی ، مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۸) .



بدون شك در وهله اول چنین بنظر می‌رسد که صحنه بیش از حد سوررئالیستی است . چنین بنظر می‌رسد که به میهمانی اشباح رفته ایم . اشباحی که بواسطه قطع هر گونه پیوندی با دنیای زندگان ، کلامشان خالی از عطر زندگی و نفس‌شان آغشته به بوی مرگ است . حتی آنجا که می‌خواهند علائق و عواطف دنیای زندگان را بزبان آورند ، آن کلام فاقد طراوت واقعی زندگی است . در این دنیا همه چیز مطلق است . گوئی عشق ، نفرت ، رنج ، شادی ، زندگی و مرگ عناصری از هستی آدمیان این خاک نیستند و بهمین دنیای غریب و بیگانه اشباح تعلق دارند . دنیائی که همه چیز در آن نمودار روشنی است از افسون زدگی آدمی . دنیائی که در آن همه مفاهیم در قالب‌های ریخته شده در گارگاه جامعه طبقاتی شکل می‌گیرند و از این‌رو معرفت دنیای واقعی و افسون شده - یعنی روان انسان - اند . بنابراین همه چیز این " اشباح " را باید جدی گرفت . حتی تعلق و سرسپردگی و خاکساری حقیرانه آنان را نباید با " چاپلوسی " اشتباه کرد بلکه بایست ریشه‌های شان را جستجو کرد و واقعیت وجودی آن‌ها را دریافت .

در جامعه‌ای که مبنای آن بر تقسیم طبقات قرار دارد ، نیاز مبرمی برای تجهیز آدمی از همان دوران کودکی جهت ورود باین نظام و پذیرش ارزش‌های رایج چنین جامعه‌ای وجود دارد . اهمیت این نیاز حتی از تجهیز عوامل تولید نیز زیادتر است . چنین جامعه‌ای برای تسهیل روند تولید غالب علاوه بر بسیج کلیه امکانات مادی ، محتاج همسازی و همراهی " عامل ذهنی تاریخ " یعنی انسان است . بسیج و تجهیز انسان بـ " ایدئولوژی " طبقه اجتماعی حاکم بعنوان پیش شرط اساسی تسهیل روند تولید است ، حفاظ مهمی برای بقاء نظام‌های اجتماعی موجود ایجاد می‌کند :

" هر نظم اجتماعی در توده اعضا خویش سامانه‌ای را تولید می‌کند که برای دسترسی به مقاصد اصلی خود به آن محتاج است " (۱۳) .

بعبارت دیگر ، تمام نظامات اجتماعی در جوامع طبقاتی ، بوجود آورنده سامانه ایدئولوژیکی معینی در افراد جامعه‌اند ، تا از این طریق یعنی از راه بسط ارزش‌هایی در پاسداری از جامعه طبقاتی ، آن جامعه را از آشکار

و بالفعل شدن تعارضات ماهوی نجات بخشند . تنها نگاهی کوتاه به تلقی توده های مردم ، به کارگران جوامع صنعتی کنونی ، نشان می دهد که تسلیح و تجهیز کارگران و توده های مردم این جوامع به ایدئولوژی و دستگاه ارزشی حاکم (شعور کاذب) چه سلاح نیرومندی بجای کاربرد قهر آشکار به دست طبقه حاکم این کشورها ، برای ادامه استثمار نیروی کار، داده است :

”مارکس زندگی اجتماعی را در سیطره شرایط تولید اقتصادی و مبارزه طبقاتی ناشی از آن در مقطع معینی از تاریخ یافته است . سلطه بر طبقه تحت ستم بوسیله مالکان ابزار تولید اجتماعی تنها در موارد بسیار نادر بوسیله قوه قهریه صورت پذیرفته است . سلاح اصلی این سلطه ، اعمال قدرت ایدئولوژیک بر ستم کشیدگان است که [این قدرت] با توانمندی از دستگاه دولت حمایت می کند . قبلاً تاکید کرده ایم که مارکس انسان زنده و تولید کننده با خصائل فیزیکی و روانی اش را بمثابة اولین شرط تاریخ و سیاست قرار داده است، اما سامانه منشی انسان فعال و باصطلاح ”عامل ذهنی تاریخ“ در مفهوم مارکس نامکشوف باقی ماند ، زیرا مارکس جامعه شناس بود و نه ، روانشناس؛ [نیز] بخاطر آن که در آن زمان روانکاوی علمی هنوز وجود نداشت . [از همین رو] این مسئله که به چه دلایلی انسان ها در طول هزاران سال به استثمار و ذلت اخلاقی، خلاصه به بردگی تن در داده اند ، بدون پاسخ باقی مانده [و] تتبع فقط به فرآیند اقتصادی جامعه و مکانیسم استثمار اقتصادی محدود گردیده بود ” (۱۴) .

هر چند چنین برداشتی از نقطه نظرات مارکس (وانگلس) دقیق نیست و یا بهتر بگوئیم که همه جانبه نیست (۱۵) اما حاوی واقعیتی است که در اینجا

۱۴- همانجا ، صفحه ۴۵ .

۱۵- انگلس در یکی از نامه هایش باین مسئله توجه می کند و تاکید مارکس و خود را بر عوامل اقتصادی نسبت به نقش عوامل روبنائی جامعه (فرهنگ ، تاریخ ، سنن و آداب و رسوم و اخلاق) در روند تحولات اجتماعی بیش از حد توصیف می کند . به عبارت بهتر از این نامه می توان به سادگی دریافت که مارکس و انگلس خود به نقش

مورد بحث ماست و آن این که تاکید بیش از حد بر عامل اقتصاد تا کنون مانع از توجه کمونیست ها به چگونگی سیر تحولات ساختاری عامل انسان در تحولات اجتماعی گشته است .

اما باز تولید دستگاه ارزشی بخودی خود صورت نپذیرفته ، قائم بالذات نیست . هر نظام اجتماعی ، برای باز تولید خود و برای آن که به صلاح مادی نیرومندی جهت حفظ مناسبات موجود مجهز گردد ، از کوچکترین واحد جامعه یعنی خانواده ، فراگرد تولید و باز تولید خود را آغاز می کند . و در حقیقت " خانواده پدرسالار " بعنوان یکی از مهمترین فاکتورها و حلقه رابط میان فرد و جامعه ، مبتنی بر تقسیم طبقات (و طبیعتا بر اساس سلسله مراتب و یا بعبارت دیگر جامعه قدرتمدار) تولید و باز تولید ارزش های موجود در جامعه را متحقق می سازد . اهمیت این نقش چنان است که نظریه پردازان علوم اجتماعی آن را " آژانس روانی جامعه " (۱۶) و یا " کارگاه تولید انسان های ارتجاعی و محافظه کار " می دانند :

" از دیدگاه تقابل اجتماعی خانواده نه بعنوان پایه دولت قدرت مدار ، بلکه صرفا بعنوان یکی از مهمترین نهاد های حامی آن می تواند مورد توجه قرار گیرد . اما می بایست بد رستی از آن بعنوان نطفه ارتجاعی اصلی ، بمانبیه مهمترین کارگاه تولید انسان های ارتجاعی و محافظه کار یاد کنیم " (۱۷) .

نحوه کارکرد و مکانیزم این " کارگاه " خود موضوع بحث دقیق تر و همه جانبه تری است که مورد توجه بسیاری از صاحب نظران قرار داشته است . " رایش " عملکرد

تعیین کننده عوامل دیگر (از جمله " عامل ذهنی تاریخ ") در کنار عامل اقتصادی توجه داشته اند . از این گذشته ، " رایش فروم " ، در پاره ای از آثار خود از جمله " انسان از دیدگاه مارکس " ، " بحران روانکاوی " ، دیدگاه های مارکس در باره " انسان " و توجه وی به روانکاوی ساختاری انسان را مطرح می سازد . با این همه باید افزود که متاسفانه این حوزه هنوز برای بسیاری از کمونیست ها ناشناخته باقی مانده است .

۱۶- رایش فروم: " بحران روانکاوی " ، ترجمه اکبر تبریزی ، انتشارات مروارید ، چاپ اول ۱۳۶۱ ، صفحه ۱۹۲ .

۱۷- ویلهلم رایش ، " روانکاوی توده ای فاشیسم " ، صفحه ۱۰۸ .

خانواده و انتقال ارزش های جامعه در آن را ، چنین توصیف می کند :

” در ابتدا بگوئیم که موقعیت دولتی و اقتصادی پدر ، در مناسبات پدر سالارانه او با بقیه اعضاء خانواده منعکس می گردد . دولت قدرت مدار در هر خانواده ای پدر را بعنوان نماینده خود داراست که از طریق او خانواده با ارزش ترین ابزار قدرت دولتی می شود . جایگاه قدرت مدارانه پدر ، نقش سیاسی او را متجلی می کند و از رابطه خانواده با دولت قدرت مدار پرده بر می دارد . همان موقعیتی را که مافوق او در جریان تولید نسبت به وی دارا می باشد ، او در میان خانواده حفظ می کند و موقعیت فرمانبردارانه خود را از مافوق میان فرزندان و بخصوص پسرانش از نو بوجود می آورد . از درون چنین مناسباتی رفتار منفعل و مطیع انسان های خرده بورژوا نسبت به تندیس رهبر سرچشمه می گیرد ” (۱۸) .

در این ” کارگاه ” تمامی انگاره ها و ارزش های جامعه طبقاتی ، نظام مبتنی بر سلسله مراتب و اطاعت از فرادستان بطور مدام باز تولید می شوند . ضابطه ها و مقررات وضع شده در خانواده ، اشکال مینیاتور شده نظام طبقاتی اند و بمثابه مدل در خانواده صورت برداری می شوند . کلیه قوانین مربوط به نظام سلسله مراتبی از این طریق رعایت و آیاتی برای ” پیشرفت ” و ” ترقی ” در جامعه می گردند . اطاعت — به اشکال متنوع ، پیچیده و نیز بسیار ظریف — ، پایداری خانواده و بعدها جامعه را تضمین می کند . علقه های گوناگون عاطفی ، قدرت پدری را بصورت شالوده ای از کامیابیی و ناکامی و رنج و شادی و اضطراب تجسم می بخشد . دنیای کودک ، دنیایی منقسم به خواهش ها و امیال از یکطرف و ” مرجع ” بازدارنده این خواهش ها می گردد . برای پدر هیچ چیز والاتر و برتر از ” وظیفه ” نیست . ششور زندگی و ارضاء خواهش ها در برابر این ” وظیفه ” مفاهیمی پوچ و بی پایه اند . احساس گناه ناشی از وجود عینی این امیال و سرکوبان ها نتیجه ای جز تسلیم به مراجع قدرت ندارند و درست ” همین شرایط روانی — اجتماعی است که خانواده را در سطح جهانی پای بست (یا دست کم از پشتیبانان

مهم) جامعه قلمداد کرده است" (۱۹) . پس بطور خلاصه می‌توان ابراز داشت که نهاد خانواده، سهم بسیار بزرگی در چگونگی تکوین منش آدمی ایفاء می‌کند .

از نظر "اریش فروم" پروسه تکوین خوی و منش آدمی با از دست رفتن احساس ایمنی کودک متقارن است . تولد همواره آغازی است برای سیر "تفرد" آدمی که لحظه به لحظه فاصله او را از طبیعت، جدائی و "تک" افتادگی او را از آن افزون می‌سازد . "فروم" پیوستگی انسان با طبیعت تا پیش از تولد و گسست او پس از تولد با آن را، به بریده شدن "بند ناف" کودک از مادر تشبیه می‌کند :

"کودک وقتی چشم به جهان می‌گشاید که دیگر با مادر یکی نیست و از آن پس از لحاظ زیست‌شناسی موجودی است جدا از او . مجازاً نیز می‌توان گفت به همان میزان که فرد هنوز با بند ناف به دنیای خارج متصل است، به همان درجه فاقد آزادی است . اما این بندها یا علقه‌ها به او ایمنی و احساسی از تعلق می‌بخشند . می‌توان باینگونه علائق بیش از آن که سیر تفرد منجر به ظهور کامل فرد شود وجود دارند، "علائق نخستین" نام داد . . . تغییر بالنسبه ناگهانی از زندگی جنسی به انسانی و قطع بند ناف، شروع استقلال کودک از تن مادر است" (۲۰) .

کودک، همزمان با رشد جسمی و دستگاه عصبی خود، جهان پیرامون خویش را، "جهان خارج از خویشتن" را از طرق گوناگون و طی مراحل متفاوت تجربه می‌کند و به مظاهر دنیای برون از خود، بمثابه چیزی جدا از خود می‌نگرد . بازداری امیال و غرایز گوناگون توسط والدین و انتقال ارزش‌های پذیرفته شده به کودک، نقش مادر را از یک پناهگاه ایمن دگرگون ساخته، او را به یکی از "مراجع قدرت" مبدل می‌سازد . اما علقه‌های عاطفی میان کودک و پدر و مادر هنوز مانع از آنند که این جدائی به تمامی

۱۹- نگاه کنید به اریش فروم، "بحران روانکاو"، ترجمه اکبر تبریزی .

۲۰- اریش فروم، "گریز از آزادی"، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ تهران ۱۳۶۵،

(از انتشارات کتاب جیبی)، صفحات ۲۹-۲۸ .

احساس شود زیرا " پدر و مادر قسمتی از دنیای کودکند " با اینهمه کودک در می‌یابد که وجودی مستقل از جهان پیرامون خویش است . این احساس جدائی ، " تلاش برای آزادی و استقلال را در او پرورش می‌دهد ، اما سرنوشت این تلاش وقتی به فهم خواهد گنجید که از کیفیت و جنبه این سیر تفرّد که هر دم زیادتر می‌شود ، آگاه شویم " . ولی سیر تفرّد واحد و جنبه کاملاً متفاوت است که تاثيرات هر يك ، در شکل‌گیری خوی معینی ، موثر است . چنانچه این سیر تفرّد با رشد " جسمی ، هیجانی و ذهنی " همراه باشد ، " ساختمان متشکل و منظمی به رهبری اراده و عقل پرورش پیدا می‌کند و اگر این کل متشکل و تمامیت یافته شخصیت را " خود " یا " نفس " بنامیم می‌توان گفت یکی از جوانب سیر متزاید تفرّد رشد قدرت نفس است " . جنبه دیگر سیر تفرّد بنظر فروم احساس تنهائی افزون شونده است ، زیرا تا زمانی که " علائق نخستین " هنوز موجودند ، آدمی میان خود و جهان خارج از خویش احساس وحدت می‌کند و همین مسئله موجب احساس ایمنی در شخص می‌گردد . اما خروج از این دنیا ، خروج از دنیای اطمینان بخشی که مبانی آن همان علائق نخستین اند ، سرآغازی است برای یقین بشر به تنهائی خود و برای این حقیقت هراسناک ، اضطراب‌آور و خطرناک " که موجودی است جدا از دیگران " و از این پس که آغازیست بر سیر تفرّد ، می‌بایست خود " در برابر دنیا و جنبه های خطرناک و نیرومند آن " به تنهائی بایستد (۲۱) در این مرحله است که انسان زیر بار " جنبش های درونی " از فردیت خود در می‌گذرد و با مستحیل ساختن " کامل خویش در دنیای خارج " بر تنهائی و هراس ناشی از آن غلبه می‌کند . نتیجه عمده این حل شدن اما چیزی نیست جز تسلیم . آدمی از خود می‌گذرد تا آرامش از دست رفته را باز یابد و بر اضطراب خود فائق آید . و این البته تلاش عبثی است ، زیرا نه تنها منجر به رفع تعارض و تناقض میان مرجع قدرت و کودک نمی‌شود بلکه علی‌رغم " احساس ایمنی و رضایت " که در حوزه هوشیار کودک ایجاد می‌کند ، او را به " عناد و طغیان " وامی‌دارد . چرا که وی " بطور نا هشیار " در می‌یابد که در تقابل این " احساس ایمنی و رضایت " بهای گزافی پرداخته است که

همانا از دست رفتن "تمامیت نفس" اوست . پس بر خلاف نتیجه ای که
از تسلیم انتظار می رفت، "احساس ناایمنی کودک" شدید می گردد و "در همان
حال عناد و طغیانی پدید می آورد که، چون متوجه همان کسانی است که
کودک بدان ها قائم و وابسته مانده یا شده، هراس انگیز است" (۲۲) .

در نظر اول چنان می نماید که تسلیم یگانه راه برون رفت از دایره تنهائی
است . گوئی تسلیم، تقدیر ابدی بشر است و گریزی از آن نیست . در حالی
که هرگز - حتی در جامعه از خود بیگانه امروز نیز، چنین نیست "ارتباط خود
انگیخته انسان با آدمیان دیگر و طبیعت" گامی است آگاهانه و ابتدائی که می تواند
بشر را از "کشمکش لاینحل" رها ساخته و او را در فائق آمدن بر ترس و هراس
یاری دهد "ارتباطی که فرد را با دنیا پیوند
می دهد بدون آن که فردیت وی را از میان ببرد" (۲۳) .
بنا بر این می توان گفت که "جدائی افزون شونده" می تواند همواره به
دو شکل متجلی گردد : یا به نگرانی و ناایمنی شدیدی که خود ناشی
از احساس "بی کسی و پریشانی" انسان است منجر می گردد و یا به
احساس همبستگی فعال و نزدیکی های بیشتر آدمیان با دیگران (۲۴) .

همین پروسه، از نظر تکامل نوعی بشر نیز صادق است . بعبارت دیگر
"سیر تفرد و آزادی متزاید" ناظر بر تکامل بشر است . آدمی در طول
تکامل خود، خویش را از قیود غرایز آزاد می سازد و برعکس سایر حیوانات
که در برابر محرك ها، واکنشی غریزی از خود بروز می دهند، با انتخاب
روبروست . او در عصیانش علیه نیروی کور طبیعت، راه های ممکن را می آزماید
و به کمک خلق ابزار می کوشد که بر طبیعت فائق آید . او بر خلاف حیوانات
که تمامی واکنش های آن ها محصول کنش های غریزی است، می باید فقدان
کنش های غریزی را با بکارگیری فکر و پرورش استعداد های خود جبران سازد .
تمام تاریخ بشریت شاهد این جدال است، یعنی تقابل انسان و طبیعت
و سپس انسان علیه انسان . و بعبارت دیگر : گذار از "آزادی از چیستی"

۲۲ - همانجا، صفحه ۴۳ .

۲۳ - همانجا، همان صفحه .

۲۴ - همانجا، صفحه ۴۴ .

به "آزادی برای انجام کاری" . جدالی که سبب فقدان تعادل میان "افزایش نیرو" و امکانات بشر از یکطرف و "افزونی فرد" از سوی دیگر که منجر به ناایمنی و اضطراب بیشتر انسان گردیده است . با اینهمه این نیر — سرنوشت رقم خورد و بشریت نیست :

"حل مسئله رابطه بین طبیعت و انسانی که اکنون فرد شده تنها به يك راه ممکن است و آن همبستگی فعال فرد با همه آدمیان و فعالیت خود انگیخته وی با عشق ورزیدن و کار است که او را نه با علائق نخستین بلکه بعنوان فردی مستقل و آزاد با دنیا اتحاد می دهد .

اما اگر شرایط اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی که همه سیر تفرد انسانی بدان ها وابسته است ، اساسی برای تحقق فردیت بدان معنی که هم اکنون گفتیم بدست ندهند و مردم نیز آن علائق را که به ایشان ایمنی می بخشید از دست داده باشند ، این خلاء ، آزادی را مبدل به بار غیر قابل تحملی خواهد ساخت که در این حال بی شك ، با يك نوع زندگی بی معنی و بدون جهت تفاوتی نخواهد داشت . گرایش نیرومندی در افراد پدید می آید که از این نوع آزادی (آزادی از چیزی) بگریزند و به تسلیم یا نوعی رابطه بیمن آدمی و دنیا پناه برند که به آنان نوید نجات از عدم یقین و شك می دهد ، هر چند که این جریان آزادی (آزادی برای انجام کاری) ایشان را می رباید " (۲۵) .

می توان و باید با تلاش در دگرگونی آن مجموعه شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی که مولود چنین از خود بیگانگی است ، به از خود بیگانگی انسان پایان داد .

مالیخولیای شور جنسی

در این مختصر کوشیدیم طرحی از جامعه بیمار کنونی که "سیر تفرد انسانی" مناسرو "وابسته" به "شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی"

(و فرهنگی) آنست ، تصویر کنیم و به اجمال ، ریشه ها و پیش شرط های اجتماعی ابرازات مالیخولیائی رهبران ، اعضاء و هواداران مجاهدین را (که نمونه هایی از آن ها را در صفحات قبل دیده ایم) مورد بررسی قرار دهیم . کوشیدیم که علل روانی چنین شیفتگی بیمارگونه را که بیان خردی و حقارت انسان در بند و از خود بیگانه است ، بیان کنیم . احساس زبونی در تمامی نوشته های اعضاء و هواداران مجاهدین همانند بند تسبیحی است که همه این حلقه را به یکدیگر متصل می سازد و صفت مشترک آنان هیچ نیست جز تسلیم . با اینهمه آنچه که در فوق رفت ، تصویری بود کلی و موجز از پدیداری عمومی تنهائی و اضطراب . ولی هنوز روشن نساخته ایم که در این روند تاثیر مکاتیم بازداري سائق ها و خواهش ها بر جهت گیری خوی آدمی چگونه است . مهمتر آن که ارتباط این خوی آدمی با مذاهب را - که در مورد مجاهدین ایدئولوژی رسمی سازمان است - مشخص نکرده ایم .

بطور خلاصه گفتیم که خانواده ، و بطریق اولی جامعه و شرایط اجتماعی چه نقشی در تکوین منش آدمی ایفاء می کنند و طی آن به نقش " خانواده پدر سالار - مرد سالار " اشاره کردیم و چگونگی بازداري و منع سائق ها را بطور عمومی مورد توجه قرار دادیم . سئوالی که می تواند مطرح شود اینست که روند این بازداري در تکوین منش آدمی چگونه است و چه دسته سائق ها در این مسیر نقشی اساسی ایفاء می کنند . رابطه منفعل و خوی مطیع و رام (که وجه دیگری از قدرت گرائی است) چگونه پدیدار می شود و چگونه می توانند به عاملی تبدیل شوند که آدمی برغم علائق مادی خود ، احساس و فکر کند .

سائق ها بطور کلی به دو دسته اند . بخشی که اصطلاحاً به آن سائق های " صیانت ذات " گفته میشود (مثل گرسنگی) ، دسته دیگری که غرایز جنسی نام دارند . از میان این دو دسته غرایز ارضاء اولی الزام آور است و به هیچ روی نمی توان آن را واپس زد . این دسته از غرایز چنانچه مطابق قانونمندی های بیولوژیک ارضاء نشوند ، مرگ فرا می رسد . گرسنگی یا تشنگی را می توان برای مدت کوتاهی تحمل آورد اما این مدت بسیار محدود است . برای ارضاء گرسنگی یا تشنگی هیچ " جانشینی " نمی توان

یافت و میل و خواهش خوردن یا آشامیدن را نمی‌توان به جهت و مسیبری دیگر کشاند .

اما برعکس این دسته از سائق‌ها، غرایز جنسی، قابل تعدیل، تعلیق، و تعویق اند و آن‌ها را "می‌توان والايش داد" (۲۶). ارضاء سائق‌های "صیانت‌ذات"، در درازمدت غیر قابل تحمل است در صورتی که ارضاء دومی (غرایز جنسی) را می‌توان به تعلیق و تعویق انداخت و نیز جانشینی برای ارضاء آن یافت و "بعبارت دیگر بجای ارضاء مستقیم، می‌توان میسل جنسی را به هدفی کاملاً متفاوت با هدف مستقیم آن هدایت کرد" (۲۷). بطوری که حتی گاه ارضاء غریزه جنسی از طریق عطف آن به سائق گرسنگی تعدیل می‌شود . شکمبارگی در پاره‌ای از افراد که شور جنسی خود را واپس زده‌اند، نوعی ارضاء غریزه جنسی است :

"سائق‌های صیانت‌ذات باید با وسایل واقعی و ملموس ارضاء شوند، در صورتی که سائق‌های جنسی اغلب با "فانتزی" محض قابل تسکین هستند . گرسنگی انسان فقط با خوراك برطرف می‌شود، اما آرزوی طرف محبت واقع شدن، فقط با فانتزی يك خداوند مهرورز و گرایش‌های سادیستیک و با مناظر و فانتزی‌های سادیستیک تسکین پذیرند . . . خلاصه این که غرایز جنسی که می‌توان آن‌ها را معوق کرد، واپس زد، والايش داد یا تعویض کرد قابل انعطاف‌تر از غرایز صیانت‌ذات هستند، غرایز اولی به غرایز دومی متکمی بوده و پیرو آن‌ها می‌باشند لکن قابلیت انعطاف و تعویض پذیری زیاد غرایز جنسی بدین معنی نیست که می‌توانند بمدت نامحدودی ارضاء نشده باقی بمانند" (۲۸) .

خاصیت انعطاف سائق‌های جنسی و کیفیت خاص آنان که امکان تعویض و جانشین شدن غرایز دیگر را بجای آن‌ها میسر می‌سازد باعث می‌شود که "به توده مردم همان روش‌های ارضاء عرضه شود که از لحاظ اجتماعی

۲۶- نگاه کنید به اریش فروم، "بحران روانکاوی"، صفحه ۱۹۰ .

۲۷- همانجا، همان صفحه .

۲۸- همانجا، صفحات ۱۹۱-۱۹۰، تاکید از ماست .

قابل دسترسی بوده، از دیدگاه طبقات حاکم پسندیده باشد" (۲۹) اما نکته ای که هیچگاه نباید از نظر دور داشت، اینست که نیروی میل جنسی هرگز بوسیله بازداری، تعلیق و تعویض از میان نمی رود، بلکه طی يك فرآیند آگاهانه از فعالیت باز داشته می شود و به ناخود آگاه انتقال می یابد و موقتاً آرام می گیرد. بدیهی است که این آرام گرفتن بمعنای از بین رفتن آن نیست بلکه نیروی آن فزونی یافته و بشکل اختلالات بیمارگونه مختلف بروز پیدا می کند (۳۰) که در صفحات آینده، در رابطه با موضوع مورد بحث خود، به اشکال مختلف آن، اشاره خواهیم کرد. ولی قبل از آن ببینیم که نفع "طبقات حاکم" در چگونگی عرضه "روش های ارضاء" در چیست:

"تمایلات جنسی موقعیت های اولیه نیرومندی را برای لذت و خوشی فراهم می کند. اگر به آن امکان داده می شد که تا حد نهائی بمنظور رشد بارور شخصیت انسان گسترش یابد، نه این که بمنظور کنترل توده ها محدود شود، لزوماً منجر به بروز تمایل شدید نسبت به ارضاء سایر خواست های زندگی نیز می گردید. چون ارضاء این تمایلات فقط با امکانات مادی میسر است، لذا سبب از هم پاشیدگی نظم اجتماعی می گردد. عملکرد اجتماعی دیگری هم در محدودیست ارضاء جنسی وجود دارد: مادام که ارضاء نامحدود احساس جنسی گناه تلقی می شود، در حالی که میل جنسی همواره فعال است، ممنوعیت های اخلاقی منشاء تولید احساس گناه است که اغلب ناآگاه بوده و یا به زمینه های دیگری منتقل می شود. این احساس گناه دارای اهمیت اجتماعی مهمی است و آن این که رنج بردن از گناهکاری بمنزله تنبیه، تجربه می شود نه این که به نقص اجتماعی نسبت داده شود. احساس گناه لاجرم هراس عاطفی به بار می آورد: ظرفیت فکری - بخصوص انتقادی - مردم را محدود می کند، اما در عوض يك وابستگی عاطفی نسبت به اخلاق اجتماعی بوجود می آورد" (۳۱).

۲۹- همانجا، صفحه ۱۹۱ (نقل به معنی توسط "فروم" از "سه مقاله در باره تمایلات جنسی" اثر فروید).

۳۰- ویلهلم رایش، "روانکاو توده ای فاشیسم"، صفحات ۴۶-۴۴.

بنابراین بازداری و محدود ساختن ارضاء جنسی، بازداری تمایل "به ارضاء سایر خواست های زندگی" را نیز در پی خواهد آورد و "ازهم پاشیدگی نظم اجتماعی" موجود جلوگیری خواهد کرد، بعلاوه انتقال این نیروی "فعال" به "زمینه های دیگر" و به مسیر دیگری جهت ارضاء، عواقب بسیار ناگوار را در مسیر تعالی يك جامعه بدنبال می آورد. نفرت و عناد ورزی بیمارگونه، آدمی با هر چه که "اخلاق اجتماعی"، "سنت"ها و بطور کلی مظاهر يك جامعه طبقاتی و "سنت گرا" را تهدید می کند، در کنار سایر عوامل مادی باید از این زاویه نیز نگریسته شود، بویژه در دوران که جامعه مورد نظر با بحران سیاسی - اجتماعی مواجه است و مجموعه تحولات اجتماعی به این "نیروی والایش یافته" امکان بروز می دهد. میل شدید ویرانگری و اعمال دیگر آزارانه (Sadistisch) عمل های ظلم رژیم (ارگان های سرکوب، پاسداران، بسیج) که عمدتاً از جوانان محروم ترین اقشار و طبقات جامعه تشکیل شده اند، در کنار وجود "شعور کاذب" که خود نیز منتجی از سازمان جامعه می باشد، نمونه های خوب و بارزی از چگونگی اهمیت این مسئله و آثار هدایت (کانالیزه کردن) سائق های جنسی به "زمینه های دیگر" می باشند. شمره این بازداری تنها به منفعل شدن و غیر سیاسی شدن آدمی محدود نمی شود. بلکه، با ایجاد علائق مصنوعی، نیروئی آفریده می گردد که بصورت فعال از نظم "قدرت گرا" پشتیبانی می کند. "هنگامی که شور جنسی بوسیله جریان واپس زدگی جنسی از مسیر طبیعی ارضاء" بکنار رانده می شود، به انواع مختلف و بطور مثال با "افزایش نیروی پرخاشگری (Aggression) طبیعی" (۳۲) و تبدیل شدن آن به سادیسزم راهی برای خروج می یابند. نتیجه دیگری که از بحث فوق حاصل می شود اینست که طبع آدمی "محصول سیر یا فرآیند" اجتماع است:

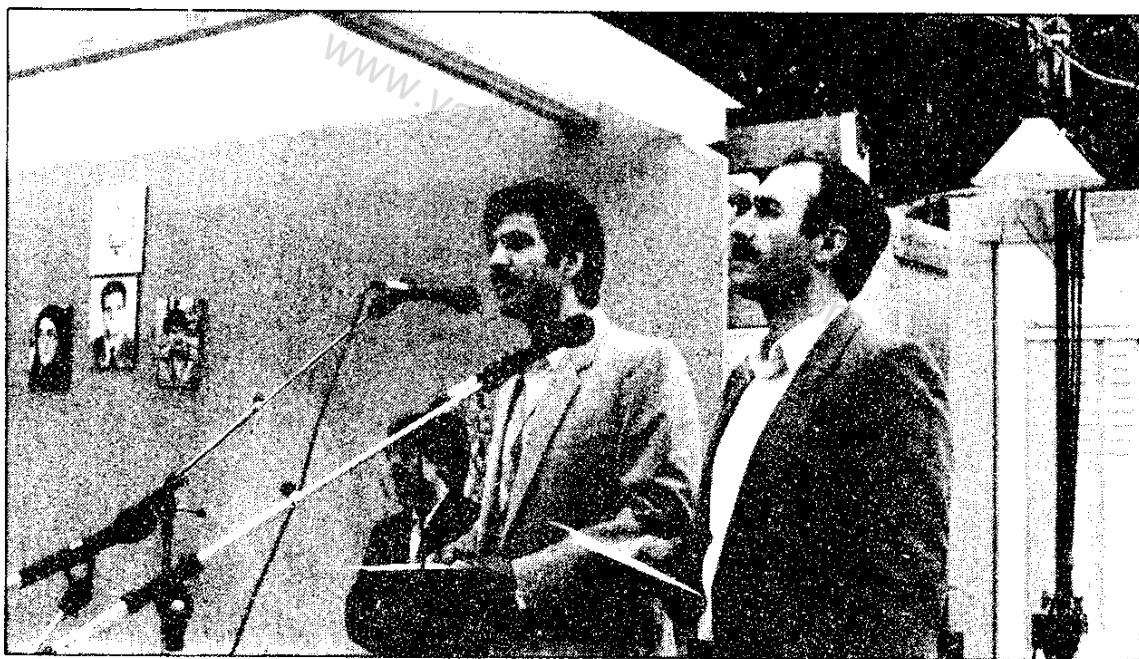
"با آن که بعضی نیازها چون گرسنگی و تشنگی و غریزه جنسی در میان همه مشترك است، آن سائق ها که خوی هر کس را از دیگران متمایز می کنند، چون عشق و نفرت، شهوت قدرت و آرزوی تسلیم، تمتع

۳۱- اریش فروم، "بحران روانکاوی"، صفحه ۱۷۱، تاکیدها از ماست.

۳۲- نگاه کنید به ویلهلم رایش، "روانکاوی توده ای فاشیسم"، صفحه ۵۰.

از لذات حسی یا ترس از آن‌ها همه محصول سیر، یا فرآیند اجتماعند. زیباترین یا زشت‌ترین تمایلات آدمی هیچکدام جزئی از یک طبیعت تغییرناپذیر و بیولوژیک نیست، بلکه از سیر یا فرآیند اجتماع که آفریننده انسان است نتیجه می‌شود. عبارت دیگر علاوه بر جلوگیری، اجتماع وظیفه آفرینندگی نیز دارد. طبیعت آدمی و انفعالات و اضطرابات او محصول فرهنگ اجتماعند و خود انسان مهم‌ترین مخلوق کوشش مدام بشر است که داستان آن را "تاریخ" نام نهاده‌ایم" (۳۳).

دنیای افسون زده مجاهدین



"برادران مجاهد عباس صنوبری و عباس اشراقی حین اجرای غزل «بهار مجاهدین»"

اکنون قبل از آن که دوباره به "میهمانی اشباح" برویم، می‌بایست از عنصر مهم دیگری که وسایل هدایت امیال سرکوب شده را به "زمینه‌های دیگری" فراهم می‌سازد و توجیهات مناسبی برای تسلی نیروهای سرکش درونی

۳۳- اریش فروم، "گریز از آزادی"، صفحه ۲۵.

بوجود می‌آورد یا دکنیم.

در قبل به نقش خانواده در باز تولید ارزش‌های جامعه قدرت مدار به اختصار اشاره کردیم و کوشیدیم که نشان دهیم خانواده مدل کوچکی از مناسبات حاکم اجتماعی و نوع ارتباط انسان با جهان پیرامون خویش است. بنابراین از آنجا که جامعه قدرت مدار به کمک خانواده قدرت مدار، در سامانه تک تک افراد باز تولید میشود، بعنوان اساس و پایه حکومت، فرهنگ و تمدن مورد پشتیبانی و حمایت ارتجاع قرار دارد (۳۴). متذکر شدیم که تمامی انگاره‌ها، ارزش‌ها و تلقیات اجتماعی در آدمی محصول روند باز تولید آن‌ها در چنین "کارگاهی" است. موقعیت پدر و نقش آمرانه وی اولین تمایلات تسلیم طلبانه کودک را بوجود می‌آورد و چون این موقعیت با عاطفه آمیخته است ایمنی بخش نیز می‌باشد و راه هر گونه سرکشی را اگر نگوئیم ناممکن که محدود می‌سازد. در ضمن اشاره کردیم که "بقاء" و "پایداری" جامعه قدرت مدار متضمن "بقاء" خانواده قدرت مدار است. اما باین اصل باید مذهب را نیز افزود. عبارت بهتر می‌توان گفت که حامی "بقاء" جامعه قدرت مدار، خانواده است و دین ضامن بقای آن‌ها. بازداری جنسی که "مهمترین پیش شرط پایداری خانواده قدرت مدار را تشکیل می‌دهد" (۳۵) به کمک ترس مذهبی در شکل احساس گناه ایجاد می‌شود، به نزول اتکاء به نفس منجر می‌گردد و در رفتار و منش آدمی موثر واقع می‌افتد.

"اجبار برای مسلط شدن بر میل جنسی جهت تداوم واپس زدگی آن، به پیداری تصوراتی بیمارگونه و بخصوص مواکدا احساسی در باره حیثیت، وظیفه، شجاعت و تسلط بر خود منجر می‌شود. اما بیمارگونی و بارشیدای عاطفی این رفتارهای روانی تضادی عجیب با واقعیت رفتار آدمی دارد. انسان از نظر جنسی ارضاء شده دارای حیثیت، وظیفه شناس، شجاع و برخوردار از تسلط است بدون آن که در مورد آن‌ها هیاهوی بسیار بپا کند. این رفتار بنحوی ارگانیک با شخصیت او عجین گشته است. انسان ارضاء نشده که در سامان

۳۴- ویلهلم رایش، "روانکاوی توده‌ای فاشیسم"، صفحه ۱۰۸.

۳۵- همانجا، همان صفحه.

جنسی خود پر از تناقض است ، می بایست مدام به خود نهیب بزند
تا میل جنسی خود را کنترل ، حیثیت جنسی خود را حفظ کند
و در برابر نفس اماره شجاع باشد و ۰۰۰ (۳۶) .

در همه ادیان ، به استثنای ادیان طبیعی اولیه ، بازداری و سرکوب
غریزه جنسی امری مشترک است و از اعتقاد ادیان به اصل گناهکاری ذاتی
بشر نشأت می گیرد . انسان برای رسیدن به سعادت ابدی باید از لذات
دنوی چشم پوشی کند . استیصال بشر در برابر قوای قاهر طبیعت ، به
تسلیم وی در برابر قدرتی متصورا متفوق بر قوای طبیعت می انجامد . قدرتی
که سرنوشت بشر ، شادی و رنج و شادگامی و تیره روزی هایش را رقم می زند ،
قدرتی که برای گریز از بلایای طبیعت ، می توان خود را در پناه آن قرار
داد . پس برای جلب این قادر متعال ، می باید به آنچه که سرنوشت تسست
گردن بگذاری و شکر نعمت را نیز بجای آوری ! می باید همواره از ارتکاب
گناه و از اجابت غرایزی که منشاء گناهند خود را دور نگاه داشت . می باید
از طریق ریاضت با " جسم " و با " تن " ی که منشاء آلودگی ها و گناهان
بشری است عناد ورزید . اساس همه تعالیم مذهبی بر وجود آفریدگاری
است که گوئی تمام هستی را با گل فریب سرشته است تا آدمی را گرفتار
غضب ابدی خود سازد . شاید عده ای با استناد به این که اسلام پیروان
خود را به ازادواج ترغیب می کند و یا به اشاره به وجود سنت " صیغه " در این
دین ، بر این پندار باشند که دین اسلام از این قاعده مستثنی است .
در پاسخ این عده باید به اجمال اشاره کنیم که اولاً بازداری و ساختن
شدن " تابو " ی جنسی ، سال ها پیش از سنین ازدواج ، یعنی در دوره ای که
کودک هنوز در ۴ - ۵ سالگی و در مراحل شناخت و تکوین غریزه جنسی
خویش است ، انجام می گیرد و بحران های روانی ناشی از سرکوب غرایز جنسی
که در سال های بعد ظاهر می شوند ، ریشه در این سال ها دارند (۳۷) .
برای این عده شاید رفتار سرکوبگرانه ای که در ایران امروز با دختران خردسال

۳۶- همانجا ، صفحه ۶۹ .

۳۷- رجوع کنید به " انقلاب جنسی " ، اثر ویلهلم رایش ، چاپ آلمانی ، صفحات

۲۷-۲۹ .

در رابطه با رعایت "حجاب اسلامی" از طرف جمهوری اسلامی اعمال می‌گردد کافی باشد که دریابند، اسلام نه تنها در این رابطه نافته جدا بافته‌ای از سایر ادیان نیست بلکه به مراتب عقب مانده تر و ارتجاعی تر است. بعلاوه در اسلام نیز - همانند مسیحیت - هدف ازدواج تولید مثل است و این پاسخی بود به رفع یکی از تنگناها و معضلات تولید - یعنی عامل انسانی - در جامعه عربستان هزار و چهارصد سال پیش. بدیهی است که علل دیگری نیز در این امر دخالت داشته، ولی هیچکدام به معنای آن نیست که اسلام بر خلاف دیگر ادیان به شور جنسی بطور مثبت نگریسته و آن را سرکوب نمی‌کند. از این ها گذشته فکر می‌کنیم که در آستانه قرن بیست و یکم - بجز برای عقب مانده ترین لایه های اجتماعی - "تکلیف شرعی" ازدواج دختران از ۹ سالگی و پسران از ۱۲-۱۳ سالگی (یعنی سال های آغاز بلوغ) مایه خفت و سرشکستگی باشد. بعلاوه نکته روشن است که خود این امر نیز با رفع بازداری غریزه جنسی منافات کامل دارد و خود موجد بسیاری از انحرافات دیگر میشود. پس اگر ازدواج دختران از ۹ سالگی و پسران از ۱۲-۱۳ سالگی (با توجه به پیشرفت های علوم طبیعی و انسانی و نیز آگاهی انسان عصر حاضر به غیر عقلانی و غیر انسانی بودن چنین امری) مورد تأیید نباشد، باید پرسید که مکانیسم ارضاء غریزه جنسی نزد پیروان این دین چگونه است. بهر حال در همه ادیان، برای انسان چاره ای جز تسلیم محض و چشم فرو بستن از لذات فریبنده، دنیوی نیست:

"ایده اساسی در تمام ادیان "پدرسالار" نفی خواهش های جنسی است و از این نظر - بجز ادیان ابتدائی که در آن ها هنوز آئین های جنسی و مذهبی امر واحدی را تشکیل می‌دادند و نیازهای جنسی مورد تأیید بودند - هیچیک از ادیان از دیگری مستثنی نیستند. در گذار سازمان اجتماعی از حقوق طبیعی و مادرسالاری به [سازمان اجتماعی] پدرسالاری و بدین طریق [گذار] به جامعه طبقاتی پدرسالار، وحدت آئین های مذهبی و جنسی متلاشی گردید، آئین

W.Reich:"Sexuall Revolution"verlag fischer taschenbuch,
frankfurt/M 1971.

مذهبی در تباین با آئین جنسی قرار گرفت . بدینگونه هستی آئین جنسی از میان رفت تا برای ضد فرهنگ جنسی فاحشه خانه ها ، پرنوگرافی و روابط جنسی زردانه (Hintertreppensexualität) جا باز شود . نیازی به دلایل دیگری نیست تا گفته شود : از همان لحظه ای که تجارب جنسی دیگر وحدتی با فرهنگ مذهبی نداشته و در تقابل با آن قرار گرفتند ، شور مذهبی میبایست جانشین لذت از دست رفته ای گردد که مقبول جامعه بود . نیرو و سرسختی ادیان فقط از طریق این تضاد درونی شور مذهبی - که مشخصاً بطور همزمان هم علیه تمایلات جنسی و هم جانشینی برای آن است - قایل فهم می گردد " (۳۸) .

از این رو در تمام هیجانناشی از اعتقادات و آداب و رسوم مذهبی که آمیخته ای از ریاضت ، خود ویرانگری ، خود آزاری و خلسه اند ، عنصراً ارضاء امیال و انبساط جسم از زیر بار انقباضات درونی بچشم می خورد . فی المثل ، مراسم سینه زنی ، قمه زنی و سایر رسوم و آداب مذهبی مصادیق بارز این رفتار روانی در مذهب تشیع اند . انسان مذهبی که مانند هر موجود زنده دیگری زیر بار تمایلات جنسی قرار دارد ، بخاطر احساس گناه (و ترس از مجازات) دائماً در حالت انقباض است . برای او خوشبختی و نشاط مفاهیمی بیگانه و دست نیافتنی می شوند و چون به رحمت آخرت معتقد است در هیچ چیز نیای خاکی موردی برای خوشبختی نمی یابد . با این همه از نظر بیولوژیکی هرگز نمی تواند از ارضاء نیازهای جنسی صرف نظر کند . از اینروست که وی خود را در یک پندار مذهبی از خوشبختی غرقه می سازد . و از آنجا که فاقد اتکاء به نفس و لاجرم فاقد توان رویارویی با مشکلات زندگی است ، می باید به نیروهای مافوق طبیعی که از او حمایت و محافظت می کنند هر چه بیشتر ایمان بیاورد ، که این خود منجر به یک نیروی غیر قابل تصور از اعتقاد و رغبت منفعل به مرگ می گردد .

از سوی دیگر تقدس خانواده در تمام ادیان تقدیس خداست و " پدر " در خانواده نایب اوست و امرش مطاع واجب . و می بینیم که این چنین ، نظام سلسله مراتب

۳۸ - ویلهلم رایش ، " روانکوی توده ای فاشیسم " ، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۱ .

و جامعه قدرت مدار بصورت امری مسلم و طبیعی در باور آدمی خانه می‌کند و بصورت احساس ایمنی کردن از تعلق و سرسپردگی به فرادستان، در رفتار آدمی متجلی می‌شود و ظرفیت‌های انتقادی او را به تحلیل می‌برد و همه چیز را به اراده قدرتی برون از خود، به تقدیر احاله می‌کند:

”تقدیر اینست که باید جنگ وجود داشته باشد، تقدیر این است که یک دسته از آدمیان باید بر دیگران فرمان برانند، تقدیر این است که رنج و بدبختی هرگز از آنچه همیشه بوده کمتر نشود. ممکن است تقدیر به جامعه معقول آراسته شود و از نظر فلسفه ”قانون طبیعت“ یا ”سرنوشت آدمی“، از نظر دین ”اراده خداوند“، از نظر علم اخلاق ”وظیفه“ و از نظر قدرت گرایان نیروئی برتر و برون از فرد که چاره‌ای جز تسلیم بدان نیست نام گیرد“ (۳۹).

دین بعنوان مکمل نقش خانواده، در صحنه ظاهر می‌شود و راه معقول‌گریز را از طریق تعالیم اخلاقی هموار می‌سازد. دین سپردفاعی نیرومند و مطمئنی را برای یک فرار شرافتمندانه از زیر بار غرایز و یک تسلیم آبرومندانه را فراهم می‌آورد و آنچنان که در قبل آوردیم، همه ادیان آفریده‌های انسانند و انعکاسی از توانائی‌ها، نامالایمات، رنج‌ها و سختی‌های زندگی آدمی‌اند و چیزی نیستند جز گریز گاهی، جز مأمنی که ته مانده، امید آدمی — که حیات به آن نیازمند است — در آن خانه کند و دم بی‌آساید.

گریز گاهی است برای فرار انسان از بار تنهائی و هراس و اضطرابش در دنیائی که صورتبندی اجتماعی — اقتصادی متکی به تقسیم جامعه به طبقات هیچ مفری برای بروز استعدادها و خصایل نیکوی انسانی جهت تحقق شور و شادی واقعی زندگی بجای نگذاشته است. هدایت نیروی مهار شده شور جنسی به جان به‌های غیر زمینی و ماوراء طبیعی نتیجه‌ای جز برآوردن اهداف جامعه طبقاتی یعنی ازلی دانستن مناسبات اجتماعی جامعه طبقاتی قدرت مدار و تحکیم آن در رفتار انسان بصورت دفاع از روابط سلسله مراتبی، دفاع از نظم، آبرو، شرف، اطاعت از پدر، مافوق و غیره بمثابه اموری طبیعی که از بامداد خلقت تا شام مرگ همزاد آدمی است، مبدل می‌گردند

۳۹- اریش فروم، ”گریز از آزادی“، صفحه ۱۷۵.

و در تاریکخانه ذهن نقش می‌بندند و از همین روست که کلیه ادیبان،
نهاد هائی در خدمت طبقات حاکم و تحکیم مبانی جامعه قدرت مدارند .

”در زخمخانه ی مهیب زندگی“



”و امروز بی هیچ تردید همه ی زنان و دختران مجاهد يك مریم هستند“

”خوشا نام مریم“

خوشا تیغ نام تو که امشب

تار و پود ترس های تاریک مرا از هم می‌گسلد

و خون مندرس مرا بر خاک جاری می‌کند

و استخوان های مرا خاکستر

و در زخمخانه ی مهیب زندگی

زخمگاه های جان مرا مرهم می‌نهد

و تیغ شاداب آوازه های مرا از نیام بر می‌کشد

و من اینک بر دامان یاد تو در آرامشم

چون آن طفل خرد برد امانِ مادرِ باز یافته

بدرود !

بدرود ای دلآوری های شب

بدرود ای نزدیک بینی های مه آلوده

بدرود وحشت های عظیم در میان تاریکی های بی منتها

بدرود برزخ های هراس انگیز و دوزخ سرد " (۴۰) .

اکنون با نگاهی دوباره به " میهمانی اشباح " تا حدی می توانیم به رمز

ورازد نیای شگفت آور آنان واقف شویم و معنای واقعی کلام

آنان را از ورای زبان نامہجورشان با مفاهیم زندگی ، دریابیم و متوجه شویم

که احساسات به غلیان آمده و آتشی که هستی وجود توده های مجاهد

را فرا گرفته است چیزی نیست جز لهیب آتش مغریتی که در سردابه های

ناخود آگاه آنان خانه کرده است و دمای نفرت بار خود را بر آنان می دمد .

در قبل آوردیم که " تسلیم " یگانه راه خروج از برزخ اضطرابات روانی

نیست . چنین گریز گاهی خاص کسانی است که بواسطه سامان روانی خود ،

فاقد اتکاء به نفس و خود انگیختگی و در زندگی اجتماعی دچار از خود

بیگانگی اند . ارتباط آنان با جهان واقعی و با جنبه های شور انگیز هستی

مختل شده است ، همواره دچار " بحران هویت " اند و به ناچار در سرتاسر

زندگی رنج آور خود بدنبال " خویشتن " خویش ، در جستجوی راهی برای

خلاصی از عذاب جانگاہ خود می باشند . پس تنها بدیل واقعی در برابر

تسلیم ، تقویت نیروی اتکاء به نفس ، رفع از خود بیگانگی ، و " ارتباط

خود انگیختگی انسان با آدمیان دیگر و طبیعت " است . نبود چنین

" ارتباط خود انگیخته انسان با آدمیان دیگر و طبیعت " و فقدان اتکاء

به نفس و باور به " بودن " ، در نامه های اعضاء و هواداران مجاهدین و نیز

در رهبری مجاهدین - البته به شکل دیگر - بوضوح بچشم می خورد .

رابطه ای که بر اساس " حقارت " مطلق در مقابل " قدرت " مطلق وجود

داشته باشد ، رابطه ای خود انگیخته نیست . رابطه ایست میان اجزاء

۴۰- از شعر " در امتداد نام مریم " ، مجاهد ، شماره ۲۴۱ ، صفحه ۱۸ .

يك جامعه، يك سازمان و يك گروه "قدرت گرا" با كل رهبری كه هیچ اصلی جز سرسپردگی و خاکساری در مقابل فرادستان برآن حاكم نیست و در آن اصل تبعیت زیردستان از فرادستان قانونی است تخطی ناپذیر. احساس حقارت مجاهدین در برابر رهبری (رجوی) و كوشش عذاب آور آنان برای پوشاندن این احساس در لفافه ای از "فروتنی انقلابی"، آئینه تمام نمائی است از واكنش های روانی توده های كه بدلائل اجتماعی - سیاسی و فرهنگی (كه شرح آن در پیش رفت) فاقد نقطه اتكائی به خویشند و باوری به امکانات، به استعدادها و به "خود" ندارند. نگاه شان همواره قدرتی برون از خود را می جوید تا در پناه آن قرار گیرند و با تسلیم خویش به آن قدرت، از عذاب انتخاب و از رنج اضطرابات آزاد شوند. تکیه گاه همه این خاکساران فروتن به قدرتی است كه وعده رهائی آدمی را نوید می دهد و نیز قادر است شور سرکوب شده ای را كه در تاریکخانه ذهن خانه کرده است، با جاذبه کاریسماتیک خود از راه ایجاد شوری كه از مقبولیت اجتماع برخوردار می باشد، ارضاء کند. بنا به نص صریح پاره ای از نوشته های مجاهدین، بسیاری با دیدن سخنرانی آقای رجوی و یا آقای ابریشمچی، آنچنان مجذوب و مسحور شده اند كه اشك در دیدگان شان جاری شده است. خانمی در تحلیل از سخنرانی آقای ابریشمچی می نویسد:

"البته من مسعود را یکی از بهترین سخنرانان دانسته ام كه تماشاچی را در مشت خود دارد و هر كجا كه بخواهد می برد. دقیقاً می داند چه زمان احساسات تماشاچی را متاثر كند، چه زمان قدرتش را به نمایش بگذارد، چگونه نگاه با نفوذش را به دوربین بدوزد و حرفش را در اعطاق وجود بنشانند. اینبار مهدی نیز جلوه ای از مسعود بود. وقتی كه از حاملگی مریم در حین مبارزه حرف می زد و این كه قرص های سیانورس را می خواست پس بدهد و ... با چنان اعتماد به نفسی صحبت كرد كه قادر بود هر انسانی را به زانو در بیاورد، زیرا خودش مثل يك انسان غیر خاکی شده بود. در این لحظات كاملاً متوجه سالن بود. نفس ها حبس شده بود و همه

با این مرد خیره بودند ۰۰۰ خودم، مقابل چشمانم تار شده بود چون سیلاب اشک‌هایم می‌ریخت چون مهدی برایم مقدس شده بود و از ما بعنوان انسان‌های کره زمین فاصله گرفته بود" (۴۱) .

البته برای نشان دادن تاثیرات و عواقب چنین نگاه‌های با نفوذی، "تماشاچی را در مشت خود داشتن" و "احساسات تماشاچی را متاثر" کردن هـ لازم نیست الزاما به تاریخ ۵۰ ساله گذشته ایران - و جهان - اشاره کنیم . کافیهست به همین چند ساله گذشته تاریخ خودمان و به تاثیر نگاه‌های "نافذ" "پدر بزرگوار حضرت آیت‌الله خمینی" که "مقدس شده بود و از ما بعنوان انسان‌های کره زمین فاصله گرفته بود" رجوع کنیم و نتایج آن را با تامل و اِرسی کنیم . باید دید که چه تفاوتی میان چنین واکنش‌هایی از جانب هواداران مجاهدین و عکس‌العمل هزاران انسانی که تحت تاثیر جاذبه‌های از این دست ، به خدمت رژیم سیاه‌ترور و اختناق جمهوری اسلامی کمر بسته‌اند وجود دارد و آیا انسان‌هایی که مایه قضاوتشان از نظر کیفیت در حد عقب‌مانده‌ترین اقشار جامعه است، می‌توانند باوری انقلابی به تعالی و به تکامل و به انسان داشته باشند و افزون بر این آیا آن‌ها می‌توانند به نقد انقلابی واکنش‌های میلیون‌ها تن از اقشار و طبقات محروم و عقب‌نگهداشته شده، جامعه‌ای بپردازند که بواسطه باوری دروغین ، شعوری کاذب و پرورش در خانواده‌ای سنتی با بافت مذهبی برای یافتن "بهشت گمشده" خود مجذوب نگاه‌های نافذ مدعیان "قسط و عدل الهی" و حامی حکومت وحشت و جنایت‌گشته‌اند؟ آیا این "ناقدین" امروزی خود حامل همان شعور کاذب نیستند؟

در هر دو مورد فوق ، نقطه اتکاء انسان و تکیه گاه وی به "چیزی" بیرون از خود است ، چیزی که قادر است شور و امیال وی را ارضاء کرده ، شک را به یقین و اضطراب را به اطمینان تبدیل کند . تنها تفاوت میان دو مورد فوق "بتی" است که پرستیده می‌شود . کسی است که نماد آرزوهـا و خواسته‌های آدمی می‌گردد . آرزوهایی که آدمی خود در تحقق آن‌ها جز تبدیل شدن به ابزاری در دست "قدرتی بی‌بدیل" نقشی ندارد :

۴۱- مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، صفحه ۱۷ ، تاکید از ماست .

” و بعد بدنبال این همه سوختن خودم در این سازمان گشتم که هرگز در زندگی این چنین نبوده‌ام، این چنین عنان از دست نداده بودم و این چنین تسلیم محض، خاک شده و به زانو افتاده نبوده‌ام. که باز دیدم مسعود از قبل پیاسه‌سرخ آن را داده‌است” (۴۲).

”تسلیم محض، خاک شده و به زانو افتاده” . این تصویر، تصویری از آزادی و از عشق نیست . تصویری از تفاهم و هماهنگی در وجوه گوناگون زندگی آدمی با دیگری یا با یک پدیده اجتماعی و یک سازمان اجتماعی نیست . این تصویری است از ذلت و حقارت آدمی . جلوه‌ایست از شرم زندگی آدمی از خویش و هرگز با آزادی و عشق ورزی که پایه آن بر اساس استقلال و اتکاء به نفس و فعالیت بار آور در جهت تعالی ” معشوق ” استوار می‌شود، قرابتی ندارد .

در تمامی نامه‌ها، سرد و ه‌ها و گفتارهای اعضا و هواداران مجاهدین، ما با عنصر تنهایی، اضطراب و هراس روبرو هستیم . در هیچ نوشته‌ای نیست که این هراس و تنهایی در آن متجلی نشده باشد و بنابراین فقدان دید و روحیه انتقادی و پناه بردن و احساس امنیت کردن آنان در پشت رهبری و سازمان مجاهدین نیز اعجاب آور نیست . خاکساری و ” فروتنی ” آنان نیز - اگر از چند مورد استثنائی بگذریم - از سر تملق و چاپلوسی نیست و این را در صفحات گذشته نیز گفتیم . همه این‌ها انعکاسی ” طبیعی ” از سامانه منشی انسان‌هایی است که در اسارت زندان خویش گرفتارند، و ” انقلاب ایدئولوژیک ” شان چیزی جز رسمیت بخشیدن باین زندان درون نیست . انسان‌هایی که تحت تاثیر تربیتی خانواده پدر سالار و جامعه طبقاتی مبتنی بر سلسله مراتب با بافت مذهبی مجدوب یک سازمان پدر سالار، مبتنی بر سلسله مراتب و مذهبی شده‌اند . سازمانی که می‌تواند مخاطب شور و امیال فعال ولی بازداشته شده و تعلیق یافته آنان گردد و با هدایت امیال سرکوب شده شان در جهت پرستش سازمان، رهبر و ” انقلاب ” (که اشکال بروز این ” پرستش عاشقانه ” را در گریه و مسحور

۴۲- همانجا، تاکید از ماست .

شدن مجاهدین به هنگام سخنرانی مسعود رجوی دیده میشود (آن هـا را کامیاب کند . سازمانی که می‌تواند بدلیل شالوده مذهبی اش، بیـش از هر سازمان سیاسی دیگر مان و پناهگاه " رانده شدگان از بهشت" گردد و با ثوری " ایثار " و " فدا " شور تعلیق یافته را در جهتی " انقلابی " هدایت کند و سرکوب آن را مشروعیت بخشد و " بیت‌العتیق " آنان گردد :

" آه! ای خانه، ای رکن، ای پایه

دوست می‌دارمت خانه‌ی بی‌دراماً با چارچوب

تو " بیت‌العتیق " جهانی

و بر نقطه ایمن زمین سنگ ترا پی نهاده‌اند

بگذار تا گرگ‌ها همچنان بنالند

همچنان بنالند

و بنالند باز

گرداگرد ترا مدارهای سلامتی ست

حرم امنی تو

و در اتاقک تا بناک می‌پاید

حجرالاسود چشمی

دست‌های ناپاک را " (۴۳) .

برای انسان‌هایی که سال‌ها در سرگستگی درونی خود غوطه خورده‌اند و تمام زندگی را با اضطراب و احساس‌گناه تجربه کرده، پیوسته در هر عنصر شورانگیز زندگی جلوه‌ای از " شرك " و " معصیت " را دیده، و از " عشق "، " زندگی "، " امید "، " کار " و " ایثار " تنها تصویری مقبول عموم و اخلاق اجتماعی - سنت - داشته‌اند، " حرم امن " فرار از بار تنش‌های درونی و تجربه، " عشق " و " ایثار " سازمانی می‌گردد که باید خود را به آن تسلیم کند:

" این همه سرمستی

این همه روان، این همه زوال

باید از سر سپاس

چیزی فراتر از خویش را تسلیم کرد

۴۳ - مجاهد، شماره ۲۵۵، صفحه ۲۰.

این "حرم امن" - سازمان مجاهدین - گم شده، بازیافته ای است برای هزاران جوانی که در جستجوی غرور و هویت خود برآمده اند و عاقبت مامنی یافته اند که در آن می‌توانند، بی آن که اخلاق و ارزش‌های مقبول جامعه پدر سالار خدشه دار گردند و بی آن که به "شرك" و "معصیت" آلوده بشوند، تنش‌های درون خود را، در جریان فعالیتی که يك هدف متعالی بنام "انقلاب" دارد آرام سازند و "مردانگی" خود را در شکل اعمال "قدرت" و "تسلط" یعنی در فرآیندی که به "گناه" آلوده نیست و دارای مقبولیت اجتماعی است، اثبات کنند. اما باور تك تك آن‌ها به "خردی" ششان در جهانی چنین پر آشوب که قانون "تنازع بقاء" در همه نهاد های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی اش حکم فرماست، آنان را به جانب اجتماعی قدرتمند، گروه های قدرت‌گرا و دیگر جاذبه های قدرت می‌کشاند. تجمعات و نهاد های که از یکطرف احساس اضطراب و ترس ناشی از تنهایی و خردی آنان را تسکین می‌بخشد و از طرف دیگر بواسطه وجود عنصر قدرت در آن‌ها، سائق های نیرومند و تعلیق یافته شان را آزاد و ارضاء و بودن آن‌ها را اثبات می‌کند. سازمان مجاهدین با پشتوانه ای مبارزاتی، با شالوده ای مذهبی - سیاسی و با رهبرانی به تمام معنی افسانه ای! که جذابیت برباد رفت - افسانه های کودکی را برای بسیاری تداعی معانی می‌کند، برای چنین کسانی مسحور کننده است. رهبرانی فداکار. مردانی بزرگ. مردانی جسور و شجاع. کسانی که بخاطر يك آرمان بزرگ اجتماعی از همه چیز گذشته اند، مبارزه کرده اند، زندانی و شکنجه شده اند. قهرمانانی که مقاومتشان حماسه است و قدرت شان مرزهای توان واقعی انسانی را در نوردیده است. رهبرانی که خشم و قهرمانی شان، اشك و لبخند شان و عشق و نفرت شان و همه چیز و همه حالشان افسانه ای است. انسان هایی هستند "غیر خاکی" که "از ما بعنوان انسان های کره زمین فاصله" می‌گیرند. ادبیات مجاهدین سرشار از این افسانه های آرامش بخش و سکر آور است. در این سازمان

آقای رجوی کسی است که "طومار" مخالفین را "در هم می پیچاند" و "آثار نفیس ایدئولوژیک" تدوین می کند و همه "راست گرایان ارتجاعی و اپورتونیست - های چپ نما" را با "قاطعیتی ستایش انگیز - و البته در منتهای مسالمت - بر جای خود" می نشاند. همه مجاهدین به "شاگردیش افتخار" می کنند و معترفند که صلاحیت "خود را در زمینه های مختلف" از او کسب کرده اند. آقای رجوی کسی است که "نسل محبوب خود، میلیشیا را بنیاد" می نهد و "طومار بسا فتنه و فشار سیاسی، از قبیل فتنه های توده ای - اکثریتی - آن ایام را، درهم" می پیچید و "انقلاب عظیم مردم ایران را در عالی ترین شمره تشکیلاتی خود - یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران - از خاکستر شدن نجات" می بخشد و "سرانجام به فرمان و تشخیص او" است "که سرفصل ۳۰ خرداد انقلاب دموکراتیک نوین ایران به پیشسازی مجاهدین آغاز" می گرد. وی "واضع و الهام بخش حرکت عاشورا گونه مجاهدین" است و اوست "کسه در سرآغاز مقاومت عادلانه سراسری مردم ایران فرمان بی آینده کسب - استراتژیکی رژیم خمینی را با جسارت و قاطعیتی بی نظیر صادر" می کند و هم اوست که "به ساختمان تنها آلترناتیو دموکراتیک یعنی شورای ملی مقاومت" فرمان می دهد و "با پرواز تاریخی و فوق العاده خطیرش به پاریس، تداوم انقلاب و رهبری آن را تأمین" می کند و بالاخره "تحت چتر رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی مسعود" است که "بار دیگر بسا جریانات و کسانی که کمر به فروپاشی مجاهدین بسته بودند بر جای خود" نشانده می شوند و "رهبری دموکراتیک - انقلابی مجاهدین بر تمامیت انقلاب نوین خلق تثبیت" می گردد و اکنون نیز "در پرتو رهبری مسعود" آنان "در آستانه جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری" قرار دارند که "آثار گسترده، استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصف ظهور خواهد رسید" (۴۵).

در مقابل، "نگاه عاقل اندر سفیه" این سازمان به مخالفان خود از یک طرف و اطلاق عناوین و صفات اغراق آمیز به اعضا و هواداران خود از طرف دیگر، بنوعی فریبنده است. در بسیاری از گفتارها و نوشتارهای این سازمان

۴۵ - تمام مطالب درون گیومه از اطلاعاتیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی "سازمان مجاهدین خلق ایران"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۱ است.

شهادای مجاهدین بیشتر با عناوین خود هویت می‌یابند (سردار = موسی خیابانی و سمبل زن انقلابی = اشرف ربیعی، عزیز = خانم رضائی، بنیانگذار، بنیانگذار کبیر، فرمانده، فرمانده کبیر و ۰۰۰ و بالاخره در آخرین ردیف، اعضا و هواداران ساده، بردار، خواهر) ۰ برای مجاهدین ورود و خروج سازمان از "فازهای" مختلف، شروع و خاتمه آن‌ها نیز جملگی بر اساس دقیق‌ترین "تحلیل‌ها" استوار است و برایشان همانقدر که مخاطب قرار دادن خمینی با عنوان "پدر بزرگوار، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی" بر اساس تحلیل دقیق و درست و شناخت از او استوار بوده است که "دجال" نامیدن وی ۰ همانقدر اتحاد با بنی صدریک "اقدام انقلابی" بوده است که "ضد انقلابی" شمردن وی، همکاری با حزب دموکرات همانقدر "حقانیت" داشته است که قطع همکاری با آن ۰ هر چند گاهی تسامح آقای رجوی ضمن یادآوری وقایع سرنوشت‌ساز خرداد ۶۰ و مرحله ورود به "فاز نظامی" ابراز می‌دارند که :

"ملاقاتمان را با خمینی کرده بودیم . دیدیم که از این امامزاده! شفائی بر نخواهد خواست [خواست] ۰ کور خواهد کرد کسه شفا نخواهد داد!" (۴۶) ۰

و اینهمه مانع ترک‌تازی آقای ابریشمچی نمی‌شود که خطاب به هواداران سازمان بیان می‌کنند :

"هیچکس مثل ما مجاهدین خمینی را نشناخته و نمی‌تواند بشناسد" (۴۷) ۰

"ما همه‌ی این‌ها را [دعاوی مخالفین سازمان مجاهدین را] در آغاز شروع مبارزه مان کهنه کردیم" (۴۸) ۰

"ما خوب می‌دانیم که اگر رژیم خمینی را ساقط نکنیم، کسی ساقطش نمی‌کند" (۴۹) ۰

۴۶- مجاهد، شماره ۲۵۳، صفحه ۴۶، گروه از ماست ۰

۴۷- مجاهد، شماره ۲۵۷، صفحه ۱۹ ۰

۴۸- همانجا، گروه از ماست ۰

۴۹- مجاهد، شماره ۲۵۴، صفحه ۳۶ ۰

” باید در ابعاد وسیع حضور داشته باشیم . این ها بارش روی دوش ماست [بار سقوط رژیم خمینی] و باید مسئله اش را حل کنیم ” (۵۰) .

” وقتی دگم خمینی و طلسم دعاوی مبنی بر ضد امپریالیست بودن خمینی را می خواستیم بشکنیم [؟!] دیدید چه قشقرقی تحت عنوان لیبرال ارتجاع ، براه افتاده بود ؟ ” (۵۱) .

و سپس با کمال خود خواهی و یک دنیا تبختر به ادعای خود ادامه می دهند : ” همانطور که در ابتدا گفتم ما یک کلید رمز داشتیم ، یک کلید که در دست رهبری سازمان بود و بخدا سوگند که اگر می بینید تا بحال توانستیم اینجا بیائیم ، قبل از این که بستگی به تاکتیک های سیاسی یا هوشیاری سیاسی یا توان تشکیلاتی و توان نظامی و هر چیز دیگر داشته باشد ، بر می گردد به سرفصل های ” انتخاب ایدئولوژیک [؟!] ، که همه را به رهبری مسعود گذرانده ایم و در ابتداء به رهبری حنیف ” (۵۲) .

و پیداست که همه این لاف زنی ها ، همه این خود ستائی ها و ویژگی های سرشت !! مجاهدین ، در جامعه ای عقب مانده ، قدرت گرا و تحقیر شده ، در جامعه ای که استبداد تجربه روزانه زندگی است و زبان قدرت آشنا ترین وسیله ارتباط مردم و ” زور ” سرپناه نظم اجتماعی است ، جذاب و فریبنده است . و سوسه انگیز است و ارضاء کننده است . سازمانی عظیم که ” کلید رمز ” آن در دست یک قهرمان است . و البته در جامعه قدرت گرا ، مردم ” قهرمانان ” را می ستایند و نماد آرزوهای آدمی می گردند . مردم با تسلیم خویش بسوسه قهرمان ، کلید دروازه بهشت را به گردن می آویزند زیرا قهرمان — رهبر — می داند که ساعت سعد سعادت کی فرا خواهد رسید . برای آنان هر چیز ” رهبر ” استثنائی و خارج از ظرفیت کنش و واکنش های انسانی است . همه چیز او ” خطیر ” و ” فوق العاده ” است . او کلید تمام درهای ناگشوده را در

۵۰ — همانجا ، تاکید ها و گروه از ماست .

۵۱ — همانجا ، تاکید ها و گروه از ماست .

۵۲ — همانجا ، تاکید ها و گروه از ماست .

دست دارد ، باطل کننده همه طلسم هاست و تمام کارها و اعمالش با درایت خاصی توأم است و از عهده دیگران خارج :

” کما این که مسایلی هم که در نقطه رهبری حل می شود خیلی خاص است . اگر ملاقات طارق عزیز را بجای مسعود ، فرد بعدی سازمان یعنی علی (زرکش) انجام می داد نه تنها مسئله حل کن نبود ، بلکه اصلا مسئله خراب می شد . تمام مضرات ملاقات می بود ولی منافعش نمی بود . مسئله جدی نمی شد . بار و مفهوم اجتماعی و استراتژیک خود را نمی داشت و بمتابه يك نقطه عطف تاریخی در مسئله جنگ تیز [نیز ؟] نمیشد و به ثبث نمی رسید . بلکه ملاقات مارك می خورد . این مسئله بلا جواب می ماند که اگر این کار اصولی و استراتژیکی است چرا علی رفت و چرا مسعود نرفت؟ پس لابد این کار ، کار بدی است یا قدری شك راجع به آن وجود دارد . در حالی که وقتی خود مسعود می رود معنایش مشخص است . یعنی از نظر مجاهدین این کار **مطلقا** درست است . داستان پرواز و آمدن با بنی صدر هم همینطور ، معنای سیاسی اش وقتی کامل می شود که مسعود این کار را می کرد و فقط در آن نقطه جواب داشت . حتی نوع لباس و ظاهر خود مسعود خواه ناخواه تأثیری دارد که متفاوت با دیگران

در سازمان ما بلافاصله بعد از مسعود هر مسئولی برنامه ای مشخص دارد و کار مشخص دارد ولی مسعود اصلا نمی تواند چنین وضعی داشته باشد . برنامه مسعود برنامه ای است که الان انقلاب ایجاب می کند . برای این که مسعود نمی تواند انقلاب و مسایل آنرا متوقف کند و سرفرصت به آن برسد

رهبری **مطلقا** هیچ تعیینی به سمت پائین را نمی تواند بپذیرد يك درجه پائین آمدن و کوتاه آمدن از این ، فرمالیزم است و محتسواى مسئولیت رهبری را مخدوش می کند ” (۵۳) .

۵۲- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۳ ، پرانتز از نشریه مجاهد ، تاکیداها و گروه

از ماست .

”وقتی فرد ، رهبری انقلاب را می‌شناسد و او را در جایگاه خودش قرار می‌دهد و می‌بیند و متوجه می‌شود که نباید خودش را درگیر آن تضادهائی بکند که حل آن در عهده رهبری است ؛ آنوقت ورودش در مسایل ایدئولوژیک با اشل عمومی صلاحیت‌هایش در سازمان و انقلاب برابر می‌شود و به تعادل می‌رسد [؟!]. چنین فردی هیچگاه خودش را در تشخیص ایدئولوژیک در موضع بالاتر از رهبری قرار نمی‌دهد . بلکه در تشخیص ایدئولوژیک از رهبری ایدئولوژیک کمک می‌گیرد . چرا که اگر کسی بتواند روی نظر ایدئولوژیک رهبری قضاوت کند پس لابد خودش را در جایگاه رهبری می‌داند و باید دنبال او راه افتاد! [نعوذ بالله] بنابراین ذهن فرد در تشخیص پیچیده ترین مسائل ایدئولوژیک از رهبری کمک می‌گیرد و توسط او هدایت می‌شود و لذا به کارها و مسئولیت‌هایی که صلاحیت آن را دارد بهتر می‌رسد ” (۵۴) .

و می‌بینید که تکلیف‌آدمی در این سازمان کاملا روشن است . در یکسو ”رهبری” یا ”رهبر” که اعمالش ”مطلقا درست” است، هر اقدامش ”کامل” است ، همه چیز او با دیگران ”مغاوت” است ، ”مطلقا هیچ تعینی بسمت پائین [یعنی توده‌ها] را نمی‌تواند بنذیرد” و در سوی دیگر، ”توده‌ها” که ”نابید” خودشان را درگیر آن تضادهائی ”بکنند” ”که حل آن در عهده” رهبری است” ، (بعبارت بهتر: وقتی مسئولان درجه اول سازمان ، حتی فرد دوم سازمان ، یا ”فرد بعدی سازمان یعنی علی” هم اگر وارد حیطه خیلی خاص رهبری بشود ”نه تنها مسئله حل کن” نیست ”بلکه اصلا خراب” می‌شود ، اعضاء و هواداران ساده نباید غلط‌زیادی بکنند و وارد معقولات شوند) و نباید خود را ”در موضع بالاتر رهبری قرار” دهند زیرا : ”لابد” بعد انتظار دارند که ”باید دنبال” آن‌ها ”راه افتاد” .

بدین ترتیب است که سازمان مجاهدین و رهبری آن برای بسیاری گم‌شده باز یافته‌ای می‌شود که آدمی می‌تواند با گذشتن از فردیت و تسلیم خویش و تحلیل خود در آن ایمنی یابد . اکنون نیروی بازداشته شده درون ، لگام

۵۴- مجاهد ، شماره ۲۶۰ ، صفحه ۱۰ ، تاکیدها و گروه‌ها ازماست .

گسیخته و بصورت تلاشی خارج از تصور و اشتیاقی زاید الوصف - ظاهراً برای سازمان و در خدمت اهداف "انقلاب" - آزاد می‌شود، اما جهت‌گیری مادی این شور، چیزی جز اثبات خویش و گریز آدمی از تنش‌های "مرموز" درونی نیست. مایه سرسپردگی و خاکساری این آدمیان و اعتماد کورانان به رهبری و واکنش‌های عاطفی خود آزارانه و دیگر آزارانه‌شان و ابراز تمایل بیمارگونه این اشباح به همین دلیل "واقعی" است.

این آرامش ولی دیرپا نیست. وعده‌ای داده شده، ورود و خروج بی شکوه سازمان از فازهای مختلف سیاسی - نظامی کم‌کم به اموری فاقد بداعت و جذابیت و "مشغله" تبدیل شده‌اند و به همین سبب تردید آفرین می‌گردند. "هیولای‌های درون" دوباره در تاریکخانه ذهن به جنب و جوش می‌افتند. وعده "سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم" توسط "رهبری انقلاب" پس از زمان بندی‌های مختلف، عاقبت به آینده‌ای که چندان اطمینان برانگیز نیست، احاله می‌گردد و ساختمان "تنها آلترناتیو دموکراتیک" نیز به حول و حوش "اوور" محدود می‌شود. تردیدها آغاز می‌شوند.

ازدواج آقای مسعود رجوی با خانم مریم عضدانلو، زنگاره‌های تردید دنیای افسون‌زدگان مجاهد را دوباره می‌زداید. همزمان با اوج بمباران شهرهای ایران، در حالی که افکار عمومی مردم ایران و جهان متوجه جنایات داور رژیم ایران و عراق است، در شرایطی که تمام سازمان‌ها و نیروهای مترقی و انقلابی اپوزیسیون می‌بایست تمام امکانات و ظرفیت‌های سیاسی و عملی خود را علیه کشتار مردم بی‌دفاع شهرهای ایران بسیج کنند، سازمان مجاهدین طی اطلاعیه‌ای، خبر این ازدواج را منعکس می‌سازد و با حذف فاکتور تمایل جنسی، آن را گامی دیگر - مضاف بر دو گام قبلی! - در جهت رهایی مردم ایران، توصیف می‌کند. زیرا برای رهبران "فرهیخته" (۵۵) تعلقاتی زمینی و متعلق به انسان‌های خاکی محلی از اعراب ندارد. برای سازمانی که از سامانه و ساخت "توتالیتزر" برخوردار است، برای گروه سیاسی خاصی که از همه فردیت خویش برای "آرمانی بزرگ" و "لاهوته" درگذشته است، برای توده‌هایی که بخاطر تسکین جنب و جوش‌های سمج تاریکخانه

۵۵ - اصطلاح مورد علاقه آقای محمد حسین حبیبی در باره مسعود رجوی.

ذهن خویش، خود آزارانه از لذت های طبیعی هستی چشم پوشیده اند و بالاخره برای "رهبرانی" که در چشم "توده ها" سمبل "گذشت و ایشار و فدا"ی زندگی و "تعلقات" آن هستند، نمی توان برای زندگی مشترک دو نفر، انگیزه های "انسانی"، عاطفی و خصوصی جستجو کرد. بایست برای انگیزه های چنین "انسان" های "غیر خاکی" دلایلی ملکوتی و آسمانی قایل گردید. برای این که بتوان بر عمیق ترین تردیدها فائق آمد بایست به جستجوی دلایلی پرداخت که معرف سرشت ویژه رهبران و انعکاسی از فاصله شان از تعلقات زمینیان باشد. "ابتلاء"، "ابتلاء مسعود"، "آزمایش مریم"، "ایثار مهدی". و از همین روست که مسعود رجوی طی سخنانی در مراسم تحویل سال نو) و اعلام تصمیم ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو) اظهار می کند:

"در هر زمان آزمایشات جدیدی به ما رو خواهد کرد که از دو حال خارج نیست: یا از آن ها با طیب خاطر، علی رغم تمامی صعوبتشان خواهیم گذشت و یا در پشت آن ها درجا خواهیم زد. و ای به حال هر کسی که ندای دعوت خدا و آزمایشات و ابتلائات خدائی را نگوید. در غیر این صورت ما مرد میدان [البته این عبارت بایست اشتباه لپی واضح اصل "رهائی زن" باشد!]، و میدان بر زمین کوبیدن خمینی، نخواهیم بود. در غیر این صورت صفوف خودمان را از زنگارهای شرك و جاهلیت پاک نخواهیم کرد" (۵۶).

۵۶- مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۱۰. ضمناً آقای مهدی ابریشمی نیز طوسی يك سخنرانی که به دعوت "انجمن دانشجویان مسلمان در فرانسه" در تاریخ ۱۱/۴/۶۴، ایراد کردند، اظهار داشتند:

"بله "فدا" انجام شد و کسانی مایه گذاشتند تا ذهن های ما به حرکت درآید. . . . به چه دلیل وقت این کار بود و به چه دلیل وقت این "فدا" بود؟ بدلیل سازمان مان، بدلیل انقلاب مان و بدلیل جامعه مان. بدلیل يك سازمان انقلابی که تبلور نیازهای انقلاب است، باید فدا می کردیم و این دفعه مسئله مسئلهی جان نیست" (مجاهد، شماره ۲۵۶، صفحه ۸).

اینطور که پیداست، مجاهدین اصرار عجیبی دارند که به هیچ سئوالی پاسخ ندهند:

پاسخ مجاهدین به يك مسئله معمولی حالتی "غیرزمینی" بخود می‌گیرد و دستگاه افکار سازی و ماشین تبلیغات مجاهدین، ایدئولوگ‌ها، شعرا، نویسندگان و نظریه پردازان خود را بسیج می‌کند تا با تمام توشه و توانشان به "خیرات" و "برکات" واقع‌پسند، که البته کار این افکار سازی و تبلیغات شباهتی ناسف‌بار و مشمئزکننده با گذشته نه چندان دور تاریخ میهن مان پیدا می‌کند. وظیفه تمام بسیج شدگان سازمان، ارائه "حکرم امن" به کسانی است که زمین واقعیت زیر پایشان سست شده است. پیام نهفته در همه نوشته‌های دفتر سیاسی مجاهدین، سخنان آقای رجوی، خانم مریم عضدانلو و تمام "افکار سازان" این سازمان (همه نویسندگان، شعرا، "شخصیت‌ها" و...) ابتلاء مسعود، آزمایش مریم و ایثار مهدی است. انسان‌هایی که دست‌هایی مرموز و آسمانی - همان دست‌هایی که گویا انبیاء را به آزمایشی دشوار کشانده - آنان را "مبتلا" ساخته است تا يك بار دیگر طاقت و توانائی شان و ایمان شان را برای رهبری "بره‌های گمشده عیسی" به محك تجربه بکشاند.

اصرار مجاهدین به هنگام توضیح دلایل ازدواج رهبری (و نیز در دو مورد قبلی ازدواج‌های آقای رجوی) برتهی بودن این امر از هر پیرایه دیگری بجز "الزانیات انقلاب" معرف آنست که برای مجاهدین شورجنسی باگناه و معصیت مترداف است و با تظاهر به جدا ساختن کامل ضرورت این امر از سائقه‌های جنسی آن را بمثابه گامی در رفع موانع انقلاب اعلام می‌کنند. برای هر عقل سلیم احتجاجاتی این گونه مایه اعجاب که نه، اسباب فرج خاطر است. به شوخی بیشتر شبیه است تا واقعیتی در آستانه قرن بیست و یکم. اما این‌ها بیست‌

مثلاً در نقل قول فوق می‌بینیم که با چند "دلیل" این "فدا" توضیح داده می‌شود (یا سعی می‌شود که جلوه داده شود که توضیح داده شده است)، اما در باره خود این دلایل سخنی بمیان آورده نمی‌شود. به مثال این که: به کدام دلیل "انقلاب مان" به چنین "فدا"ئی نیاز داشت؟ به کدام دلیل سازمان مجاهدین این الزام را داشت و به کدام دلیل "جامعه مان" اینگونه "فدا"ئی را می‌طلبید. این الزامات چه بوده‌اند. آیا مسکوت نهادن این‌ها در پشت حمله و فحاشی به دیگران جز سفسطه و لفاظی نام دیگری دارد؟

توده های مجاهد که سال هاست "رنج و عذاب" خود را با پنهان ساختن خویش در پشت رهبری و سازمان به آرامشی سرآورد تبدیل کرده اند و توانسته اند همه ضعف ها و ناتوانی های "مقدر" خود را با اضمحلال فردیت خویش در وجود رهبری "قدرتمند و فرهیخته"، به "قدرتی عظیم" مبدل سازند، برای کسانی که خود را تسلیم کرده اند تا از شر غرایز و افکاری که منشاء شرک و معصیت اند خلاص شوند و همه چیز این دنیای خاکسبی را "فدای آرمانی بزرگ" ساخته ولی پیوسته تحت وسوسه آن غرایزند، دارای جذابیت است: باید برای رستگاری، برای انقلاب فدیہ داد.

محتوای پیام های تبریک و تهنیت به مسعود رجوی، مهدی ابریشمچی و مریم عضدانلو بخاطر "ایثار" و "فدا"یشان در راه "انقلاب" بخوبی نمایانگر وضعیت روانی توده های مجاهد است. اینان در عمل آن سه تن، خود را جستجو می کنند و "گذشت" شان را در ترازوی توان و قابلیت های خود قرار می دهند. توده های مجاهد رهبری را تجسم واقعی بالاترین فداکاری در راه "انقلاب" دانسته و با تحسین و تکریم آنان در واقع به ستایش گذشت خود از غرایز "معصیت بار" می خیزند. درست در چنین شرایطی است که "اخلاص" و وابستگی توده های مجاهد به "مرجع" و "ایده آل" و رهبران خود فزونی می یابد و به نیروئی شگرف تبدیل می گردد و از همین روست که افسون شدگان "انقلابی" ما بسان "زارندگان" خود را در شوری عارفانه و مذهبی غرق ساخته و به هذیان گوئی دچار می گردند:

"رهبری نوین سازمان!"

اگر آنچه در دنیا است از آن ما باشد و جاودانه بر ما بیاید و ما جاودان در آن باشیم، با این همه بر دنیا پشت خواهیم کرد و از خدمت تو دست باز نخواهیم داشت. با دوستان تو دوستیم و دشمنان ترا دشمن می داریم، در راه تو جنگ بیاغازیم و جان ببازیم و بدن های ما در راه تو پاره پاره شود" (۵۷).

"بیان حال این روزهایمان شاید کلمه "بی قراری" باشد و یقیناً احساسی شبیه به شور و شغف شهدا در لحظه های قبـل

از شهادت" (۵۸) .

"وقتی سودابه سرشار از عشق و ایمان و در حالی که صدایــــــــــــش
می لرزید ، قسم خورد که حاضر است برای اثبات پاکی مریم همیــــــــــــن
الان خودش را به آتش بکشد ، چه ها فهمیده بود . من هم الان
از اعماق وجودم می گویم که به همان درك رسیده ام و می توانم هــــــــــــر
ابتلائی را از سر بگ رانم" (۵۹) .

"من امروز حاضرم برای اثبات حقانیت شما در نظر جهانیان ، خودم
را به همراه طفل به دنیا نیامده ام در جلوی "اوور" به آتــــــــــــش
بکشم و همگان را به تماشای آتش آن غرا بخوانم" (۶۰) .

و چه چیزی بهتر از ابرازات اعضاء و هواداران مجاهدین می تواند حال و هوا
و "افسون زدگی" آنان را بیان کند ؟ در همه نامه ها و اشعار منتشر شده
در "مجاهد" ، شور و شوق عارفانه و مذهبی ، هراس و اضطراب از "هیولاهای
درون" ، تعلیق شور غرایز جنسی ، تمایل انفعالی به مرگ (که در هر لحظه
میتواند فعال گردد) ، خلسه و خلاصه بی تاب ، از تنشهای "مرموز" بچشم می خورد :
"نگاه اعجاب آور علی

ذوالفقارش در دست

⋮

پرسشی روشن در چشم هایش
و شرمی که سراپایم را می لرزاند
کی تسلیم خواهم شد ؟

⋮

چه بسیار

پروانه ی باردار آرزومندی
از دیدگان جستجو گرم
پر می کشد .

۵۸- مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، صفحه ۲۲ .

۵۹- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۲ .

۶۰- مجاهد ، شماره ۲۴۶ ، صفحه ۲۱ .

برای خودم گریه می‌کنم
از تشویش دلم
و عشقی که می‌دادا سر به دامنش نگذارم
به دور خودم می‌چرخم
آزادگی در این محبس به تنگ آمده
پای بر زمین می‌کوبم

می‌خواهم
بتوانم از مدار نفرینی تو
شجاعانه سفر کنم
رو به آفتاب
تا دیار موعود

به تمنای آن که گوهر فرزانی را
از پیشانی سنگی سخت
مجسمه سنگین سیاهم

تصاحب کنم" (۶۱).

ملك الشعراى مجاهدین آقای اسمعیل وفا یغمائی، حقارت و اضطراب
خود از نیروهای "مرموز" زندگی را این چنین بدامن کلمات می‌آویزد:
"من حشره‌ای خرد بودم

و جهان پیکره‌ای عظیم و پر خم و کرخت [؟!] که بر من می‌غلطید.
زندگی

جنگلی هولناک و هراس‌آور بود
و من پرنده‌ای سرگردان و دیر باور
که از تنگی روح خود می‌سرودم

۶۱- از شعر "نردبان يك صعود مسعود"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۶۰، صفحه

و از آشیانه‌ی ابهام در فضاهاى مرموز بال می‌گشودم" (۶۲) .

و شاعر دیگر مجاهدین "م. بارون" در سرآغاز شعری که سروده است، خطاب به "مسعود و مریم" از پیکار مجاهدین علیه "هیولای بازدارنده، خود" سخن می‌راند و می‌نویسد:

"این روزها ما - یعنی همه ما - زخم داریم . بچه‌ها خنجرهائی از نیام برکشده‌اند و به جان خود افتاده‌اند . نه، بجایان هیولاهای بازدارنده، خود افتاده‌اند .

بعضی در جراحی سخت رنج می‌برند و امید التیام دارند و بعضی شتابان تر از دیگران از "مرهم" وجود "شما" بر خود نهاده‌اند و در آرامشی عمیق و جاودانه فرو رفته‌اند .

و من، که دیگر شعر التیام نمی‌بخشد، همیزی بر زخم‌های کهنه و باستانی ام خلیده [؟!] است و در آرزوی "مرهم" "شما" هستم" (۶۳) .

و بدینگونه مراسم تحلیف مجاهدین در برابر "رهبری نوین" در فضائی چندش‌آور، وهم‌انگیز و هراسناک و در میان آندوه و گریه حاضران به پایان خود نزدیک می‌شود . پیر زنان و پیر مردانی که پس از ۴۵ سال "دنبال این کارها رفتن"، یکسبه متوجه شده‌اند "تمام کارها حساب شده بوده" و از "کامپیوتر دقیق‌تر" و تازه‌دارای "مسئول" شده‌اند (۶۴)، زنانسی

۶۲- از شعر "در امتداد نام مریم"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۱۸ .

۶۳- مجاهد، شماره ۲۵۵، صفحه ۳۱، تأکیدها و گروه‌ها از ماست .

۶۴- آقای حاج خلیل رضائی (پدر رضائی‌ها) در مراسم "حلول سال نو" اظهار داشتند:

"تا دیروز از بعضی کارهائی که از مجاهدین می‌دیدم همین طوری عبور می‌کردم . با کمال تأسف نسبت به بعضی هایش هم کم‌اعتنا بودم . ولی حالا می‌فهمم که تمام این کارها حساب شده بود، با حساب‌های دقیق، از کامپیوتر هم دقیق‌تر . حقیقتاً من در خودم از دیشب عوض شدم . . . و حالا تصمیم دارم که جدی‌تر در این راه قدم بردارم . . . خیلی دلم می‌خواهد که مسعود لطفی بکند و یک کسی را مسئول من قرار دهد" (مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۲۳، نقطه چین‌ها از ماست) .

که منتظر صد و فرمان "رهبر" برای آتش زدن خود و طفل "بدنیا نیامده شان" هستند، مردانی که در انتظار شرکت در عملیات انتحاری اند، دختران و پسرانی که با افتخار اعلام می‌کنند که از "فردیت" خویش در گذشته‌اند، شاعران مجاهد بجای "صله"، "مرهم" طلب می‌کنند و فیلسوفان مجاهد در کار تفسیر جهان وهم‌آلود مقابل خود به حیرت نشسته‌اند، و کسی مشغول به آتش کشیدن کتاب‌های "مانس اشپیرر" و "هانا آرت" است، ساواکی‌ها و ماموران اطلاعاتی رژیم خمینی که "گویا" از سال قبل نیز در امور اطلاعات دست‌اندرکار بوده‌اند "درحالی که "قلب و روح شان" "تکان بزرگ"ی خورد هاست (۶۵)، همه و همه مراسم تحلیف را بجای آورده‌اند و "میهمانی" را تا "انقلاب بعدی" ترک می‌گویند.

اما برای ما این میهمانی هنوز آغاز کار و بیشتر، نوعی مجلس معارفه با آینده سازمان مجاهدین است. آینده‌ای که با توجه به منش توده‌ها و رهبری مجاهدین، از هم‌اکنون خطوط اساسی اش را می‌توان ترسیم کرد. آینده‌ای که بدلیل فقدان برخورد ناقدانه درون سازمانی و تعیین همه چیز از سوی یک رهبری بلامنازع و تمام‌خواه، با "انقلاب" مرزبندی و اتمام حجت کرده‌است. سازمان مجاهدین از هم‌اکنون با تبلیغات هیستریک علیه مخالفانش، حفاظتی از کینه و نفرت نسبت به مخالفین سازمان در میان هواداران و اعضاء خود برای حفظ آنان ایجاد کرده‌است. ابرازاتی نظیر "باد و ستان تو دوستیم و دشمنان ترا دشمن می‌دانیم" نتیجه چنین فرآیند و این تبلیغات هیستریک است. این امر شاید بتواند چند صباحی دیگر از تاثیر عملکرد های بغایت انحرافی و ارتجاعی مجاهدین بروی آن‌هایی که در این سازمان هنوز چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن دارند و قادرند به فکر بنشینند جلوگیری کند، اما دیر یا زود مجاهدین را متوجه بی‌شمی رفتارشان خواهد ساخت. رفتار منفعل خائفانه و احساسات‌بیهیجان آمده توده‌های مجاهد برای هر سازمان دیگری که اندکی فراتر از بند بازی‌ها و کاسب‌کاری‌های رایج دنیای "سیاست‌بازان" می‌اندیشد، می‌توانست زنگ خطری یا حداقل تلنگری باشد. اما، همان‌طور که قبلاً گفتیم،

۶۵- نامه یکی از ماموران اطلاعاتی رژیم، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۵، صفحه ۱۷

برای مجاهدین این رفتارها، این احساسات و این تملق‌ها دلالی می‌شوند
بر "اثبات" حقانیت عمل‌شان .



با توجه به آنچه که تا کنون به اجمال آوردیم، جامعه طبقاتی قدرت‌گرا، خانواده پدرسالار و مذهب، بدلیل سیاسی - اجتماعی، نقش تعیین‌کننده در پرداخت منش انسان ایفاء می‌کنند . سرکوب سائق‌ها و بازداری‌های جنسی توسط آن‌ها، بخصوص توسط نهاد مذهب، به تعلیق شان می‌انجامد و موجب هراس، احساس تنهایی و اضطراب می‌شود و خوی آدمی را به "تسلیم"، "ترس"، "اطاعت" و "فرمانبری" می‌کشاند . بروز هیجانی ناکامی‌ها، بشکل اختلالات "خود آزاری" و "دیگر آزاری" متظاهر می‌گردد . این عوارض به همانگونه که در منش آدمی موثر می‌افتند، سامانه منشی جامعه را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهند و با باز تولید مدام و لاینقطع آن ها در جامعه، روان جامعه و همه نهاد های اجتماعی را مختل و بیمار کرده،

مناسباتی "قدرت گرا" بر اساس سلسله مراتب را تحکیم می بخشد . جامعه قدرت گرا ، جامعه ایست که در همه آحاد آن تقسیم انسان ها به "فرادستان" و "فروستان" ، از رأس به قاعده صورت می گیرد (که عکس آن ، نفی قانونمندی جامعه قدرت گراست) . در چنین جامعه ای ، "خوی قدرت گرا" حاکم است و تجلی آن در انسان ها بسته به موقعیت اجتماعی و نتیجتاً امکانات عملی آن هاست . "خوی قدرت گرا" که بازتاب محرومیت های اجتماعی و نتیجه اضطراب و هراس آدمی و محمل گریز وی از بار تنهائی است ، هدفی جز تسلط کامل بر پیرامون تابع خود ندارد . ولی همواره در شکل آشکار اعمال خشونت و در کاربرد شیوه های بارز سرکوب و عمل اندیشه (دیگران) متظاهر نمی گردد . "خوی قدرت گرا" ، برای کانالیزه کردن شور و اشتیاق های سرکوب شده خود ، برای تسکین اضطراب های ناشی از سائق های تعلیق یافته ، و برای تسکین ضعف های موجود و استعداد های شکوفا نشده خود ، با توجه به موقعیت و امکانات اجتماعی اش ، اشکال گوناگون و متفاوتی بخود می گیرد . در شرایط مساعد ، این منش خود را در شکل شدیدترین و خشن ترین سرکوب ها و با کاربرد زور آشکار می سازد . و در شرایطی دیگر که امکانات و پیش شرط های اعمال قهر فراهم نباشد ، انسان "قدرت گرا" به چهره پدري مهربان ، رهبری دموکرات و معتقد به مشورت و جلب نظر و رأی دیگران ، ظاهر می شود .

"انسان قدرت گرا" همانقدر می تواند "نجیب" باشد که "لگام گسیخته" "عشق" و "علاقه" وی به زیردستانش ، تنها زمانی می تواند متجلی شود که همه تسلیم او شده باشند . تسلیم محض زیردستان به آراء ، به خواست ها و به چشم اندازهای وی . از همین روست که سائق های ساد و - مازوخیستی پیوسته و به تناسب اوضاع و اصول اجتماعی مشخص امکان بروز می یابند .

اگر نهاد خانواده پدرسالار بمثابه یکی از کارگاه های جامعه طبقاتی ، با سرکوب سائق های غریزی نقش مهمی در ایجاد خوی "مطیع" و "فرمانبردار" و "تسلیم جویانه" آدمی ایفاء می کند ، دین و تعالیم آن ، این نقش را در پرداخت خوی "قدرت گرا" کامل می سازد .

دین ، رهائی انسان از تنهائی و هراس نشأت گرفته از مناسبات جامعه طبقاتی را به تسلیم و اطاعت محض از نیروئی قاهر و برون از خود موکول می کند .

نیروئی که اتکاء و اتکال به آن ، آرامش از دست رفته آدمی را بـــــــوی
بازمی گرداند . اما همه انسان های قدرت گرا الزاماً مذهبی نیستند . پس
اگر برای " قدرت گرائی " که باور مذهبی دارد ، این نیروی قاهر خداست ،
برای دیگران چنین " یاور سحرآمیز " ی می تواند بصورت يك پادشاه ، يك رهبر یا
يك قهرمان ملی ، يك رهبر کارزماتيك ، يك سازمان سیاسی و یا بشکل يك
عقیده و حتی بصورت اعتقاد به شامل بودن يك نظر متجلی گردد .

رفتار " انسان قدرت گرا " آمیزه ای است از " عشق " و نفرت ، اما اگر
نفرت وی واقعی است " عشق " او هرگز مبنای واقعی ندارد . " عشق " و
" علاقه " وی به " جامعه " ، به " انسان " و به " زندگی " ، چیزی جز نفرت
و عنادش نسبت به زندگی ، انسان و جامعه نیست ، زیرا در اساس وی نه
هیچ قرابتی با مقولاتی چون آزادی ، برابری و احترام به آراء دیگران احساس
می کند و نه باوری به شناخت امکانات و توانائی های فردی و صیانت نفس
خود دارد . نفس انسان قدرت گرا در اسارت غولی است که هر دم در درون
او با دمای آتشین خویش همه چیز را به خاکستر می نشاند :

" در فلسفه قدرت گرائی جایی برای مفهوم برابری وجود ندارد . ممکن
است هر چند یکبار قدرت گرا بر حسب عرف و یا بخاطر پیش بردن
مقاصد خویش از این لفظ استفاده کند ، ولی معنی و اهمیتی برای
آن قایل نیست ، چه از لحاظ هیجانی نمی تواند آن را به تجربه
درک کند . دنیای قدرت گرا از اقویا و ضعفاء ، برتران و دونان
تشکیل شده است . تلاش های سادیست - مازوخیستی که قدرت گرا
در چار آن هاست به وی امکان نمی دهد که به تجربه دریابد همبستگی
چیست . چه تجارب وی به تسلط و تسلیم ختم می شوند " (۶۶) .

" شجاعت " و " شهامت " گاه بگاه قدرت گرا در مخالفت با " بالاتر " ها نیز
تظاهری از ضعف ، زبونی و بیچارگی اوست . نوعی نفرین است به کسی یا چیزی
که دنیای خوش " اطمینان " های کاذبانه او را آشفته ساخته است . برای
او همه چیز ، یا سیاه است یا سفید ، یا کسی با اوست یا بر او ، یا مرتجع است
یا انقلابی ، یا دموکرات است یا دیکتاتور . و در این مدار سرگستگی ، همواره
۶۶- اریش فروم ، " گریز از آزادی " ، صفحه ۱۱۸ .

با همان شدت و حرارتی که به چیزی "عشق" می‌ورزد، از آن نفرت پیدا می‌کند و از آنجا که مدام در جستجوی جانشینی برای ارضاء شور سرکوب شده خویشتش می‌باشد و نیز از آنجا که فاقد اتکاء به نفس است و پیوسته در فکر کسب تکیه گاهی مطمئن و فراهم آوردن يك جمع مطیع، مامور، معذور، پرکار و سربراه، "فداکار" و "ایثارگر" است.

با این وجود انسان قدرت‌گرا، گاه بسیار طرفدار آزادی و آزادی خواهی می‌شود. بظاهر با شیوه‌های تحمیق و عوامفریبی "مرزبندی" می‌کند. اما در همان حال عوامفریبی و تحمیق را در زورقی از "آزادی خواهی" که برای او وسیله‌ای بیش نیست، پنهان می‌سازد. تنها محرك شاخک‌های حسسی او "قدرت" است و راه‌های مسلط شدن. در تمام سازمان‌ها و نهاد‌های اجتماعی قدرت‌گرا، مناسبات میان توده‌ها بر حسب جایگاه و موقعیت هر کس، بر این قاعده است. اگر افراد درون سازمان‌های قدرت‌گرا را می‌شد به دو دسته شبان و گله تقسیم کرد، یافتن راهی برای جلوگیری از ضربات مهلك رهبران قدرت‌گرا، آسان بود. اشکال کار در اینجا است که روابط درونی شان از یکطرف بوسیله تك تك عناصر سازمان با حفظ سلسله مراتب به زیرستان آن‌ها منتقل می‌شود و از طرف دیگر، نفرت و کینه کورشان را نسبت به "متجاسرین" برمی‌انگیزد که از قانون اطاعت و فرمانبری سرپیچی می‌کنند یا علیه آن سر به شورش برمی‌دارند.

از اینروست که در این خیل "عظیم" پابوسان فروتن "رهبری نویسن" مجاهدین و در پس چهره بظاهر عابدانه شان و در پشت کلام سرشار از عطف و مهر آنان نسبت به "رهبری" بنوبه خود، هیولائی بی شفقت، خویشتی قدرت‌گرا و قاهر پنهان است که به محض دریافت محرك‌های لازم و وجود شرایط بروز، سر از تاریکخانه ذهن بیرون می‌آورد و از فرودستان خود اطاعت محض و تسلیم می‌طلبد. سوی همه تلاش‌های بیمارگونه شان محفوظ ماندن در يك "حرم امن" است که آنان را در برابر جهان پر آشوب خارج از ذهن مراقبت کند:

"حیاطشان به طرز باریکی به قدرتی برون از آن‌ها مرتبط می‌شود، و ممکن نیست عملی انجام دهند، چیزی را احساس کنند، یا

اندیشه‌ای به ذهنشان راه یابد که به نحوی از انحاء با این قدرت ارتباط نیابد . انتظار دارند که این قدرت محافظت و مواظبتشان کند ، و هر چه بر آنان می‌رسد به حساب نتایج اعمال این قدرت می‌گذارند .

غالباً از این وابستگی آگاه نیستند و اگر هم باشند ، قدرتی که بدان وابسته اند دارای تشخیص و تعیین نیست و تصویر مشخصی از آن در ذهن ندارند . خاصیت مهم این منبع حفظ و یاری و پرورش و همراهی با کسانی است که بدان وابسته اند . گاهی نیز این "یاور سحرآمیز" شخصیت می‌یابد و بصورت خدا ، اصلی کلی ، یا شخصی حقیقی چون پدر و مادر ، شوهر ، زن ، یا مافوق به دایره تصور راه می‌یابد . نکته مهمی که باید به یاد داشت این است که وقتی اشخاص حقیقی در نقش این مددکار افسونگر ظاهر شدند ، به صفات آن متصف می‌شوند و قدر و اهمیتی که می‌یابند نتیجه همین امر است" (۶۷) .

برای چنین خوئی که راه‌گریز خود را از اضطراب‌ها در وابسته ساختن خویش به قدرتی برونی جستجو کرده است و در پشت آن پناه گرفته است ، ابعاد "گذشت" و "ایثار" به مرزهای غیر قابل باور - ولی در تاریخ واقعیت یافته - می‌رسد . اگر از مثال‌های تاریخی چنین مکانیزی - با وسواس آگاهانه - در این مقال بگذریم ، می‌توان از خود مجاهدین شمال‌های فراوان آورد . آنان نافرمانی از "رهبر فرهیخته" را توهین به خویشتن خویش می‌انگارند و به آن چونان معصیتی که تنها کیفرش مرگ است می‌نگرند . به سرتاسر تاریخ سیاسی چنین احزابی نگاه کنید . تصفیه‌های درونی ، سرزیر آب کردن‌ها و اعدام‌های آشکار و پنهان را واسی کنید . همه جا می‌توانید این جای پای شوم را ببینید . از این رو نباید تصور کرد که فقط رهبران مسئولند . آنانی که از این "رهبران" اطاعت می‌کنند و ایشان را می‌پذیرند نیز شریک جرم‌اند . فقط کیانوری‌ها نبودند که انقلابیون را تسلیم جوخه‌های مرگ کردند . بار عمده این جنایت‌ها به عهد هزاران کیانوری کوچک تـ

است که بعنوان بازوان حزب، و هر يك در هیئت يك "رهبر" به شکار "متردین" می پرداختند. در نظر آنان "سریچی" و "خیانت" واژه هائی مترادف اند. آنان فراتر از شعور گاذب خویش نمی توانند بیاندیشند و برایشان نظام اطاعت و فرمانبری، تندپسی است قابل ستایش و خطا ناپذیر، و همواره بر این باورند که "رهبر" هرگز نمی تواند اشتباه کند، حتی اگر واقعیت ها خلاف آن را ثابت کنند. ترس آنان از تنها ماندن، به تنفر بی پایان شان نسبت به "متردان" و هر که در "اصول عقیدتی" شان شك کند تبدیل می شود. و اینجاست که دشمن های پنهان آشکار می گردند. "برادر" و یا "رفیق" دیروز - اگر بخت با او یاری کند و آویخته دشمن های عریان نگردد - يك شبه به موجودی تبدیل می شود که نگاه کردن به او معصیت دارد. صفاتی نظیر اپورتونیست، ضد انقلابی، خائن، ترسو، خرده بورژوا و تسلیم طلب، مودبانه ترین لقب هائی هستند که وی به آن ها متصف می شود (۶۸). ادبیات سیاسی سازمان های قدرت گرا سرشار از چنین مقولاتی است. کینه و عناد ورزی چنین موجوداتی با کسانی که به صفات آنان آراسته نیستند، گاه این آد میان مطیع و منقاد و فروتن را به چنان موجودات درنده خوئی تبدیل می کند که اقدام به یکی از اعمال شان توشه، هنگفتی از جسارت و شهامت می طلبد. آنان به راحتی می توانند "برادر" دیروز خود را امروز مثلثه کنند و بانگ هیچ وجدان بیداری نمی تواند آنان را از اعمال شان بازدارد. به کسانی می مانند که در خواب راه می روند: بی اختیار و از روی غریزه ای ناشناس.

۶۸ - در پیام علی زرکش آمده است:

"پرویز یعقوبی که در سال ۴۸ وارد سازمان ما شده بود از همان ابتداء به علت ضعف ها و کمبودها و اشکالات ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی هیچگاه مسئولیت جدی در سازمان نداشت و از حد يك عضو ساده هم بالاتر نیامد و بناچار همواره توسط يك یا چند عضو دیگر سازمان يدك کشیده می شد. همسرش مینا ۰۰۰ گوئیا در پاریس انقلابی و مجاهد شده و اسباب سیاه رویی آن آقای پرویز هم تا حدودی هم اوست. در این باره [درباره مینا] گفتنی زیاد است و فی الواقع من شرم دارم که واردش بشوم. (از پیام علی زرکش منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۸، صفحه ۴، نقطه چین ها و کروشه از ماست.)"

ولی در پس همین جسارت ، در واقع ضعف و ناتوانی شان نهفته است .
جسارت شان منتج از ضعف و هراس شان از واماندن در برهوت تنهایی است و
عناد با " متمردين " نیز انعکاس ستایش جسارتي است که خود از آن بسی
بهره اند . آنان با نابودی " نافرمانان " می کوشند تا بانگ خفیف و بسی
مزاحم انسان دیگری را که در کالبدشان وجود دارد و همواره از ایستادگی
و مقاومت عصیانگران به وجد می آید ، خفه کنند و در واقع پاره ای از خویشتش
را نابود می کنند تا بتوانند آسوده خاطر سر بر بالین گذارند و خوابشان
آشفته نگردد و بدینگونه مصالح اصلی بنای تسلیم و ذلت اند و از همیمن
زاویه ستون های اصلی دهشتناک ترین دیکتاتوری ها .



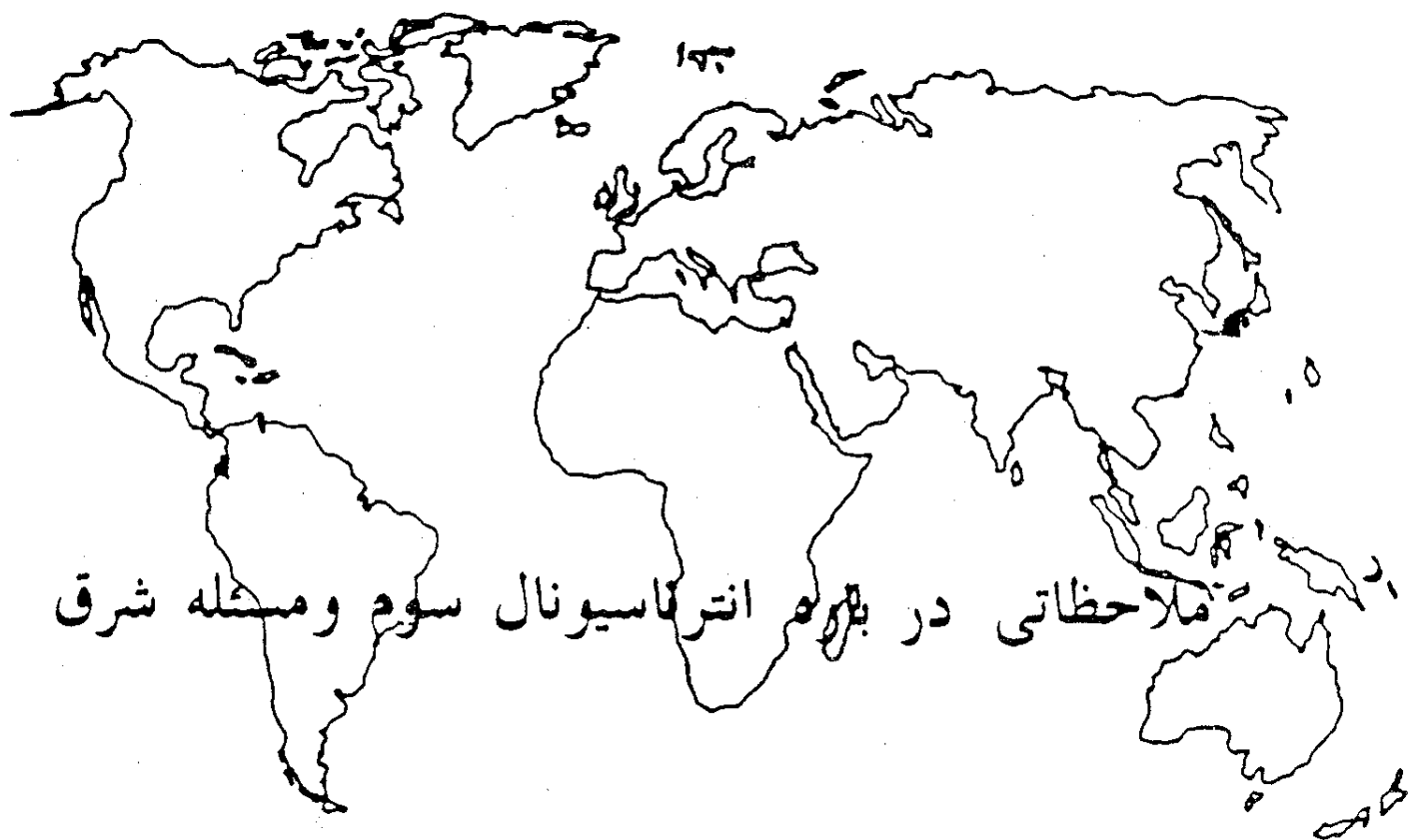
www.vahdatcommunisti.com

با توجه به آنچه گذشت ، با توجه به مسیری که سازمان مجاهدین شتابان
در پیش گرفته ، در ناصیه این سازمان نور رستگاری مشاهده نمی شود و برای
آن نمی توان آینده ای درخشان تر از آنچه تا کنون بر سر همه سازمان های
قدرت گرا گذشته است ، تصور کرد . اینگونه سازمان ها (چه مذهبی
و چه باصطلاح کمونیست) بنا به منطق نهفته در نقطه حرکت شان ، چنانچه
بتوانند موفق به کسب قدرت سیاسی گردند ، راه حلی آسان تر از اعمال
قهر خونین و حشیانه علیه مخالفین نخواهند یافت و این برخلاف تصور
مجاهدین يك اتهام علیه آنان نیست . ابرازات سخف و نحوه برخورد زشت امروزین

آن‌ها نسبت به مخالفین شان - از هر مسلک و مرامی که باشند - نمایشگر گویای آینده ایست که در صورت کسب قدرت ، در انتظار مخالفین شان خواهد بود . در غیر این صورت ، یعنی در صورتی که چنین سازمان‌هایی نتوانند حاکمیت سیاسی را به تصرف خود در آورند ، به فرقی متعبد و متعارضی منقسم می‌گردند و در انزوائی کشنده ، آرام آرام به ابدیت خواهند پیوست . البته ، قبل از آن ، ضربات مهلك خود را بر جنبش توده‌ای و اشارات منفی خود را بر سیر تکاملی جامعه بر جا خواهند گذاشت که زودن این‌ها به زودی و به سادگی میسر نخواهد بود .

م. شیدا

www.vahdatcommunisti.com



ملاحظاتى در بزرگ انترناسيونال سوم و مسئله شرق

۳ - کنگره دوم کمينترن - بررسى اسناد

خلاصه‌ای از مهمترين مباحث پيشين

سابقه تاريخى ارتباط مبارزات ملت‌هاى شرق با جنبش‌هاى سوسيال دموکراتيک - روسيه - به سال‌هاى قبل از انقلاب اکتبر و به دوران مبارزات اولين سال‌هاى ۱۹۰۰ باز مى‌گردد. بعد از انقلاب اکتبر ارتباط بلشويک‌ها با مبارزان کشورهاى همجوار از طرق مختلف ادامه يافت. سپس اين ارتباط از طريق "دفتر مرکزى سازمان‌هاى کمونيست مسلمان" که در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ به رهبرى استالين بوجود آمده بود - که در آستانه تشکيل کنگره اول کمينترن به "دفتر مرکزى سازمان‌هاى کمونيست خلق‌هاى خاور" تغيير نام يافت - انجام مى‌گرفت.

کنگره اول کمینترن در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسکو برگزار گردید . این کنگره ارزیابی نسبتا خوشبینانه ای از اوضاع جهانی ارائه داد و برای نقش شرق در روند انقلاب جهانی اهمیت لازم را قائل نشد .

در فاصله بین کنگره اول و دوم کمینترن ، مسئله انقلاب در شرق به علت شکست های مرحله ای جنبش توده ای در غرب اهمیت بیشتری یافت . در نوامبر سال ۱۹۱۹ دومین کنگره " سازمان های کمونیست خلق های خاور " در مسکو برگزار گردید . گردانندگان اصلی این کنگره استالین و سلطان گالیف بودند . سلطان گالیف اهمیت بیش از اندازه برای انقلاب در شرق قائل بود و آنرا انقلابی با خصلت های سوسیالیستی تلقی می کرد . شرکت لنین در این کنگره و سخنرانی وی اهمیت خاصی به کنگره بخشید . لنین در این سخنرانی به طرح خطوطی می پردازد که بعد ها بشکل کامل ترش به کنگره دوم کمینترن عرضه می گردد . وی انقلاب جهانی را در ترکیبی از مبارزات زحمتکشان شرق و غرب تصویر می کند و پیروزی قطعی آن را منوط به انقلاب در کشورهای پیشرفته می داند . در این کنگره برای اولین بار تصمیم به تشکیل " احزاب کمونیستی " در شرق گرفته شد . شکل گیری این احزاب که بطور جداگانه در هر یک از کشورهای خاور انجام گرفت در حقیقت تحت رهبری مستقیم حزب کمونیست روسیه بود .

در ماه ژوئن ۱۹۲۰ لنین تزه های مقدماتی خود را جهت پیشنهاد به کنگره دوم کمینترن ، به رشته تحریر در می آورد . این تزه ها در کنار تزه های الحاقی روی (کمونیست هندی) پایه های اساسی مصوبات کنگره دوم در مورد مسائل ملی و مستعمراتی را تشکیل می دهند .

آنچه در پی خواهد آمد ، ملاحظاتی است در باره تزه های فوق الذکر .

احمد پورمند
فرهاد سرداری

مقدمه

تزه‌های مسائل ملی و مستعمراتی و الحاقات آن که در کنگره دوم کمینترن به تصویب رسید، در زمره مهمترین تزه‌هایی است که توسط بین الملل کمونیست در مورد جوامع شرق ارائه گردیده است. بسیاری از صاحب نظران مسائل کمینترن، ارائه و تصویب این تزه در دومین کنگره انترناسیونال را جزء مهمترین دستاوردهای این کنگره به حساب می‌آورند. کمتر نوشته و یا بررسی پیرامون مسائل کمینترن در شرق و سیاست‌های انترناسیونال کمونیست در قبال جنبش‌های ملی و مستعمراتی وجود دارد که به اسناد این کنگره اشاره ای نکرده باشد. بویژه آنکه مسائل عنوان شده در این تزه در ارتباط مستقیم با تکالیف انقلاب در شرق قرار دارند. تجارب و نکاتی که در این تزه ارائه شده اند، هم اکنون نیز از اهمیت خاصی برخوردارند و جزئیاتی از پروبلما تیک‌های جنبش کمونیستی را تشکیل می‌دهند.

معهدنا، علی رغم این اهمیت تاریخی و سیاسی، هاله‌ای از ابهام بر گرد تزه‌های "مقدماتی مسائل ملی و مستعمراتی" و تزه‌های "الحاقی" تصویبی کنگره دوم وجود دارد. شاید تعجب انگیز بنظر برسد ولی ما در حین و ادامه بررسی هایمان باین نتیجه رسیدیم که حتی دامنه این ابهامات به تشخیص صحت و یا عدم صحت اسنادی که بنام "اسناد کنگره" از جانب خود کمینترن منتشر شده اند نیز می‌رسد. از اینرو ضروری بود که قبل از بررسی محتوای تزه‌ها و نظرات ارائه شده پیرامون آن‌ها از جانب نمایندگان مختلف در مباحث "کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی" و "جلسات کنگره"، به بررسی خود اسناد بپردازیم و از میان آن‌ها، اسنادی را که بنظر ما صحیح ترند معرفی و بعنوان پایه مباحث خود انتخاب کنیم. با توجه باین امر ما این مقاله را به دو بخش تقسیم کرده ایم.

بخش اول که در این شماره بدان خواهیم پرداخت عمدتاً شامل موارد زیر است:

تزه‌های مقدماتی

۱- ارائه و معرفی متون مختلف که بعنوان تزه‌های "مقدماتی مسائل ملی و مستعمراتی" بر اساس تزه‌های پیشنهادی لنین به کنگره دوم، به تصویب رسیده اند. در این

بخش پس از ارائه و معرفی آن ها ، به توضیح دلائل خویش در مورد انتخاب یکی از متن های آلمانی این تزها (تزه های تصویری کنگره) خواهیم پرداخت .

۲- با توجه به صورت جلسه کنگره ، تفاوت های بین تزه های پیشنهادی (لنین) و تصویری (کنگره) را مورد بررسی قرار خواهیم داد .

تزه های الحاقی

همین روال کار را در مورد تزه های " الحاقی " (که پیشنهاد اولیه آن از جانب م . ن . روی انجام گرفته و با تغییرات قابل ملاحظه ای ، در " کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی " ، به تصویب کنگره رسیده اند) دنبال می کنیم . بدین معنی که :

۱- با جستجو در میان اسناد به معرفی اسنادی می پردازیم که بدلائل غیر قابل انکار ، صحیح ترین آن ها بنظر می رسند .

۲- ضمن یک مقایسه تطبیقی ، تفاوت های بین تزه های الحاقی - پیشنهادی (روی) و تزه های الحاقی - تصویری (کنگره) را مورد بررسی قرار خواهیم داد .

ضمنا در خلال این مباحث ، به بررسی داوری نویسندگان می پردازیم که پیش از این در مورد این تزه ها به تحقیق پرداخته اند .

برگزاری کنگره دوم کمینترن

کنگره دوم کمینترن در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ در شوروی آغاز شد و تا ۱۷ اوت همان سال ادامه داشت . جلسات آغازین کنگره در پتروگراد تشکیل شد و طی آن لنین درباره اوضاع جهانی و وظایف انترناسیونال کمونیست گزارشی داد . ادامه جلسات از ۲۳ ژوئیه تا ۱۷ اوت در مسکو برگزار گردید . در این کنگره ۳۷ کشور بوسیله ۲۱۸ نمایندگی می شدند . از این ۲۱۸ نماینده ، ۱۶۹ نفر دارای رأی قطعی و ۴۹ نفر دارای رأی مشورتی بودند (۱) .

در کنار مسئله ملی و مستعمراتی که از مهمترین مسائل مطروحه در این کنگره بود ، مسائل دیگری چون پارلمانتاریسم ، مسئله ارضی ، ساختمان و نقش حزب کمونیست و مسئله تشکیلاتی و شرایط عضویت در کمینترن و غیره نیز در دستور کار کنگره قرار داشت . نمایندگان مستقیم کشورهای خاور برای اولین بار ، با رأی قطعی در این کنگره شرکت کردند (۲) .

برای بررسی تزه های پیشنهادی در باره مسائل ملی و مستعمراتی ، کمیسیون ویژه ای تشکیل شد . جدول زیر در برگیرنده نام نمایندگان مختلف عضو این کمیسیون می باشد (۳) .

نام‌اعضای کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی
کنگره دوم کمینترن

نام کشور	نام نمایندگان	نام کشور	نام نمایندگان
۱ بلغارستان	کاک چیف Kabaktschijew	۱۰ مکزیک	آلن روی * Allan Roy
۲ فرانسه	گیلیو Guilbeaux	۱۱ هندوستان	آلن Allan *
۳ هلند	وینکوپ Wijnkoop	۱۲ ایران	سلطانزاده Sultanzade
۴ آلمان	لیوی Levi	۱۳ ایرلند	ن. کونولی N. Connoly
۵ مجارستان	رود نیانزکی Rudnyanszky	۱۴ انگلستان	رامسی Ramsay
۶ اطریش	تومن Tomann	۱۵ انگلستان حزب سوسیالیست	کوالچ Quelch
۷ روسیه	لنین و کامنف Lenin, Kamenev	۱۶ ترکیه	اسلانیتزکی Slanitzki
۸ ایالات متحده آمریکا	رید Reed	۱۷ چین	لاوسی تائو Laosi Tao
۹ اندونزی	مارینگ Maring	۱۸ کره	پاک دین شون Pak Din Chun

تزه‌های "مسائل ملی و مستعمراتی"

بررسی اسناد

تزه‌های "مسائل ملی و مستعمراتی" مرکب از دو بخش‌اند :

— تزه‌های مقدماتی یا اولیه .

— تزه‌های الحاقی یا متمم .

* آیند و بنظر می‌رسد که همان م. ن. روی باشند که در سند مربوطه به روشنی
مشخص نشده است .

الف - تزه‌های مقدماتی

هما‌نطور که در مقاله شماره، پیش‌نشریه گفتیم، تزه‌های مقدماتی که قبل از برگزاری کنگره دوم توسط لنین نوشته شده بود باین کنگره پیشنهاد گردید. این تزه‌ها با تغییرات و اصلاحاتی که لنین نیز با آن‌ها موافقت کرده بود، بعنوان تزه‌های "مقدماتی" به تصویب کنگره رسید. بنابراین در مقاله، حاضر تزه‌های لنین قبل از تصویب را، تزه‌های "مقدماتی - پیشنهادی" و تزه‌هایی را که به تصویب کنگره رسیدند، تزه‌های "مقدماتی - تصویبی" می‌خوانیم.

یکی از مشکلات بررسی از همینجا آغاز می‌گردد. بویژه آن که در نظر داشته‌باشیم که علی‌رغم گذشت سالیان متمادی از تصویب این تزه‌ها، علی‌رغم اهمیت آنها برای کشورهای مشرق زمین و علی‌رغم امکانات متعدد "اداره انتشارات زبان‌های خارجی مسکو" و "حزب توده"، چه از نظر امکان مراجعه به اسناد دست‌اول و چه از نظر در اختیار داشتن مترجمین متعدد، تا کنون تزه‌های مقدماتی - تصویبی به زبان فارسی انتشار نیافته‌اند (۴). این مشکل اما، صرفاً از آن فارسی‌زبانان نیست. در میان اسناد متعدد و ظاهراً معتبری که به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی از انتشارات کمینترن و دیگر موسسات انتشاراتی در دست‌داریم، تفاوت‌هایی وجود دارند که قابل چشم‌پوشی نیستند. بررسی این اسناد - پرداختن به اختلافات موجود در جزئیات، دنبال کردن منشاء این اشتباهات - خود می‌تواند مورد مطالعه و تحقیق و موضوع رساله، جداگانه‌ای قرار گیرد. ما در اینجا فقط به ذکر چند نکته ابتدائی در باره چهار چوب چنین بررسی اکتفاء می‌کنیم، و در بخش ضمیمه سه نمونه از اسناد مورد بحث را ارائه خواهیم داد. دنبال کردن این مسئله را که هم از نظر سیاسی و هم از نظر تاریخی - و بالطبع از نظر تحقیقی - دارای اهمیت بسیار است بدیگر علاقه‌مندان به مسائل مربوط به کمینترن پیشنهاد می‌کنیم. تا جایی که ما می‌دانیم، تا کنون چنین تحقیقی و از این زاویه در زمینه کمینترن بعمل نیامسده است و تحقیق مفصل‌تر می‌تواند راه‌گشای نکات متعدد دیگری باشد.



در میان اسناد موجود در زبان‌های اروپائی، یکی از متون قطعنامه‌های پروتکل به زبان آلمانی (۵) را بدلائل زیر باید معتبرترین سند دانست:

- ۱- زبان آلمانی، زبان اصلی مورد استفاده در کنگره بوده است (۶).
- ۲- تزه‌های پیشنهادی مورد بحث - به استثناء تزه‌های الحاقی روی که بدان اشاره خواهیم کرد - که در میان نمایندگان کنگره و برای اطلاع آنان پخش گردید، به زبان آلمانی بوده است (۷).

۳- پروتکل آلمانی مورد اشاره ما، حاوی گزارش مارینگ (نماینده اندونزی)، منشی کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی، پیرامون تغییراتی است که بر روی تزه‌های مقدماتی-پیشنهادی لنین انجام گرفته است. مارینگ هنگام ارائه تغییرات کمیسیون تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی را مورد استناد قرار می‌دهد. بطوری که آنچه او بعنوان خط، صفحه و ۰۰۰ ذکر می‌کند، دقیقاً مربوط به همین سند است و با آن همخوانی دارد (۸).

۴- علی‌رغم اختلافات موجود در ترجمه‌های انگلیسی از تزه‌های مقدماتی-تصویبی (۹)، و علی‌رغم اختلاف هر یک از آن‌ها با تزه‌های مقدماتی - تصویبی به آلمانی، این ترجمه‌های انگلیسی بیشتر به یکدیگر و به همین تزه‌ها به زبان آلمانی شبیه‌اند تا هر یک از ترجمه‌های انگلیسی و آلمانی با ترجمه فرانسوی (۱۰). علاوه بر این، با توجه به گفته جین دگراس در مقدمه کتاب "انترناسیونال کمونیست" (اسناد)، مبنی بر این که:

"ترجمه‌ها [در کتاب او] از متن آلمانی گزارش‌های چهار کنگره کمیته‌رن در این دوران، انجام گرفته است، زیرا که زبان آلمانی، زبان اصلی مورد استفاده بوده است و هر جا که قابل تردید بود با متن روسی مقایسه شده است" (۶).

و همچنین همخوانی تقریبی ترجمه‌های دگراس و متن آلمانی - و مقایسه‌ای که او با متن روسی انجام داده است، با احتیالی زیاد می‌توان اسناد آلمانی مورد مراجعه ما را صحیح تر دانست.

اگر این اشارات در مورد "سند آلمانی" صحت دارد، مراجعه به اسناد انگلیسی و فرانسه و چاپ آن بعنوان "اسناد" دیگر چه ضرورتی دارد؟ برای پاسخ باین سؤال باید در نظر داشت که:

۱- قاعدتاً اصل سند مورد بحث - حداقل در شکل پیشنهادی آن - باید به زبان روسی باشد. چون می‌دانیم که لنین قبل از کنگره این نوشته را بمنظور نظر خواهی برای چند نفر منجمله استالین (۱۱) فرستاده است. با توجه به عدم آشنائی استالین به زبان‌های اروپائی (۱۲) و با توجه به جوابی که لنین به استالین داده است، باید تزه‌ها به زبان روسی وجود داشته باشد. علاوه بر آن‌ها، کار نیز هنگام اشاره باین تزه‌ها، "در شکل اصلی آن" ماخذ روسی را عنوان می‌کند (۱۳).

۲- با این حال، متن تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی لنین به زبان‌های انگلیسی و آلمانی، که در کلیات آثار لنین باین زبان‌ها یافت می‌شود، و ظاهراً از زبان روسی ترجمه شده است، با متن تزه‌های مقدماتی - تصویبی به همین زبان هـ

دارای تفاوت‌های اساسی است. این تفاوت‌های اساسی غیر از تغییراتی است که در جریان مباحث کنگره انجام یافته بود. عبارت دیگر اگر تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی در کلیات آثار لنین به زبان‌های انگلیسی و آلمانی را در نظر بگیریم و کلیه تصحیحاتی را به آن اضافه کنیم که در جریان جلسات کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی و جلسات عمومی کنگره، به روی آن‌ها انجام یافته است، حاصل کار مجدد با مصوبات انگلیسی و آلمانی متفاوت است. در حالی که اگر همین شیوه مقایسه را در مورد تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی به زبان فرانسه (در کلیات آثار لنین به فرانسه) و ترجمه تزه‌های مقدماتی - تصویبی به همین زبان بکار بندیم، متوجه برخی از تشابهات و متن‌ها از لحاظ عبارت‌بندی و ساختمان جمله‌ها خواهیم شد.

۳- اما، در تزه‌های موجود به زبان فرانسه، مسئله از یک زاویه دیگر پیچیده تر است. در متن تزه‌های مقدماتی - تصویبی به زبان فرانسه، حتی برخی از اصلاحات مهم انجام شده توسط کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی، دیده نمی‌شود (۱۴).

پرسیدنی است که آیا، ناشرین "اداره" زبان‌های خارجی مسکو و "انستیتو مارکسیسم - لنینیسم"، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، غامدانه و با نیت ویژه سیاسی باین اغتشاش دامن زده‌اند؟ پاسخ باین سؤال بسیار مشکل است. ولی با قاطعیت می‌توان گفت که بین تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی لنین و ترجمه‌ای که اکنون در کلیات آثار او وجود دارد، اختلافاتی موجود است. از این نظر طرح این مسئله و کوشش در راه پیدا کردن جواب همه‌جانبه‌ای برای آن ضروری است. بویژه آن که در نظر داشته باشیم که اشارات مکرر رویونیست‌ها به "راه رشد غیر سرمایه داری لنینی" عمدتاً با توجه به همین ترجمه‌ها از تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی لنین و مقدماتی - تصویبی کنگره دوم کمینترن عنوان می‌شود. و این اتهام که معمولاً بطور غیر کنکرت در باره تزه‌های لنین، بدون در نظر گرفتن تزه‌های "مقدماتی - تصویبی"، تزه‌های "الحاقی - تصویبی" همان کنگره عنوان می‌شود، بر هیچ سند درستی استوار نیست. عبارت دیگر، تحقیق در این باره صرفاً تاریخی نبوده و از اهمیت سیاسی ویژه‌ای نیز برخوردار است و باید آن را ادامه داد. امیدواریم که دیگران باین کار اقدام ورزند و چه بسا در این راه نکات جدی تری بدست آید. از نظر اهمیت این مطلب، علی‌رغم تشخیصی که در مورد صحت تزه‌های "آلمانی" می‌دهیم، ترجمه انگلیسی و آلمانی و فرانسه این تزه‌ها را نیز از قول اسناد کمینترن چاپ می‌کنیم تا هم غیر مستند سخن نگفته و هم به مشکلات موجود در راه یک بررسی در این زمینه اشاره کرده باشیم. اگر طرح سؤال عنوان شده در اینجا که آیا "انستیتو مارکسیسم - لنینیسم"، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی" در اسناد

و نوشته های لنین دست برده اند یا نه، جواب مثبتی پیدا کند، آیا نباید با دقت فراوان تری بکار تحقیقاتی در این مورد ادامه داد؟



البته پیش از این و در موارد مختلف، کسانی که به کارهای تحقیقاتی و یا ارائه اسناد در باره کمینترن دست زده اند، وجود اختلاف در میان ترجمه های موجود اشاره کرده اند، ولی ما جایی ندیده ایم که این اختلاف را، اختلاف اساسی ارزیابی کرده باشند بلکه بیشتر آن را مرتبط به چگونگی انجام ترجمه ها دانسته اند. فی المثل جین دگراس، در مقدمه ای که پیش از این بدان اشاره کردیم، در این باره چنین می نویسد:

” تفاوت های زیادی بین این دو [متن های آلمانی و روسی اسناد چهار کنگره اول کمینترن] موجود بود، اما هیچیک از این تفاوت ها را مهم نیافتیم” (۱۵).

و در یاد داشت مترجمین ”تزها، قطعنامه ها، بیانیه های چهار کنگره اول بین الملل سوم” می خوانیم که:

”... هر چند ما اختلافاتی بین چاپ های مختلف و بین ترجمه های زبان های مختلف یافته ایم، ولی بسیار جزئی بوده، از اهمیت خاصی برخوردار نبوده اند” (۱۶).

در حالی که واقعیت امر، چنین نیست. بویژه آن که علی رغم ادعای مترجمین انگلیسی ”تزها، قطعنامه ها... مبنی بر این که متن های ”روسی” جمع آوری شده توسط بلاکون (۱۷) را مورد استفاده قرار داده اند و علی رغم ادعای آنان مبنی بر این که ”باقی مانده قطعنامه هائی” (۱۶) که بلاکون در مجموعه روسی اسناد کمینترن جمع آوری نکرده با ”مغص در کتاب خانه های متعدد در بریتانیا و خارج از آن” گرد آورده اند، معذانه تنها به تزهای الحاقی - تصویبی (روسی) - که در آن تاریخ متن انگلیسی آن وجود داشت - اشاره ای نمی کنند، بلکه تزهای مقدماتی لنین را فقط در شکل پیشنهادی آن عینا از مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی منتشر می کنند (۱۸). ولی در باره مفاد تغییرات این تزها، سکوت می کنند. و این در صورتی است که متن انگلیسی تزهای تصویبی (مقدماتی و الحاقی) را می توانستند از موزه کتابخانه بریتانیا تحت عنوان THE SECOND CONGRESS OF THE COMMUNIST INTERNATIONAL, REPORT ON PROCEEDINGS, MOSCOW, 1920.

پیدا کنند.

توضیحات فوق در مورد تزه‌های مقدّماتی لنین را خلاصه می‌کنیم:

- ۱- اصل سند تزه‌های مقدّماتی - پیشنهادی به زبان روسی است .
- ۲- بین ترجمه تزه‌های مقدّماتی - پیشنهادی لنین منتشره توسط کمینترن به هنگام برگزاری کنگره دوم (به زبان آلمانی) و ترجمه‌های این تزه‌ها به زبان‌های اروپائیی توسط "اداره زبان‌های خارجی مسکو"، اختلافاتی وجود دارد .
- ۳- بنظر ما تزه‌های مقدّماتی - تصویری در پروتکل آلمانی صحیح تر بوده از این جهت آن را انتخاب کرده ایم .

ب- تزه‌های الحاقی

تزه‌های "الحاقی" توسط کمونیست‌های هندی م.ن. روی (۱۹) به کنگره پیشنهاد شد (که از این به بعد از آن‌ها بعنوان تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" نام می‌بریم) و با تغییرات نسبتاً مهمی به تصویب کنگره رسیدند (که از این پس تحت عنوان تزه‌های "الحاقی - تصویری" از آن‌ها یاد می‌کنیم) .

بدلیل عدم انتشار متن کامل تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" تا سال ۱۹۷۱، بررسی مقایسه‌ای بین تزه‌های پیشنهادی و تزه‌های تصویری، بسیار پیچیده بود . علاوه بر آن در کنگره فقط تزه‌های "الحاقی - تصویری" توسط روی خوانده می‌شود و در مدارک کنگره دوم سخنی درباره محتویات تغییرات و تصحیحاتی که در تزه‌های او بعمل آمده به میان آورده نشده است . ما تنها از طریق گزارش لنین از کمیسیون متوجه می‌شویم که در تزه‌های "پیشنهادی" روی نیز "پاره‌ای اصطلاحات" صورت گرفته است (۲۰) و همچنین روی بعد از قرائت تزه‌های "تصویبی" متذکر می‌شود: "پاره‌ای تغییرات که توسط کمیسیون در تزه‌های من صورت گرفته مورد قبول من بوده اند" (۲۱) .

روی سال‌ها بعد به هنگام تحریر خاطراتش در مورد این "تغییرات" مهم همچنان سکوت می‌کند و با چند جمله از کنار این مسئله می‌گذرد :

"من پیش‌نویس تزه‌های الحاقی درباره مسئله ملی و مستعمراتی را فقط در دو نسخه تایپ شده تهیه کردم . یکی از این نسخه‌ها را هنگامی که روز بعد لنین را ملاقات کردم شخصاً به او دادم . او سند را با اشتیاق فراوان خواند و چند تغییر لفظی (Verbal) را پیشنهاد کرد که من از روی میل پذیرفتم" (۲۲) .

با این وجود خود روی هیچگاه در مورد ماهیت این "چند تغییر لفظی" سخنی عنوان نمی‌کند و بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید مسئله نه بر سر "چند تغییر لفظی" بلکه تغییراتی مهم است . در سال ۱۹۶۷، قبل از انتشار متن کامل تزه‌های

"الحاقی - پیشنهادی" (در سال ۱۹۷۱)، مقاله‌ای از ا. رژنیکوف منتشر می‌گردد که در آن به بخش‌هایی از این تزه‌ها استناد می‌شود (۲۳). گرچه انتظار می‌رفت که این مقاله بتواند به بحث‌های موجود درباره این مسئله جهت بخشد، معذالک تعبیرات انحرافی و گوناگون همچنان ادامه پیدا می‌کند، چنان که برخی از "مورخان" همانند "رئیس‌نیا" که از منابع تاریخ‌نگاری توده‌ای تغذیه می‌کنند اساساً معتقدند که تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی به علت:

"برداشت‌های یکسوگرایانه‌ی ضد مارکسیستی و ماجراجویانه‌ی مردم‌دو شمرده‌شد (۲۴). اصولاً مورخان شوروی و "تاریخ‌نویسانی" که وابسته به احزاب طرفدار این کشور می‌باشند سعی کرده‌اند که با برجسب "چپ‌گرایی"، نظریات روی را از تزه‌های لنین متمایز نمایند. و علت این امر تا حد زیادی روشن می‌گردد وقتی بدانیم که روی در سال ۱۹۲۹ از کمیترین اخراج می‌شود. ولی نه بعنوان یک "چپ‌گرا" بلکه این بار بعنوان یک "عنصر دست‌راستی" و "طرفدار بوخارین"!

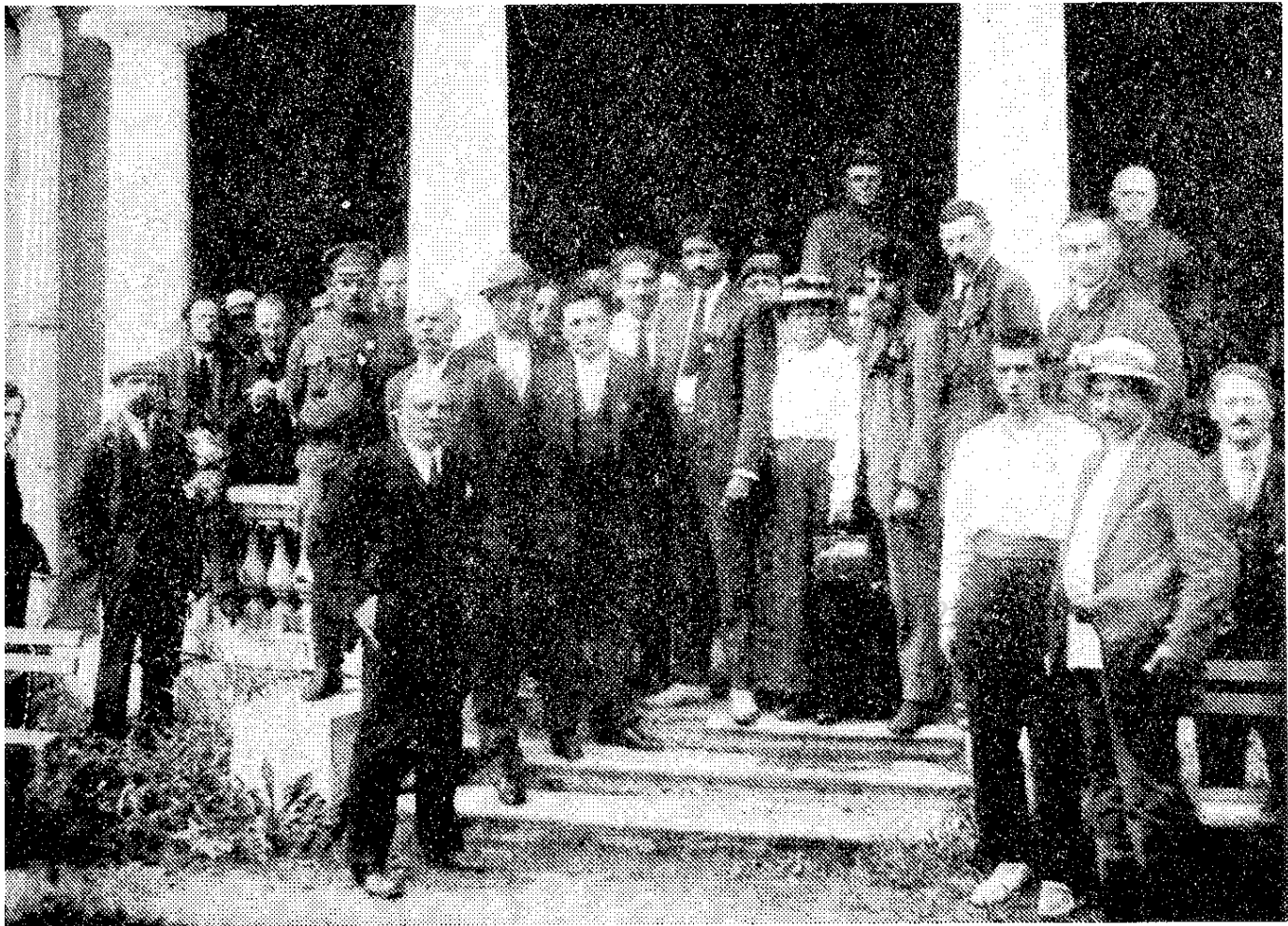
این را نیز باید در نظر داشت که غنی‌ترین منبع اسناد کمیترین در شوروی وجود دارد. لاجرم هر کسی که خواهان مطالعه و تحقیق همه‌جانبه در زمینه کمیترین باشد باید از این منابع استفاده کند، و آنچه به جرأت می‌توان گفت این است که تا به امروز فقط قسمت ناچیزی از کل مدارک و اسناد مربوط به کمیترین انتشار یافته است و قسمت اعظم آن‌ها همچنان در آرشیوهای روسیه شوروی محبوس‌اند. خلاصه این که از یک طرف تحلیل‌های مورخین رسمی شوروی و طرفداران شان مغرضانه‌اند، از طرف دیگر اسنادی که از آرشیوهای روسیه شوروی انتشار یافته‌اند - و چنان که در مورد تزه‌های لنین دیده‌ایم خالی از ایراد و اشکال نیست - منابع اصلی مطالعاتی در مورد کمیترین را تشکیل می‌دهند و در نتیجه، تشخیص سره از ناسره در این راه دشواری‌های خود را دارد. هیچ مورخ و محقق جدی را سراغ نتوان گرفت که در باره کمیترین کاری عرضه کرده، مستقیم یا غیر مستقیم از منابع منتشره توسط شوروی استفاده نکرده باشد. با علم باین مشکلات است که دنبال کردن مسیر مباحث متخصصین مختلف در این باره خالی از فایده نخواهد بود.

در بررسی تزه‌های روی ما با دو نمونه مهم تحقیقات مواجه‌ایم. نمونه اول تحقیقات شوروی شناسان و محققان امور کمیترین تا سال ۱۹۶۷ است و نمونه دوم تحقیقات مورخان و محققان بعد از این سال‌ها. همان‌طور که گفته شد سال ۱۹۶۷ از این نظر حائز اهمیت است که برای اولین بار مقاله‌ای از الف. ب. رژنیکوف موسوم به "لنین در زمینه جنبش آزاد بیخشم ملی" در نشریه "کمونیزم" ارگان شورویک حـزب کمونیست شوروی برمی‌خوریم که به بخش‌هایی از اصل تزه‌های "پیشنهادی" روی استناد

می‌کند (۲۳) اختلافاتی که او بین ترزها در شکل "تصویبی" و "پیشنهادی" آن می‌بیند، و آنچه قبل از او توسط مورخان و محققان دیگر بیان شده بود تفاوت دارند.

یکی از مهم‌ترین محققانی که درباره این مسئله (قبل از سال ۱۹۶۷) به اظهار نظر پرداخته، ای‌اچ‌اوست. توجه به تحقیقات ای‌اچ‌اوست در کتاب معروف انقلاب بلشویکی از این نظر ضروری است که نتایج بدست آمده توسط وی پایه و اساس بسیاری از تحقیقات دیگر در این زمینه را فراهم کرده است.

ای‌اچ‌اوست با توجه باین مسئله که ترزهای روی به زبان انگلیسی تهیه و تصحیح شده‌اند (۲۵) متذکر می‌گردد که در ترجمه آلمانی اسناد کنگره دوم کمینترن کسه



کنگره دوم:

لنین و روی (وسط عکس) همراه عده‌ای از نمایندگان

توسط خود کمینترن انتشار یافته، هنگام ترجمه ترزهای "الحاقی-تصویبی" اشتباهاتی، که مفهوم ترزها را تغییر می‌دهد، راه یافته است (۲۶).

او همچنین متذکر می‌گردد که تمام ترجمه‌های روسی اسناد کمینترن تا قبل از سال ۱۹۳۴، از آنجا که ماخذهای خود را نه متن انگلیسی ترزهای "الحاقی-تصویبی"،

بلکه ترجمه اشتباه آلمانی آن قرار داده بودند ، همان اشتباهات ، ترجمه آلمانی را تکرار کرده اند (۲۷) . فقط ۱۴ سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۴ (۲۸) است که ترجمه صحیح روسی تزه‌ای "الحاقی - تصویبی" منتشر می‌شود (۲۹) . و بی‌سره سردرگمی‌ها در باره این که کدام یک از اسناد موجود را باید تزه‌ای "الحاقی - تصویبی" کمینتر دانست ظاهراً خاتمه می‌دهد (۳۰) . اما همین مسئله در کنار عدم انتشار تزه‌ای "الحاقی - پیشنهادی" خود منجر به اشتباه عمده دیگری می‌شود . بویژه آن که در نظر داشته باشیم که "اشتباه" مترجمین آلمانی تزه‌ای "الحاقی - تصویبی" صرفاً یک اشتباه تکنیکی نیست . در این باره کمی توضیح می‌دهیم :

گفتیم که روی تزه‌ای "الحاقی - پیشنهادی" خود را ابتدا به لنین و سپس به کمیسیون بررسی مسئله ملی و مستعمراتی ارائه داد و کمیسیون با اصلاحاتی آنرا تصویب کرد . نظرات روی در بحث‌های کمیسیون و همچنین نوشته‌های او قبل و بعد از کنگره نشان از اختلاف نظر او با لنین در مورد مشخص یعنی : نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک در انقلاب و اهمیت شرق در روند انقلاب جهانی دارد . با در نظر داشتن این مسائل اگر به ترجمه آلمانی تزه‌ای "الحاقی - تصویبی" مراجعه کنیم متوجه خواهیم شد که این ترجمه با نظرات ارائه شده از جانب روی در تزه‌ای "الحاقی - پیشنهادی" بیشتر در انطباق است تا در شکل تصویبی آن . از این رو بسیاری از مورخان و محققان دچار این اشتباه شده‌اند که ترجمه آلمانی تزه‌ای "الحاقی - تصویبی" را بجای تزه‌ای "الحاقی - پیشنهادی" و متن انگلیسی همان تزه‌ها را بعنوان تزه‌ای "الحاقی - تصویبی" تلقی کنند . همین تلقی نادرست باعث می‌شود که فی المثل محققان چون ای . اچ . کار علی رغم آگاهی‌های بسیار اشتباه در وجود این ترجمه‌ها و علی‌رغم اشاره‌اش باین مطلب که تزه‌ای روی بی‌سره زبان انگلیسی تهیه و تصحیح شده‌اند (۲۵) ، هنگام انجام مقایسه بین تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی و نظرات دیگران ، ترجمه روسی این تزه‌ها را - که از همان ترجمه اشتباه آلمانی به روسی انجام گرفته است - مورد استناد قرار می‌دهد . البته او احتیاط لازم را رعایت کرده ، می‌گوید :

"ظاهراً تنها چاپی که [نظرات روی را] در شکل اصلی (Original) آن

ارائه می‌دهد" (۳۱) .

بطور خلاصه ، از یکطرف عدم انتشار متن اصلی (انگلیسی) تزه‌ای "الحاقی - پیشنهادی" روی بیش از پنجاه سال بعد از نگارش این تزه‌ها (۱۹۲۰-۱۹۲۱) ، و از طرف دیگر شباهت فراوان ترجمه آلمانی تزه‌ای "الحاقی - تصویبی" با نظریات روی در شکل اولیه‌اش سبب شده‌اند که بعد از انتشار ترجمه‌های صحیح از متن اصلی انگلیسی تزه‌ها در سال

۱۹۳۴، این شبهه دامن زده شود که آنچه پیش از این در زبان های آلمانی و روسی بعنوان "الحاقی - تصویبی" شناخته میشدند در حقیقت همان تزه های پیشنهادی روی می باشند. منتهی مدت ها آنچه که نیز بعنوان مقایسه تطبیقی بین تزه های "الحاقی - پیشنهادی" و "الحاقی - تصویبی" انجام می گرفت در حقیقت چیزی جز مقایسه ترجمه اشتباه يك متن با خود آن متن نبود. و این اشتباه چنان که دیدیم گریبانگیر محققى چون اچ. کار نیز می شود.

کتاب انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت و بعد از آن نویسندگان دیگری چون ه. کارردانکوس واس. شرم نیز در کتاب "مارکسیسم و آسیا" (سال ۱۹۶۴) بر پایه تحقیقات ای. اچ. کار همان برداشت نادرست را تکرار کردند. و با تصور غلط این مطلب که ترجمه های نادرست آلمانی و روسی تزه های که تا سال ۱۹۳۴ بعنوان تزه های "الحاقی - تصویبی" شمرده می شد، در حقیقت همان تزه های پیشنهادی روی است، به مقایسه ای تطبیقی بین این ترجمه ها و متن اصلی انگلیسی دست زده اند (۳۲). حتی در سال ۱۹۶۹ ف. کلودین با استناد به تحقیقات نویسندگان "مارکسیسم و آسیا" همان اختلافات را بازگو می کند و از مقاله ای که در سال ۱۹۶۷ تحریر شده است (همچنان که پیش از این یاد کردیم برای اولین بار به تزه های اصلی "الحاقی - پیشنهادی" روی اشاره می کند) سخنی به میان نمی آورد (۳۳).

این نویسندگان (کار، کارردانکوس و...) هیچگاه دلیل قانع کننده ای ارائه نداده اند که چرا ترجمه های آلمانی که در سال ۱۹۲۱ بعنوان تزه های "تصویبی" انتشار یافته همان تزه های "پیشنهادی" روی بوده است. تنها دلیلی که می توان از بررسی های آنان استنباط کرد این است که ترجمه آلمانی تزه ها بسیار شبیه به نظرات روی است. ولی این امر به هیچ وجه نمی تواند بعنوان دلیل عرضه شود و چنانچه مشاهده خواهیم کرد حتی همین فرض هم نادرست است زیرا اولاً تزه های "الحاقی - پیشنهادی" روی که بعدها بدست آمد در انطباق کامل با این ترجمه آلمانی نیست. ثانياً فقط ما با يك ترجمه آلمانی مواجه نیستیم. با ترجمه دیگری به زبان آلمانی که يك سال قبل از انتشار تزه های آلمانی مورد استناد این محققان (یعنی در سال ۱۹۲۰) منتشر شده است دست یافته ایم که با ترجمه منتشره در سال ۱۹۲۱ مطابقت کامل ندارد (۳۴). این نشان می دهد که نه تنها در سال ۱۹۴۳ و روشن شدن اشتباه در ترجمه بلکه حتی قبل از آن نیز می بایست بر ترجمه های آلمانی تزه های "الحاقی - تصویبی" شک کرد.

بطور کلی باید گفت که تحقیقات مورخان تا سال ۱۹۶۷ در جهت ارائه تزه های

"پیشنهادی" روی به نتیجه مطلوب نرسید . برای دسترسی باین ترها باید به تحقیقات نویسندگان ، بعد از این تاریخ رجوع کرد .



بعد از سال ۱۹۶۷ ، آثار دیگری ، انتشار یافته اند . از جمله می توان به دو نمونه مهم اشاره کرد .

اولی کتاب "لنین و کمینترن" که توسط دو نویسنده غیر کمونیست ، ب . لازبیچ و م . م . دراشکویچ نوشته شده است . این کتاب در سال ۱۹۷۲ انتشار یافت . است (۳۵) . دومی کتاب "اسناد تاریخی حزب کمونیست هند وستان" که در سال ۱۹۷۱ توسط اد هیگاری یکی از شورسین های حزب کمونیست هند وستان جمع آوری شده است (۳۶) . نویسندگان این دو کتاب تحقیقات خود را بر پایه مقاله رزنیکوف قرار داده اند و در مورد اختلافات موجود بین ترهای "الحاقی - پیشنهادی" و "الحاقی - تصویبی" به نتیجه ای مشابه میرسند (۳۷) . کتاب اد هیگاری حاوی اسناد کاملی است . از جمله سند جالبی که در این کتاب بچشم می خورد متن اصلی ترهای "پیشنهادی" روی در شکل اولیه آن است . این سند ، بنا به گفته اد هیگاری توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در اختیار او گذاشته شده است (۳۸) . بدین ترتیب ۵۱ سال بعد از انتشار ترهای "تصویبی" روی حزب کمونیست شوروی اجازه انتشار متن "پیشنهادی" این ترها را می دهد و پرده ابهامی که بر ترهای روی سایه افکنده بود تا حدی کنار می رود . می گوئیم تا حدی زیرا هنوز برخی مسائل بسی جواب مانده اند . علاوه بر این چرا در تمام این مدت علی رغم پلمیک های بسیار در مورد ترهای روی ، شوروی این اسناد را مخفی نگاه داشته بود ؟ چرا این اسناد مدت ها بعد از مرگ روی انتشار می یابند ؟ چرا خود روی هیچگاه ترهای "الحاقی - پیشنهادی" خود را منتشر نمی کند ؟ و . . .



روی در سال ۱۹۱۹ ، یعنی فقط يك سال قبل از کنگره دوم ، در مکزیک بعد از آشنائی با برودین - یکی از بلشویک های قدیمی و بعد ها نماینده کمینترن در چین - کمونیست می شود . همان نظوری که قبلا دیده ایم ، قبل از برگزاری کنگره دوم به آلمان می رود و از آنجا راهی روسیه می گردد . در روسیه با ترهای لنین در مورد مسئله ملی و مستعمراتی آشنا میشود و در جریان بحث های "خصوصی" که بین او و لنین انجام می گیرد ، لنین به وی پیشنهاد می کند که نظراتش را به رشته تحریر در آورد (۳۹) . قبل از بحث در کمیسیون ، لنین ترهای "پیشنهادی" او را مطالعه می کند (۴۲) و بنظر

ما در آن ها ، نه چند تغییر لفظی بلکه تغییرات مهمی وارد می‌آورد . بالاخره کنگره با در نظر گرفتن این تغییرات و تصحیحات کمیسیون آن ها را در شکل " تزه‌های الحاقی " به تصویب می‌رساند .

تزه‌های " مقدماتی " لنین و تزه‌های " الحاقی " روی و همچنین بحث های کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی حاوی مطالب و نظرات مهمی در باره نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک در انقلاب ، گذار از مرحله تکامل سرمایه داری ، شکل شورائی و اهمیت شرق در روند انقلاب جهانی اند .

در پاره ای از این موارد ، بین لنین و دیگر نمایندگان کمیسیون ، بخصوص روی ، اختلافاتی وجود دارد که برخی از آنان از اهمیت خاصی برخوردارند ، که در فصل های بعدی همین نوشته به آن ها خواهیم پرداخت .



ولی آیا بین تزه‌های " مقدماتی - تصویبی " و " الحاقی - تصویبی " که بعد از تبادل نظرات نمایندگان از تصویب کمیسیون و کنگره گذشت و بصورت تزه‌های کمینترن در آمد ، تفاوت های اساسی وجود دارد ؟ اولیا نفسکی در این باره چنین اظهار نظر می‌کند :

" شاید دلیل وجود بقایای " چپ روی " در تزه‌های روی در دومین کنگره کمینترن حتی پس از آن که لنین آن را تدوین کرد ، این بود که لنین اعتقاد داشت تحمل و بردباری از طریق کار توضیحی و برخی اغماض ها برای تعلیم کمونیست های جوان ضرورت دارد . اما فقط در مورد امور کم اهمیت می‌شود اغماض کرد . تزه‌های روی پس از این که به تصویب کنگره می‌رسید ، در حقیقت حکم تصمیم انترناسیونال کمونیستی را پیدا می‌کرد و به رهنمود و رهنمون آن تبدیل می‌شد " (۴۰) .

از این اظهار نظر علمی آقای اولیا نفسکی که در حقیقت مدعی است که " لنین و دیگر اعضای " دومین کنگره کمینترن " برای تعلیم کمونیست های جوان اغماض کرده و نتیجتاً رهنمود " چپ روانه " صادر کرده اند که بگذریم ، لنین در گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی می‌گوید :

" کمیسیون با اتفاق آراء هر دو تزه‌های مقدماتی و الحاقی - بشکل تصحیح شده - را پذیرفته است . بدینسان ما در تمام مسائل اصلی به توافق کامل رسیدیم " (۴۱) .
اما علی رغم توضیح لنین ، پرسش فوق هنوز بجای خود باقی است ؟ چنان که در همین نوشته خواهیم دید ، محققان روسی برای اثبات وجود اختلافی نظیر در تزه‌های فوق الذکر ، حتی در اسنادی که در معتبر بودن آن ها شکی نیست ، دست

می‌برند. اما صرف نظر از تحریف‌ها نشان آنچه که این محققان "اختلاف" می‌نامند، چیزی جز تاکید‌های متفاوت برجسته‌های مختلف یک پدیده نیست. تفاوت‌هایی که اشاره به آن‌ها ضروری است. فراموش نباید کرد که کمینترن، در مقطع مورد بحث، مسائل مهمی چون وظائف انقلاب در شرق را در دستور کار خود داشت. از آنجا که درجه تکامل اقتصادی و اجتماعی کشورهای شرق و سطح مبارزات مردم این جوامع یکسان نبود، لاجرم تشکیلات بین‌المللی که خواهان ارائه تئرها و رهنمود‌هایی عمومی برای جنبش‌های این جوامع بود می‌بایست - آن فرق‌ها و عدم یکسانی‌ها را مورد توجه قرار می‌داد. مضافاً در گزارشی که پیش از این از قول لنین نقل کرده ایم بوضوح آمده: "در تمام مسائل اصلی به توافق کامل رسیده ایم". عبارت دیگر، توافق بر روی مسائل غیر اصلی و جزئی جایز و محتمل است. و این مسئله البته تصادفی نیست. توضیحات بعدی او زمینه‌های مادی این "تفاوت‌ها" را روشن می‌کند. لنین در اولین قسمت از توضیح ایده‌های اساسی خود به "تقسیم جهان" به "ستم‌دیده" و "ستم‌گر" می‌پردازد و متذکر می‌شود که "حدود هفتاد درصد از جمعیت جهان، متعلق به ملت‌های ستم‌دیده - بعنوان مثال ایران، ترکیه، چین و غیره - است که یا در حالت وابستگی استثنائی مستقیم، یا نیمه مستعمره بسر می‌برند" (۴۲). او سپس در ادامه سخنانش به تئرها و روی اشاره می‌کند و درباره تئرها "رفیق روی" می‌گوید:

"[این تئرها] اساساً از زاویه شرایط هندوستان و دیگر کشورهای بزرگ تحت ستم انگلستان شکل گرفته‌اند، اهمیت زیاد این تئرها برای ما در همین امر نهفته است" (۴۳).



بنظر مورخان روسی باز گردیم:

اینان سعی کرده‌اند با تحریف اسناد و جابجا کردن نقل قول‌های متن اسناد، نظرات روی را دیگرگونه جلوه داده که البته این کار را فقط در مورد روی نکرده بلکه به نقطه نظرات لنین نیز تعمیم داده‌اند. بعد از انتشار مقاله رژنیکوف در سال ۱۹۶۲ تا به امروز ما با "تحقیقات" جدیدی از مورخین رسمی شوروی از جمله اولیا نفسکی، پرستیس و غیره مواجه ایم. نمونه این تحقیقات در کتاب‌های مختلف به زبان روسی و بخصوص سه جلد از این آثار که به انگلیسی ترجمه شده، دیده می‌شوند (۴۴). این سه جلد حاوی مقالات متعددی در مورد مسائل شرق و کمینترن است که توسط این مورخین نوشته شده‌اند. جلد اول آن به فارسی انتشار یافته است (۴۵). متأسفانه این کتاب‌ها، آثار مستندی نیستند و نویسندگان

آن ها در اغلب موارد با استناد به نقل قول های کوتاه در اینجا و آنجا و چسباندن آن ها به هم و با ارائه تحلیل های نادرست ، صادقانه مسئله را مورد بررسی قرار نداده اند . رسیدگی به تك تك این موارد از حوصله این مقاله خارج است . در اینجا فقط به یکی از " کشفیات " جدید این مورخین در مورد ماده هفتم تزه های " الحاقی - تصویری " اشاره می کنیم . جمله مورد جدل مورخین شوروی چنین است :

" ولی نخستین و لازمترین وظیفه ، تشکیل احزاب کمونیست است که دهقانان و کارگران را سازمان دهد و آنان را در جهت انقلاب و استقرار جمهوری شورائی هدایت کند " (۴۶) .

رژنیکوف در این مورد می نویسد :

" مطالعه صورت جلسات کنگره بویژه متن بایگانی شده انگلیسی قطعنامه ها در باره مسائل ملی و مستعمراتی این فرض را بوجود آورده است که اشتباهی در هفتمین تز [" الحاقی - تصویری "] بصورت انتشار یافته آن وجود داشت . در حقیقت این تز می گوید که " نخستین و لازمترین وظیفه تشکیل سازمان غیر حزبی دهقانان و کارگران است " (۴۷) .

وی در تائید اعتبار متنی که در این " کشف " جدید مورد استفاده قرار داده می گوید : " این متن رسماً توسط انستیتو مارکسیسم - لنینیسم تحت نظر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی انتشار یافت (نگاه کنید به و ۱۰ لنین و انترناسیونال کمونیستی ، ص ۲۰۴ [به روسی]) . از آنجا که صحت متن مزبور توسط سندی از آرشیوها و موافقت کامل با رهنمود های اساسی لنین ، و همچنین بر اثر عدم توافق کامل این رهنمود ها با متن قبلی [که در اسناد منتشره وجود داشت] تائید شده است ، دلیلی وجود ندارد که این سندیت از طریق مراجعه به " اشتباه خوانی " قبلی مورد سؤال قرار گیرد " (۴۸) .

بدین ترتیب مورخین رسمی شوروی معتقدند که در ماده هفتم تزه های " الحاقی - تصویری " در حقیقت " نخستین و لازمترین وظیفه تشکیل احزاب کمونیست " نبوده بلکه " تشکیل سازمان غیر حزبی " بوده است . رژنیکوف اندیشه " تشکیل احزاب کمونیست " در شرق را بعنوان " نخستین و لازمترین وظیفه " ، چپ روی دانسته و حتی ، خواسته است با انتساب آن به نظرات روی گامی دیگر در جهت اثبات " چپ روی " روی بردارد (۴۹) . در حالی که حقیقت جز این است . زیرا جمله مورد جدل مورخین رسمی شوروی اساساً در تزه های " پیشنهادی " روی غایب است و فقط به هنگام تصویب توسط کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی برای تکمیل تزه ها به

آن اضافه می‌شود. در نتیجه آن را باید بعنوان نظر اصلاحی کمیسیون ولنین بر ترزهای "الحاقی - پیشنهادی" روی دانست و نه اندیشه‌ای که از آغاز متعلق به روی بوده است. از طرف دیگر مورخین شوروی "کشف" مزبور در سال ۱۹۷۰ - یعنی ۵۰ سال بعد از تحریر ترزا - را به دو دلیل عمده موثق می‌دانند:

الف - کشف "سند جدیدی" از "آرشیوهای" شوروی (به زبان انگلیسی)،
ب - "توافق کامل" سند فوق با نظرات و رهنمودهای ولنین، بویژه سخنرانی او در کنگره دوم کمینترن در ۲۶ ژوئیه.

در مورد دلیل اول باید گفت که سندیت متن جدید ماده هفتم بدلائل زیر معتبر نیست:

اولا - باین دلیل ساده که متن "الحاقی - پیشنهادی" روی و متن "الحاقی - تصویبی" هر دو به زبان انگلیسی به نگارش درآمده بود. با توجه باین امر، با توجه به انگلیسی زبان بودن روی و آشنائی و تسلط ولنین به زبان انگلیسی - تصحیحات انجام شده از جانب ولنین، نشان از تسلط عمیق وی در این زبان دارد (به ضمیمه شماره ۲ مراجعه کنید) - و با توجه به عضویت روزنامه نگار معروف امریکائی جان ریچارد و دیگر نمایندگان انگلیسی زبان چون گوالچ، رامسی، کونولی و روی در "کمیسیون مسئله ملی و مستعمراتی"، دلیلی وجود ندارد که هنگام نگارش این متن در کمیسیون مزبور اشتباهی رخ داده باشد. بویژه آن که متن بعد از تصویب توسط روی به زبان انگلیسی در جلسه قرائت شده (۵۰).

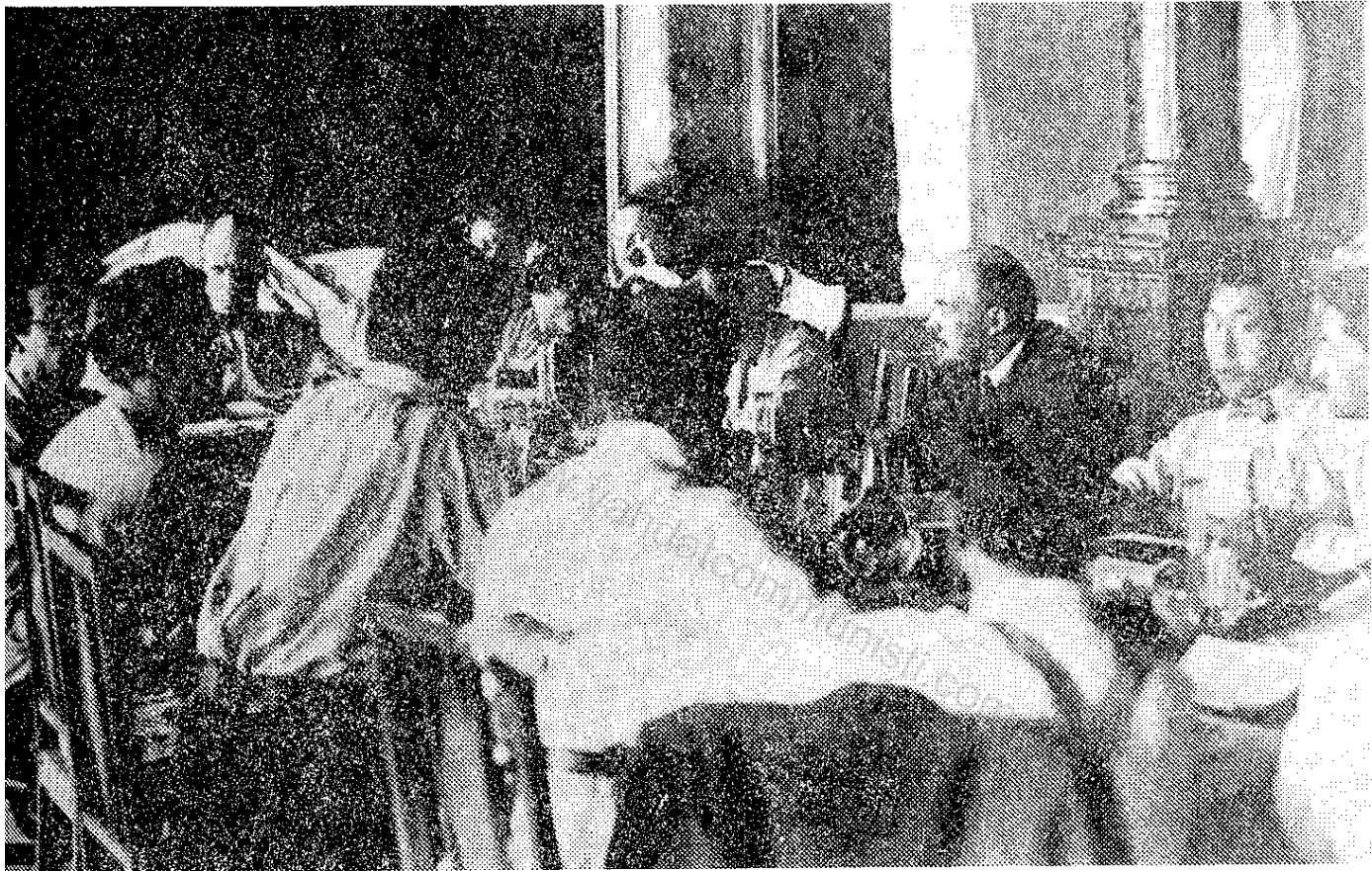
ثانیا - متن های مختلف انگلیسی منتشره، همگی با یکدیگر خوانائی دارند. ثالثا - حتی اگر بخواهیم به سیاق "پروفیسور" رژنیکوف بجای پرداختن به سند اصلی به "ترجمه هائی" که پیش از این غلط بودن آنها را نشان داده ایم، مراجعه کنیم، باز هم استدلالی در اثبات این ادعا نخواهیم یافت:

در ترجمه فرانسه: "تشکیل احزاب کمونیست" (۵۱)، در یک ترجمه آلمانی: "سازمان های کمونیست" (۵۲) و در ترجمه آلمانی دیگر: "سازمان های غیر کمونیست" (۵۳) آمده که هیچیک اصطلاح دلخواه آقای رژنیکوف را در بر ندارد. رابعا - آقای رژنیکوف، نه تنها چنان که در زیرنویس ۵۰ متذکر شدیم، مجبور به تحریف متن می‌گردد، بلکه حتی در تناقض با خود صحبت کرده و می‌گوید: "گزارش تصحیح شده روسی جلسه کنگره می‌گوید تشکیل "احزاب غیر کمونیست" (۵۴).

واز "احزاب غیر کمونیست"، همان "سازمان های غیر حزبی" را مستقار می‌کنند. گوئی به نظر ایشان تشکیل "سازمان های غیر حزبی" و تشکیل "احزاب غیر کمونیست"

يك معنى را می دهند .

” سازمان های غیر حزبی ” - گذشته از ابهام خود این اصطلاح - می توانند شامل شوراها ، اتحادیه ها ، کمیته ها و غیره باشد . در حالی که ” احزاب غیر کمونیست ” دارای معنایی کاملا متفاوت و مشخص است . اصولا اعتقاد باین که کمینترن در تزه های الحاقی چنین رهنمودی را به کمونیست ها بدهد که ” نخستین و لازمترین وظیفه احزاب غیر کمونیست دهقانان و کارگران است که آن ها را در جهت انقلاب و استقرار جمهوری شوراها هدایت کند ” بیشتر به يك شوخی



یکی از کمیسیون های کنگره دوم

شبهت دارد . رژنیکوف حتی باین دو اصطلاح یعنی ” سازمان های غیر حزبی ” و ” احزاب غیر کمونیست ” بسنده نکرده و چند خط پائین تر و این بار ظاهرا از قول لنین از اصطلاح ” سازمان های غیر کمونیست ” (در گیومه) صحبت می کند (۵۵) . گوئی خود او نیز متوجه شده که اصطلاح ” احزاب غیر کمونیست ” تا چه حد غیر معقول بوده ، در نتیجه بجای ” احزاب ” از ” سازمان ها ” که مفهوم وسیع تری دارد نام می برد . با این وجود حتی این اصطلاحات ، یعنی ” سازمان های غیر حزبی ” یا ” سازمان های غیر کمونیست ” نیز نمی توانند در مضمون و محتوای ماده هفتم تزه های

الحاقی بگنجد . عبارت دیگر حتی اگر " سازمان های غیر حزبی " بتوانند دهقانان و کارگران را سازماندهی کنند به هیچ وجه نمیتوانند به تنهایی آنها را در " جهت انقلاب و استقرار جمهوری شوراها هدایت کنند " . روشن است که شکل های کمونیستی هستند که بعنوان پیشاهنگان طبقه کارگر میتوانند و باید دهقانان و کارگران را با سازماندهی حزبی و شورائی در جهت این هدف هدایت کنند . به هر حال رژنیکوف آنقدر ساده و آوازه های " سازمان ها " ، " سازمان " ، " احزاب " ، " غیر کمونیست " و " غیر حزبی " را پس و پیش می کند که گویی همه معنای مشابهی دارند و بالاخره هم برای خواننده روشن نمی کند که در متن صحیح چه اصطلاحی را باید در نظر گرفت : " سازمان های غیر حزبی " ، " سازمان غیر حزبی " ، " احزاب غیر کمونیست " ، " سازمان های غیر کمونیست " و یا ... ؟

بدیهی است که این نحوه بررسی اسناد نمیتواند اعتماد خواننده را جلب کند . در مورد دلیل دوم یعنی " توافق کامل " این متن جدید با نظرات لنین ، رژنیکوف مدعی است که لنین کوچکترین شکی در باره لزوم سازماندهی احزاب کمونیست در شرق نداشته ولی مخالف تشکیل این احزاب به زور و در شرایطی بوده است که شرایط عینی و ذهنی آن هنوز آماده نیست (۵۶) . رژنیکوف اضافه می کند :

" مطلقاً روشن است که لنین در ۱۹۲۰ نمی توانست این تصور ذهنی Notion را پیشنهاد و نائید کند که ایجاد احزاب کمونیست در شرق ستم دیده (و نه در کشورهای خاص بلکه بطور اعم در شرق) وظیفه اولیه در آن زمان بود " (۵۷) .

وی ادامه می دهد :

" لنین معتقد بود در آن زمان فوری ترین وظیفه کمونیست های شرق ، فعالیت شان در سازمان های توده ای وسیع مردم زحمتکش است " (۵۸) .

رجزنیکوف همچنین می نویسد :

" کافی است که ترهفتم را آنطوری که واقعاً بوده ، با نکاتی که از جانب لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه ارائه شده ، مقایسه کرد تا معلوم شود که آنها با هم توافق کامل دارند . لنین و کمینترن ایجاد سازمان های انقلابی توده ای مردم زحمتکش ، " سازمان های غیر حزبی " را که راهی جهت اعمال " اندیشه سازمان شورائی " در شرایط ماقبل سرمایه داری است بعنوان نخستین و لازمترین وظیفه که در مقابل کمونیست ها در فعالیت شان با توده های ملت های تحت ستم است ، در نظر می گرفتند " (۵۹) .

نتیجه بررسی شوریک - سیاسی آکادمیسین رژنیکوف ، نیز دست کم از بررسی های

اسناد او ندارد . آنچه را که وی عنوان می‌کند ، در حقیقت این است که کمیته — سر — معتقد بوده " نخستین و لازمترین وظیفه " در مقابل کمونیست ها در " کشورهای شرق " نه ایجاد " احزاب کمونیست " ، بلکه ، تشکیل " سازمان های غیر حزبی " ، " سازمان غیر حزبی " و یا حتی " سازمان های غیر کمونیستی " است .

پروفسور اولیانفسکی در راه " اثبات " این مسئله ، گامی جلوتر می‌نهد ، او — سه تنها اصطلاح " سازمان های غیر حزبی " را که تا کنون از آن بعنوان عبارت " تصحیح شده " هفتمین تز " الحاقی — تصویبی " نام برده می‌شد به گزارش ۲۶ ژوئیه لنین — منتسب می‌کند ، بلکه حتی در يك جمله بی ربط ، مدعی می‌گردد که :

" وی [لنین] همچنین نشان داد که کشورهای عقب مانده با ایجاد نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان های انقلابی توده ای (" غیر حزبی ") می‌توانند " با طی کردن مدارج معینی از رشد " به کمونیسم برسند و ایمن که تشکیل " گردان مستقل رزمندگان و سازمان های حزبی " شرط چینی — رشدی است " (۶۰) .

این " استدلال " ها در ادامه ، آنچه پیش از این عنوان کرده اند ، از آن " دانشمندان " است که بقول پروفسور :

" در مدرسه های گوناگون پژوهشی مسکو کار می‌کنند و از جانب انستیتوی جنبش بین المللی کارگری آکادمی علوم اتحاد شوروی دعوت شدند تا بطور گروهی به بررسی مسئله علمی و سیاسی بحث انگیز و عمده نقش کمینترن در تکامل جنبش آزاد بیخش ملی کشورهای خاور بپردازند " (۶۱) .

استدلال های آکادمیسین های " انستیتوی جنبش بین المللی کارگری آکادمی علوم اتحاد شوروی " را بدلائل زیر باید نادرست دانست :

۱ — مطالعه گزارش ۲۶ ژوئیه لنین در مورد " کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی " در اجلاسیه کمینترن ، غیر واقعی بودن اظهارات عنوان شده از جانب اولیانفسکی و رژنیکوف را نشان می‌دهد .

در سرتا سر مقاله ، بلکه حتی در عبارت مورد استناد آقای اولیانفسکی ، نیز اشاره ای به اصطلاح گنگ و مبهم " سازمان های غیر حزبی " وجود ندارد ، بلکه بسیار روشن و قاطع از پدید آوردن " سازمان های حزبی " " مستقل " در " مستعمرات و کشورهای عقب مانده " سخن می‌رود :

" نه فقط ما باید گردان های مستقل رزمندگان و سازمان های حزبی — در مستعمرات و کشورهای عقب مانده را پدید آوریم ، نه فقط باید فوراً تبلیغ در جهت سازماندهی شورا های دهقانان را آغاز کنیم و بکوشیم آن ها را با

شرایط ماقبل سرمایه داری مطابقت دهیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی باید با شالوده شوریک مناسب این قضیه را پیش ببرد که کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می توانند وارد سیستم شورایی شوند و با طی مراحل معینی از تکامل، بی آن که نیازی به عبور از مرحله سرمایه داری باشد، به کمونیسم برسند" (۶۲) .

لنین نه تنها اشاره ای روشن به "سازمان های حزبی" می کند، بلکه منظور مشخص خود را از "سازمان های غیر حزبی" یعنی "شوراهای دهقانی" و حتی نظام مورد نظر ارائه می دهد. در نزد لنین نظام مورد نظر "سیستم شورائی" و در نزد آقای اولیانفسکی "نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان های انقلابی توده ای" (غیر حزبی) است .

۲- متن تزه های "مقدماتی - پیشنهادی" لنین به کنگره دوم کمینترن منتشره توسط "اداره انتشارات زبان های خارجی مسکو" و "انستیتو مارکسیسم - لنینیسم، وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی" که ترجمه امروزی آن به زبان های فرانسه، انگلیسی و آلمانی - بدلائلی که پیش از این شرح داده ایم - با شکل اولیه آن منطبق نیست، با این وجود حتی در ماده یازده، بند پنجم آن به صراحت در این باره می گوید :

"لزوم مبارزه ای قاطعانه علیه کوششهایی که بر آن است به گرایش های رهایی بخش بورژوا - دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیستی بدهد، انترناسیونال کمونیست، می باید جنبشهای بورژوا - دموکراتیک و ملی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده را تنها بشرطی حمایت کند که عناصر احزاب آتی پرولتری در این کشورها را - که فقط در نام کمونیست نخواهند بود - بدور هم جمع کرده و برای درک وظیفه شان - مبارزه علیه جنبشهای بورژوا - دموکراتیک در میان ملت های خود - تربیت کند . انترناسیونال کمونیست، در کشورهای شرق و مستعمرات می باید وارد اتحادی (Alliance) موقت با دموکراسی بورژوائی گردد، اما هیچگاه نباید در آن مستحیل شود و در تمام شرایط، می باید استقلال جنبش پرولتری را حفظ کند، حتی اگر این جنبش در حالت جنینی آن قرار داشته باشد" (۶۳) .

بر اساس عبارت فوق، نه تنها تربیت عناصر "احزاب آتی پرولتری" بعنوان تنها شرط کمک انترناسیونال کمونیست به جنبش های ملی اعلام میگردد، بلکه از انترناسیونال خواسته میشود که در تمام شرایط استقلال جنبش پرولتری را حفظ کند، حتی اگر این جنبش در حالت جنینی آن قرار داشته باشد . آیا تربیت عناصر "احزاب

آتی پرولتری" و "در تمام شرایط استقلال جنبش پرولتری" را حفظ کردن و مستحیـل
نشدن در جنبش بورژوا دموکراتیک می‌تواند از طریق "سازمانهای غیرحزبی" تأمین شود؟
۳- مطالب فوق نه تنها در تظاهرات "پیشنهادی لنین" بلکه در تظاهرات "تصویبی"
کنگره نیز بوضوح به چشم می‌خورد. عبارت دیگر، این موضع نه تنها از آن لنین، بلکه
متعلق به کل انترناسیونال بوده است. جالب آن است که تمامی ترجمه‌های آلمانی،
انگلیسی و فرانسه تظاهرات تصویبی نیز بر این تأکید دارد و خواننده برای اطلاع دقیق
از این امر می‌تواند به ترجمه‌های فارسی تظاهرات تصویبی از زبان‌های آلمانی،
فرانسه و انگلیسی که در ضمیمه شماره (۱) آمده است، مراجعه کند.
۴- از این‌ها گذشته، ماده هفتم تظاهرات "الحاقی - تصویبی" تنها ماده‌ای نیست
که در مورد "احزاب کمونیست و وظایف آن" صحبت می‌کند، در قسمت پایانی ماده
نهم نیز جمله زیر توسط کمیسیون به تظاهرات روی اضافه می‌شود و مورد تصویب قرار
می‌گیرد:

"برعکس احزاب پرولتری باید به تبلیغات قوی و منظم در مورد ایده، شورائی
دست بزنند و شوراهای دهقانی و کارگری را هر چه زودتر سازماندهی
کند" (۴۶).

ملاحظه می‌شود که در اینجا نیز وظیفه سازماندهی دهقانان و کارگران از طریق
نهادهای شورائی به "احزاب پرولتری" محول می‌شود و نه "به سازمان‌های غیر
حزبی"، عبارت دیگر، سازماندهی شوراهای توسط حزب کمونیست که لنین
در گزارش خود به کمیسیون از آن سخن می‌گوید، یک بار دیگر در این ماده - علاوه
بر ماده هفتم - مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۵- و بالاخره تشکیل احزاب کمونیست در شرق مسئله جدیدی نبود که در کنگره
دوم مطرح شود. مادر مقاله پیش توضیح دادیم که چگونه تصمیم "شکل‌گیری تدریجی
احزاب کمونیست" در شرق، اولین بار در کنگره دوم "سازمان‌های خلق هسای
خاور" با شرکت لنین در سال ۱۹۱۹، اتخاذ گردید (۶۴).

با توجه باین نکات است که باید گفت "تحلیل‌ها" و "تحقیقات" این مورخین
تلاشی بی‌بهره است برای وفق دادن نظرات لنین با نظر رسمی انستیتو مارکسیسم - لنینیسم
وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مبنی بر ایجاد سازمان‌های غیرحزبی که
فقط در چارچوب اندیشه انحرافی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" آنان می‌گنجد. بقول
پروفسور اولیا نفسکی:

"اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه‌داری" دور از ذهن نیست، این اصطلاح
از پدیده اجتماعی مشخصی که اهمیت استثنائی دارد حکایت می‌کند،

پدیده‌ای که باید در زمان بطور تمام و کمال ارزیابی شود تا سیاست درستی برای ژرفش انقلاب آزاد بیخشم ملی و رساندن آن به مرحله‌ای بالاتر آغاز گردد. این اصطلاح لنین "بدون گذشتن از مرحله سرمایه داری" است که چشم اندازی ممکن و راهی ممکن برای تقریباً هزار و پانصد میلیون تن از مردم جهان سوای چشم انداز و راه سرمایه داری که اکنون صورت بنسندی اجتماعی - اقتصادی کهنه و پوسیده‌ای شده است، فراهم می‌آورد" (۶۵).



همانطور که قبلاً نیز اشاره شده نگفته پیدا است که امروز مورخان و محققان وابسته به "کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی" با چه انگیزه و دلایل مشخصی سعی می‌کنند "اشتباهی" را در این ترزا کشف کنند و مسئله تشکیل احزاب کمونیست "بعنوان نخستین و لازمترین" وظیفه را به نفع‌آید غلط "سازمان‌های غیر حزبی" به زیر سؤال ببرند. بررسی درستی یا نادرستی این ماده از ترزا در شرایط آن مقطع - بویژه آن که در نظر داشته باشیم که اظهار نظرها و تردیدهای، در باره این مسئله و در همان مقطع نیز وجود داشته است -، فرصت مفصل جداگانه‌ای می‌طلبد. آنچه در پی می‌آید، صرفاً ذکر نکات مقدماتی در این باره است:

لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ خود بسیار واقع‌بینانه در مورد امکان ظهور "احزاب پرولتاریائی" در "کشورهای عقب مانده" اظهار تردید جدی می‌کند:

"خیال محض خواهد بود اگرگان کنیم که در این کشورهای عقب مانده احزاب پرولتاریائی - اگر واقعاً بتوانند ظاهر شوند - بدون برقراری روابط مشخص با جنبش دهقانی و بدون دادن حمایت موثر به آن، قادر بدنبال کردن تاکتیک‌های کمونیستی و سیاست کمونیستی باشند" (۶۶).

ما به هنگام بررسی خود از مصوبات دومین کنگره "سازمان‌های کمونیست خلق‌های خاور"، هنگام اشاره به تصمیم ایجاد "احزاب کمونیستی" در شرق، خاطر نشان کردیم که:

"این امر که تشکیل حزب کارگری یعنی حزب کمونیست، در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره، در حالت شکل نایافتگی و یا واقعاً ناموجود بودن طبقه کارگر توسط روشنفکران انقلابی با حمایت حزب کمونیست روسیه، در آن شرایط مشخص تاریخی، امری درست و ولونتاریستی (اراده‌گرایانه) نیست، شدیداً قابل تردید است" (۶۷).

اهمیت این ابراز تردیدها، هنگامی بیشتر می‌گردد که دریا بیم در ترزهای کوه از جانب زینویف در باره "نقش احزاب کمونیست در انقلاب پرولتری" که در ۲۴ ژوئیه

یعنی د و روز پیش از گزارش لنین به کنگره د و کمینترن ارائه گردید و به اتفاق آراء به تصویب رسید ، از " حزب کمونیست " چنین تعریفی ارائه می شود :

" حزب کمونیست تقریباً همیشه بعنوان یک حزب شهری ، بعنوان حزب کارگران صنعتی که عمدتاً در شهرها فعالیت می کنند ، شروع می شود . برای تسهیل و تسریع پیروزی طبقه کارگر حیاتی است که حزب کمونیست نه تنها حزب شهرها ، بلکه حزب روستاها نیز باشد . حزب کمونیست باید تبلیغات و فعالیت سازمانی را در میان کارگران روستائی و دهقانان کوچک و متوسط انجام دهد . حزب کمونیست باید به سازماندهی سلول های کمونیستی در روستاها ، توجه ویژه ای نشان دهد " (۶۸) .

با توجه به مسائل عنوان شده ، آیا می توان بند هفتم تزه های " الحاقی - تصویبی " مبنی بر این که در جوامع عقب مانده :

" . . . نخستین و لازمترین وظیفه تشکیل احزاب کمونیست است . . . "

را درست دانست ؟

پاسخ مشخص باین سؤال را نمی توان بدون در نظر گرفتن آن مجموعه شرایطی که طرح چنین مسئله ای را الزام آور می کرد ، ارائه داد . لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه خود ، توضیحی می دهد که اشاره به آن برای روشن کردن جوانب مختلف این شرایط بسیار ضروری است :

" د و مین ایده اساسی در تزه های ما اینست که در شرایط کنونی جهان بدنیال جنگ امپریالیستی ، روابط متقابل بین خلق ها و سیستم جهان در مجموع توسط مبارزه ای تعیین می گردد که بوسیله گروه کوچکی از ملت های امپریالیست علیه جنبش شورائی و دولت های شورائی به رهبری روسیه شوروی ، دامن زده میشود .

بدون در نظر گرفتن این شرایط ما قادر نخواهیم شد که مسئله ملی مستعمراتی - حتی اگر این در باره قسمت د و ر افتاده ای از جهان باشد - را به تنهایی به شیوه درستی عنوان کنیم . هم در کشورهای متمدن و هم در کشورهای عقب مانده ، احزاب کمونیست فقط هنگامی قادر به طرح و حل صحیح مسائل هستند که فرضیه مزبور [فرضیه در باره شرایط کنونی جهانی] را نقطه حرکت خود قرار دهند " (۶۹) .

بخاطر وجود همین " ایده اساسی " و اهمیت وزن پرولتاریای بین المللی بود که تزه های " مقدماتی - تصویبی " و " الحاقی - تصویبی " در باره مسائل مللی و مستعمراتی ، به هنگام تعیین وظایف و ارائه رهنمود در مورد کشورهای عقب مانده

شرق ، صرفاً "عناصر کمونیست" و "احزاب کمونیست" این جوامع را مد نظر قرار ندارد . این تزها - صرف نظر از آن که در عمل چگونه بکار بسته میشود - رهنمود هائی بودند برای جنبش پرولتری در سرتاسر جهان . این تزها نه فقط "عناصر کمونیست" و "احزاب کمونیست" در کشورهای عقب مانده ، بلکه کل پرولتاریای جهانی و انترناسیونال کمونیستی را در مقابل وظیفه "۰۰۰ تشکیل احزاب کمونیست ۰۰۰" به عنوان نخستین وظیفه قرار داده است . و مهم تر این بود که توده های این کشورها با هدایت و حمایت پرولتاریای بین المللی بدون گذار از مرحله تکامل سرمایه داری به کمونیسم برسند :

"بدینگونه توده ها در کشورهای عقب مانده می توانند با هدایت پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری که از آگاهی طبقاتی برخوردار است ، بدون گذار از تکامل سرمایه داری به کمونیسم برسند" (۴۶) .



تغییرات تزهای "پیشنهادی" لنین

با توجه بدلائل عنوان شده در صفحات پیشین است که تغییرات تزهای "پیشنهادی" لنین نسبت به تزهای "تصویبی" را بر پایه اسناد آلمانی - که در بخش مربوط به تزهای مقدماتی مشخصات آن را ذکر کرده ایم - انجام می دهیم .

۱- جایگزینی ، اصطلاح "بورژوا-دموکراتیک" . لنین در تزهای پیشنهادی خود ، در رابطه با جنبش های شرق ، از اصطلاح "جنبش بورژوا-دموکراتیک" استفاده کرده بود ، ولی با توجه به گزارش مارینگ که پیش از این ها به آن اشاره کرده ایم (۸) و با توجه به اسنادی که در ضمیمه شماره ۱ ارائه خواهیم داد ، اصطلاح "بورژوا-دموکراتیک" به "انقلابی" تغییر یافته است . با اینحال ، جالب است که بدانیم لنین ، بعد از بحث های کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی ، در گزارش کمیسیون ، بجای همین اصطلاح "انقلابی" موجود در اسناد فوق الذکر ، شخصاً اصطلاح "ملی - انقلابی" را بکار می برد .

بهر تقدیر ، لنین در همان گزارش دلائل تغییر اصطلاح "بورژوا - دموکراتیک" به "ملی - انقلابی" را چنین بیان می کند :

"بعنوان نتیجه مباحثان ، باین تصمیم جمعی رسیدیم که بجای صحبت از "جنبش بورژوا - دموکراتیک" از جنبش ملی - انقلابی صحبت کنیم . تردیدی نیست که هر جنبش ملی ، فقط می تواند یک جنبش بورژوا -

دموکراتیک باشد، زیرا توده عظیم جمعیت در کشورهای عقب مانده از دهقانی تشکیل می شود که روابط بورژوا - سرمایه داری را نمایندگی می کنند. خیال محض خواهد بود اگر گمان کنیم که در این کشورهای عقب مانده احزاب پرولتاریائی - اگر واقعاً بتوانند ظاهر شوند - بدون برقراری روابط مشخص با جنبش دهقانی و بدون دادن حمایت موثر به آن، قادر به نبال کردن تاکتیک های کمونیستی و سیاست کمونیستی باشند. هر چند اعتراض هایی عنوان شده است، که اگر ما از جنبش بورژوا - دموکراتیک صحبت کنیم، تمام تفاوت ها بین جنبش های رفورمیستی و انقلابی را فراموش کرده ایم. اما این تفاوت اخیراً به روشنی در کشورهای عقب مانده و مستعمره، نمایان شده است، زیرا بورژوازی امپریالیست، هر آنچه در قدرتش دارد انجام می دهد تا بذریک جنبش رفورمیستی را بپاشد" (۶۶).

۲- در پایان ماده پنجم مصوبه آمده است:

"... همه جنبش های آزاد یخواهانه ملی مستعمرات و خلق های تحت ستمی را که خود از طریق تجربه تلخ باین باور رسیده اند که - برای آنان [راه] نجاتی بجز اتحاد شان با پرولتاریای انقلابی و پیروزی قدرت شوراها بر امپریالیسم جهانی نیست" (۷۰).

عبارت "پرولتاریای انقلابی" در تزه های "مقدماتی - پیشنهادی" بی چشم نمی خورد.

۳- در بند اول ماده یازدهم، لنین نحوه کمک عملی احزاب کمونیست به جنبش آزاد بیخش کشورهای خاور را روشن نمی کند، در حالی که در مصوبه آمده است:

"همه، احزاب کمونیستی باید در عمل جنبش های آزاد یخواهانه انقلابی در این کشورها را مورد حمایت قرار دهند. شکل حمایت باید با حزب کمونیست کشور ذینفع، اگر چنین چیزی وجود دارد، به بحث گذاشته شود" (۷۰).

عبارت "شکل حمایت" ... گذارده شود" در مصوبه اضافه شده است.

۴- بند سوم همان ماده تزه های "مقدماتی - تصویبی" چنین است:

"ضرورت مبارزه علیه پان اسلامیسیم، و جنبش پان آسیائیسم و جریاناتی اینگونه که می کوشند مبارزه آزاد یخواهانه علیه امپریالیسم اروپائی و امریکائی را با تقویت قدرت امپریالیسم ترکی و ژاپنی و اشراف، زمینداران بزرگ، روحانیون و غیره پیوند دهند" (۷۰).

عبارت های "پان آسیائیسم" و "قدرت امپریالیسم ترکی و ژاپنی" در تزه های

”مقدماتی - پیشنهادی“ وجود ندارد .

۵- در بند چهارم همان ماده تزه‌های ”مقدماتی - پیشنهادی“ به ”شورای زحمتکشان“ اشاره می‌گردد ، در حالی که این مسئله در تزه‌های ”مقدماتی - تصویبی“ به شکل زیر بسط می‌یابد :

” . . . در صورت امکان دهقانان و همه استشار شوندگان را بایستد در شوراها سازمان داد . . . ” (۷۰) .

۶- در بند ششم همان ماده آمده است :

” قدرت های امپریالیستی به کمک طبقات ممتاز کشورهای تحت سلطه دولت های پوشالی را که از نظر اقتصادی ، مالی و نظامی کاملاً بیه امپریالیسم وابسته اند در زیر نقاب دولت های مستقل مخفی می‌کنند ” (۷۰) .
عبارت ” بکمک طبقات ممتاز کشورهای تحت سلطه ” در تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی وجود ندارد .

۷- در ماده دوازدهم تزه‌های ”مقدماتی - تصویبی“ عبارت زیر که در تزه‌های ”پیشنهادی“ بچشم می‌خورد حذف شده است :

” از سوی دیگر هر چه کشور عقب مانده تر باشد ، به همان نسبت واحدهای تولیدی کوچک کشاورزی ، پدرسالاری ، و زمین دوستی بومی در آن زیادتر است و این بطور اجتناب ناپذیری موجب می‌شود که عمیق ترین پیشداوری‌های خرده بورژوازی ، مشخصاً خودخواهی و تنگ نظری ملی ، بطور ویستزهای قوی و سرسخت متجلی گردند ” (۷۰) .

غیر از این موارد ، کلماتی اینجا و آنجا در متن تزه‌های ”پیشنهادی“ لنین ، هنگام تصویب آن در کنگره اضافه یا کم شده و یا در نحوه جمله بندی تغییراتی بعمل آمده است که در مضمون کلی تغییری نمی‌دهند .

تغییرات تزه‌های ”پیشنهادی“ روی

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد ، در آغاز لنین در تزه‌های ”الحاقی-پیشنهادی“ روی تصحیحاتی کرد و سپس کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی با در نظر گرفتن این اصلاحات در تزه‌های تغییراتی بعمل آورد . از آنجا که مقیدار این تغییرات کم نیست و برخی از آن‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند ، ترجیح داده ایم که تزه‌های ”پیشنهادی“ روی را به فارسی برگردانیم و همراه با اصلاحاتی که در آن‌ها انجام گرفته است ، یکجا ، در ضمیمه شماره ۲ ، ارائه دهیم (۴۶) که در زیر فقط به محتوای این تصحیحات و تغییرات اشاره خواهیم کرد .

بطور کلی باید گفت که این تغییرات و تصحیحات عمدتاً در دو جنبه از تزه‌های "پیشنهادی" روی رخ داده است. جنبه اول در مورد اهمیت شرق در رونق انقلاب جهانی است. در این باره روی بطور یکجانبه به مسئله برخورد می‌کنند و برای انقلاب در کشورهای عقب مانده شرق، اهمیت بیش از اندازه قائل می‌شوند. این امر در مواد دوم و چهارم تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" او بچشم می‌خورد. کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی در این مواد تغییراتی داده و کوشیده است که یکجانبه نگری روی را تصحیح کند. در نتیجه، در تزه‌های "الحاقی - تصویری" بروی نقش مهم غرب و بروی هم‌آهنگی نیروهای جنبش‌های انقلابی شرق و پرولتاریای غرب تأکید شده است. ما به هنگام بررسی نقش شرق در انقلاب جهانی به یکجانبه نگری روی در این زمینه که جدل‌های متعددی را برانگیخت، باز خواهیم گشت.

جنبه دوم مربوط می‌شود به نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک و نحوه همکاری با آن در جوامع عقب مانده شرق که عمدتاً توسط لنین تصحیح شده است. این تصحیحات مهمترین تغییرات را در تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی بوجود آورد. تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" در بعضی موارد حاوی نوعی بدبینی نسبت به ناسیونالیسم بورژوا - دموکراتیک است. روی این جنبش‌ها را در جهت "آمال توده‌ها" ارزیابی نکرده (مواد ۷، ۱۰، ۱۱) و پشتیبانی از آن‌ها را الزامی تلقی نمی‌کند (ماده دهم) (۷۱). اکثر این موارد توسط لنین و یا کمیسیون حذف شده‌اند.

بدین ترتیب لنین و کمیسیون سعی کرده‌اند که موضع بدبینانه روی علی‌رغم بورژوازی ملی را بطرز منطقی ملایم‌تر ارائه دهند. و در این جهت حتی ۲ ماده از تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" (مواد ۱۰ و ۱۱) کلاً حذف شده‌اند.

غیر از این دو مورد مهم اشاره شده در فوق، در تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی تغییرات دیگری نیز داده شده است که آن را پخته‌تر و کامل‌تر کرده است. این تغییرات، منجر به روشن‌تر شدن این تزه‌ها در باره چگونگی مراحل گذار به کمونیسم در جوامع عقب مانده - بدون گذار از سرمایه داری - با تکیه بر سازماندهی شورائی است. روی در باره این مطلب اشاراتی در بند نهم و دهم تزه‌های پیشنهادی خود داشت، ولی از آنجا که هنگام تصحیح، بند دهم حذف شد، مفاد آن با اضافات تکمیلی در بند هفتم، ارائه گردید.

ادامه دارد

توضیحات

سلطانزاده غیر از عضویت در ایمن کمیسیون، عضو کمیسیون مسئله ارضی نیز بود. وی همچنین در این کنگره بعنوان نماینده خاور نزدیک به عضویت کمیته اجرائی کمینترن (با رأی مشورتی) در آمد.

۴- رفقای نویسندۀ "دو بینش در حزب کمونیست ایران" (مشخصات این جزوه در "اندیشه رهائی" شماره ۲، آمده است) در این مورد می نویسند:

"متن این تزها (بدون آوردن تصحیحات انجام گرفته در کمینترن) ... بطور مستقل (با ترجمه فارسی) ولی بدون ذکر مشخصات انتشار - منتشر شده است" (ص ۳۲)، تاکیدها از ماست. علاوه بر این ترجمه ای از تزهای "مقدماتی - پیشنهادی" لنین در آثار منتخبه لنین به زبان فارسی موجود است.

۵- پروتکل آلمانی کنگره، دوم کمینترن، صفحات ۲۳۲-۲۳۴.

۶- جین د کراس، "انترناسیونال کمونیست، (اسناد)"، صفحه ۶ مقدمه.

۷- تزهای کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی به آلمانی، مشخصات این سند:

LEITSAITZE ZUM II KONGRESS DER KOMMUNISTISCHN INTERNATIONALE Verlag der Kommunistischen Internationale Petrograd, Smolny, 62-N°64

۸- پروتکل آلمانی کنگره دوم، صفحات ۱۴۴-۱۴۵.

۹- دو نمونه از این ترجمه ها مورد استناد

۱- یادداشت های ناشرین کتاب "پنج سال اول انترناسیونال کمونیستی"، ص ۱۲۴، (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۲، ص ۶۷ آمده است).

پروتکل آلمانی کنگره دوم کمینترن (صفحه ۷۸۸) نیز تعداد نمایندگان را ۲۱۸ نفر قید می کند که ۱۶۷ نفر رأی قطعی و ۵۱ نفر رأی مشورتی داشتند.

DER ZWEITE KONGRESS DER KOMMUNIST-INTERNATIONALE-PROTOKOLL, HAMBURG, 1921, P. 788.

در کتاب "انترناسیونال کمونیستی (اسناد)"، لندن ۱۹۵۶ تعداد کشورهای ۴۱ و تعداد نمایندگان آنان ۲۱۷ نفر قید شده است.

THE COMMUNIST INTERNATIONALE (DOCUMENTS) J. ANE DEGRAS, LONDON, 1956, OXFORD UNIVERSITY PRESS.

۲- برای آشنائی با نام نمایندگان شرق در این کنگره، مراجعه شود به کتاب "انترناسیونال کمونیستی و مسائل مستعمراتی ۱۹۳۵-۱۹۱۹"، پاریس ۱۹۶۸، صفحات ۲۹ و ۳۰.

L'INTERNATIONALE COMMUNISTE ET LES PROBLEMES COLONIAUX 1919 - 1935, ENRICA COLLOTTI PISCHEL, CHIARO ROBERTAZI, EDITION MOUTON, PARIS, 1968, PP. 29-30.

۳- همانجا، ص ۳۰، "پروتکل آلمانی کنگره دوم"، صفحات (۷۸۹-۷۹۰).

قرار گرفته است . اولی بوسیله جیسن دگراس از آلمانی به انگلیسی ترجمه شده و در "انترناسیونال کمونیست (اسناد)" ، صفحات ۱۴۴-۱۳۹ بچاپ رسیده است . دیگری در "گزارشات در باره جلسات کنگره دوم" ، صفحات ۵۷۵-۵۷۰ بچشم می خورد .

THE SECOND CONGRESS OF THE COMMUNIST INTERNATIONAL, REPORT ON PROCEEDINGS MOSCOW, 1920, PP. 570-575.

۱۰- رجوع کنید به بخش ضمیمه در همین شماره .

۱۱- رجوع کنید به "اندیشه رهائی" ، شماره ۲ و ۴ ، صفحه ۲۳۷ .

۱۲- بیوگرافی های متعدد استالین همگی بر این امر صراحت دارند . مثلا مراجعه کنید به "استالین" ، نوشته لئون تروتسکی ، صفحه ۱۱۹ .

STALIN, an appraisal of the man and his influence-STEIN AND DAY PUBLISHERS NEW-YORK, P.119.

۱۳- انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷ ، جلد سوم ، لندن ۱۹۵۳ ، ص ۲۵۲ .

THE BOLSHEVIK REVOLUTION 1917-1923, V.3, Macmillan, London, 1953 P.252.

۱۴- مثلا مراجعه کنید به نشریه "بولتن کمونیست" شماره ۳۸-۳۹ ، صفحات ۲۵-۲۳ . در اینجا در ماده ششم از "مقدماتی-تصویبی" اصطلاح بورژوا-دموکراتیک تصحیح نشده است و این در شرایطی است که کمیسیون این تصحیح را تصویب کرده بود . همین ترجمه

از تزه های "مقدماتی-تصویبی" توسط انتشارات ماسپرو و تروتسکیست های انترناسیونال چهارم در کتاب "تزه ها و قطعنامه های ۴ کنگره اول انترناسیونال کمونیست" (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی" ، شماره ۲ ، ص ۶۷ ، آمده است) ، عینا تجدید چاپ شده است . مشخصات نشریه فوق الذکر چنین است :

BULLETIN COMMUNISTE, N°38-39 , 28 Oct.1920, Paris.

۱۵- "انترناسیونال کمونیست (اسناد)" صفحه ۶ مقدمه .

۱۶- "تزه ها ، قطعنامه ها ، بیانیه های چهار کنگره اول بین الملل سوم" صفحه ۱۱ ، مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی" ، شماره ۲ ، صفحه ۶۲ آمده است .

۱۷- در مورد معرفی بلاکون مراجعه کنید به "اندیشه رهائی" ، شماره های ۳ و ۴ ، اسفند ۱۳۶۳ ، صفحه ۲۴۳ .

مشخصات کتاب روسی جمع آوری شده توسط بلاکون بشرح زیر است :

KOMMUNISTICHESKII INTERNATSIONAL V DOKUMENTAK MOSCOW 1933, Edited by bela Kun.

۱۸- "تزه ها و قطعنامه ها ۰۰۰" ، صفحات ۸۱-۷۶ .

ناشرین این مجموعه بعد از ارائه تزه ها بشکل پیشنهادی آن چنین می نویسند :

"تزه ها تصویب شد . نکات مورد اختلاف به کمیسیون واگذار گردید" (همانجا ، صفحه ۸۱) .

۱۹- م . ن . روی . N . Manabren danath, ROY,

MITED, BOMBAY, 1964, P. 381.

۲۳- "لنین در زمینه جنبش آزاد بیخوش ملی"، الف. ب. رزنیکوف، نشریه "کمونیست" شماره ۷، مه ۱۹۶۷.

A.B.Reznikov, "V.I.Lenin o national' no-osvoboditel' nom dvizhenii", Kommunist, N^o7, May 1967.

۲۴- حیدر عمو اوغلی در "گذار از طوفان ها" انتشارات دنیا، تهران، فروردین ۶۰، ص ۲۸۷، بنقل از "دو پیش در حزب کمونیست ایران"، از انتشارات "سازمان وحدت کمونیستی"، ص ۴۶.

۲۵- "انقلاب بلشویکی"، ۱۹۱۷-۱۹۲۳، جلد سوم، لندن ۱۹۵۳، صفحه ۲۵۲.

۲۶- همانجا، صفحات ۲۵۷-۲۵۲-۱۰۱ ویتینگ نیز در کتاب "سیاست های شوروی در چین ۱۹۲۴-۱۹۱۷" این مطلب را تأیید می کند، (ص ۵۶).

SOVIET POLICIES IN CHINA, 1917-1924.

ALLEN S. WHITING, STANFORD UNIVERSITY PRESS STANFORD, 1954, P. 56.

۲۷- "انقلاب بلشویکی"، صفحه ۲۵۲.

۲۸- همانجا، صفحه ۲۵۷. ضمناً اضافه کنیم که در سال ۱۹۳۴، ویراستاران اسناد کمیترن به زبان روسی نیز به همین مسئله اشاره می کنند:

"در یک مورد اتفاق افتاده است که تقریباً سندی دوبار ترجمه شود، منظور ما ترزهای الحاقی در مورد مسئله ملی

۱۹۵۴-۱۸۹۳ ریاضی دان و کمونیست هندی. او در یک خانواده مرفه در بنگال متولد شد. در سال ۱۹۱۵ به آلمان رفت تا از دولت آن کشور که در آن موقع درگیر جنگ با انگلستان بود در مبارزه علیه انگلستان کمک مالی بگیرد. در سال ۱۹۱۷، روانه مکزیک می شود و با سرودین که از بلشویک های قدیمی بود آشنا می گردد و بطرف عقاید کمونیستی جلب می شود. در سال ۱۹۱۹ بعنوان یک کمونیست به تشکیل حزب کمونیست مکزیک یاری می رساند. در فاصله بین سال های ۱۹۲۸-۱۹۲۱ در کمیترن مسئولیت های مهمی (از جمله سرپرستی دایره خاور دور کمیترن) را بر عهده دارد. در سال ۱۹۲۷ بعنوان نماینده کمیترن در چین، جایگزین برودین می شود. در سال ۱۹۲۹ بعنوان "عصر دست راستی" و حامی بوخارین از کمیترن اخراج می گردد. سپس توسط انگلیسها بعد از ۶ سال در هند زندانی می شود. روی بعدها به حزب کنگره هند ملحق می گردد و در سال ۱۹۴۰ حزب رادیکال دموکرات را تاسیس می کند. او تا زمان مرگ سردبیر نشریه "رادیکال هوما نیست" بود.

۲۰- گزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی، ۲۶ جولای، مجموعه آثار لنین، انگلیسی، جلد ۳۱، صفحه ۲۴۴.

۲۱- "گزارشات در باره جلسات کنگره دوم"، به انگلیسی، ص ۱۱۷.

۲۲- خاطرات م. ن. روی، ص ۳۸۱.

M.N.ROY'S MEMOIRS

ALLIED PUBLISHERS PRIVATE LI-

و مستعمراتی است که از آلمانی به روسی برگردانده شده بود، در حالی که همین متن آلمانی که بنوبه خود از انگلیسی ترجمه شده بود سرشار از اشتباه است.

بنقل از کتاب "سیاست های شوروی در چین ۱۹۲۴-۱۹۱۷"، ص ۲۹۶ که منبع روسی خود را این چنین ذکر می کند:

PROTOKOLY KONGRESSOV KOMMUNISTICHESKOGO INTERNATSIONALNA, VIROI KONGRESS MOSCOW, 1934, P. XII.

۲۹- با رجوع به ترجمه آلمانی تزه های روی (قبل از سال ۱۹۲۴) می توان موارد اختلاف آن را با متن انگلیسی مشاهده کرد: متن انگلیسی در "گزارش جلسات کنگره دوم"، صفحات ۱۱۷-۱۱۴ و متن آلمانی در "پروتکل آلمانی" صفحات ۱۵۰-۱۴۵ موجود است.

۳۰- ما به مسئله، ادعاهائی که بعدها در مورد نادرست بودن برخی از بندهای همین "تزه های الحاقی - تصویبی" به روسی، از جانب مورخان و محققان روسی عنوان شده است، در همین نوشته پرداخته ایم.

۳۱- "انقلاب بلشویکی"، ص ۲۵۲.
۳۲- "مارکسیسم و آسیا"، صفحات ۴۴ و ۲۱۵-۲۱۲ (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۳ و ۴ صفحه ۲۴۰ آمده است). نویسندگان این کتاب به ۴ مورد اختلاف بین تزه های "پیشنهادی" و "تصویبی" روی در (مواد دوم، سوم، ششم و هفتم) اشاره می کنند.

۳۳- "بحران جنبش کمونیستی از کمینترن تا کمینفرم"، ف. کلودین، جلد اول، صفحه ۲۹۱.

LA CRISE DU MOUVEMENT COMMUNISTE DU KOMINTERN AU KOMINTERN, F. Claudin, Editions Maspéro, Paris. 1972, P. 291.

این جلد به فارسی ترجمه شده است و می توان به ترجمه فارسی آن در "بحران جنبش کمونیستی از کمینترن تا کمینفرم" ترجمه ع. جواری، انتشارات آزاد، کلان کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، وین، ۱۹۸۴-۱۳۶۳، صفحه ۲۳۷، مراجعه کرد.
۳۴- کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، وین، ۱۹۲۰، صفحات ۱۵۵-۱۵۲.

DER ZWEITE KONGRESS DER KOMMUNISTISCHEN, WIEN, 1920, PP. 152 - 155.

۳۵- مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۲، صفحه ۶۳، آمده است.

۳۶- "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان ۱۹۲۲-۱۹۱۷".
DOCUMENTS OF THE HISTORY OF THE COMMUNIST PARTY OF INDIA, 1917-1922, G. ADHIKARI, VOL. I, PEOPLE'S PUBLISHING HOUSE, DELHI, 1971.

۳۷- رجوع کنید به "لنین و کمینترن"، صفحات ۳۸۹-۳۸۷ و "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان"، صفحات ۱۸۸-۱۵۶.

۳۸- "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان"، پیشگفتار، صفحه

NAL, LIBERATION MOVEMENT, ED, ULYANOVSKY, PROGRESS PUBLISHERS, MOSCOW, 1979.

جلد دوم :

THE COMINTERN AND THE EAST, A CRITIQUE OF THE CRITIQUE, ED. ULYANOVSKY, PROGRESS PUBLISHERS, MOSCOW, 1981.

جلد سوم :

THE COMINTERN AND THE EAST, STRATEGY AND TACTICS, ED. ULYANOVSKY, PROGRESS PUBLISHERS, MOSCOW, 1984.

۴۵- منظور کتاب "کمینترن و خاور" است، که پیش از این در زیر نویس ۴۰ به مشخصات آن اشاره کرده ایم.

۴۶- متن کامل تزه‌های "الحاقی-پیشنهادی" و تزه‌های "الحاقی-تصویبی" به ترتیب از متن های اصلی اسناد (انگلیسی) "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان ۲۰۰۰" صفحات ۱۷۸-۱۷۳، و "گزارشات جلسات کنگره دوم ۲۰۰۰"، صفحات ۱۱۷-۱۱۴ به

فارسی برگردانده شده و در ضمیمه شماره ۲ آمده است.

۴۷- "کمینترن و خاور"، (انگلیسی، جلد دوم)، صفحه ۸۸.

۴۸- همانجا، همان صفحه، پیرانتر از متن و گروه ها از ماست.

۴۹- همانجا، صفحات ۸۹-۸۵.

۵۰- "گزارش در باره جلسات کنگره دوم"، ۱۱۸-۱۱۴.

واقعیت این است که حتی با اصطلاح

۱۲، متن تزه‌های روی ("پیشنهادی" و "تصویبی") در صفحات ۱۸۸-۱۷۳ آمده است.

در مقاله ای که در سال ۱۹۷۸ توسط ب.ک. جین B.K. JAIN نوشته شده تزه‌های "الحاقی-پیشنهادی" روی از منبع نامبرده به فرانسه ترجمه گردیده است که متأسفانه این ترجمه خیلی دقیق نیست.

COLLOQUE SUR: L'EXPERIENCE SOVIETIQUE ET LE PROBLEME NATIONALE DANS LE MONDE (1920-1939), C.N.R.S, PARIS 1978, TOME II, PP. 149-155.

۳۹- "خاطرات روی ۲۰۰۰"، صفحه ۳۸۰.

۴۰- "کمینترن و خاور"، ویراستار اولیا نفسکی، ترجمه جلال علوی نیا، صفحه ۱۵، انتشارات بین الملل، تهران ۱۳۶۰، تاکیدها از ماست.

۴۱- مجموعه آثار لنین، انگلیسی، جلد ۳۱، صفحه ۲۴۰.

۴۲- همانجا، صفحات ۲۴۱-۲۴۰.

۴۳- همانجا، صفحه ۲۴۱، تاکیدها از ماست.

۴۴- این سه جلد موسوم به "کمینترن و خاور" به ویراستاری اولیا نفسکی به ترتیب در سال های ۸۱، ۷۹ و ۸۴ توسط انتشارات پروگرس به زبان انگلیسی انتشار یافته اند. در زیر مشخصات این سه جلد را می آوریم.

جلد اول :

THE COMINTERN AND THE EAST, THE STRUGGLE FOR THE LENINIST STRATEGY AND TACTICS IN NATIO-

"The prime and urgent task is to set up non-party organizations of peasants and workers".

بعبارت دقیق تر، آکاد میسین رژیکیوف هنگام نقد از متن واحدی به زبان انگلیسی - که اصل آن متن نیز به زبان انگلیسی است - و نشان دادن سندیت این متن و بیعی اعتباری اسناد دیگر - یک جمله را به دو شکل میآورد . او در یکجا از قول سند میگوید "یک سازمان غیر حزبی" و در جای دیگر از قول همان سند میگوید "سازمان های غیر حزبی" . بهر حال برای سهولت ام فرض می کنیم که منظور ایشان "سازمان های غیر حزبی" باشد .

۵۱ - "تزا و قطعنامه هـا" ،

انتشارات ماسپرو، صفحه ۶۰ .

۵۲ - پروتکل آلانی، چاپ هامبورگ

۱۹۲۱، صفحه ۱۴۸ .

۵۳ - کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی،

وین ۱۹۲۰، صفحه ۱۵۴ . مشخصات

این سند بشرح زیر است :

DER ZWEITE KONGRESS DER KOM -

MUNISTISCHEN INTERNATIONALE ,

WIEN 1920, Verlag Arbeiter-Bu-

chhandlung VIII, Alerstrasse ,

Nr.69.

۵۴ - "کمینترن و خاور" (انگلیسی، جلد

سوم)، صفحه ۸۲ .

۵۵ - "کمینترن و خاور" (انگلیسی، جلد

دوم)، صفحه ۸۹ .

۵۶ - "کمینترن و خاور" (انگلیسی، جلد

سوم)، صفحه ۷۹ .

۵۷ - همانجا، صفحه ۸۰ .

محققان ممتازی چون آقای ب . رژیکیوف ، از آنجا که پایه و اساس "تحقیقات" خود را در جعل و تحریف قرار می دهند ، علی رغم مراقبت ها و کوشش های ناشران انتشارات پروگرس در مسکو و علی رغم ویراستساری پروفسور اولیانفسکی نمی توانند دم خسروس را نشان ندهند . علاوه بر دلایلی کسه در صفحات بعد ارائه خواهیم داد ، یک مقایسه سطحی و ساده نیز می تواند دروغ بزرگ آقای رژیکیوف را نشان دهد . چنان که پیش از این دیده ایم آقای رژیکیوف مدعی میشود که "متن بایگانی شده انگلیسی" را مورد استفاده قرار داده است . او از قول این "متن بایگانی شده" تر "صحیح" خود را اینگونه عنوان می کند : "نخستین و لازمترین وظیفه تشکیل یک سازمان غیر حزبی دهقانان و کارگران" است و جمله انگلیسی را بدینگونه نقل می کند :

"The foremost and necessary task is the formation of a non-party organization of peasants and workers".

خود او در مقاله دیگری در کتاب

"کمینترن و شرق" (جلد دوم، صفحه ۸۲)

با اشاره به "اسناد آرشیو متن قطعنامه

کنگره در باره مسائل ملی و مستعمراتی" (که

به زبان انگلیسی است)، به همین اشتباه

اشاره می کند و عبارت "صحیح" را بدینگونه

ارائه می دهد : "اولین و عاجل ترین وظیفه

ایجاد کردن سازمان های غیر حزبی

دهقانان و کارگران" . و جمله "تصحیح"

شده از قول متن انگلیسی را اینگونه نقل

می کند :

حفظ کند * (منتخب آثار لنین ، فرانسه ،

جلد دوم ، صفحات ۴۳۱-۴۳۰) .

۶۴- " ملاحظاتی درباره انترناسیونال

سوم و مسئله شرق " ، " اندیشه رهائی " ،

شماره ۳ و ۴ ، صفحات ۲۳۱-۲۲۹ .

۶۵- " کمینترن و خاور " ، جلد اول .

فارسی ، صفحه ۲۱ .

۶۶- مجموعه آثار لنین ، انگلیسی ، جلد

۳۱ ، صفحات ۲۴۲-۲۴۱ .

۶۷- " اندیشه رهائی " ، شماره ۳ و ۴ ،

صفحه ۲۳۲ .

۶۸- " ترها و قطعنامه ها ۰۰۰ " ، اینک

لینک ، صفحه ۷۵ . تاکید از متن است .

۶۹- مجموعه آثار لنین ، انگلیسی ، جلد

۳۱ ، صفحه ۲۴۱ . تاکید ها از ماست .

۷۰- ترهای کنگره دوم انترناسیونال

کمونیستی به آلمانی (رجوع کنید به زیرنویس ۷) ،

صفحه ۵۸ ، و پروتکل آلمانی (زیرنویس شماره ۱) .

۷۱- این نوع موضع گیری با اصطلاح رادیکال

(با توجه به وضعیت جوامع شرق در شصت

و چند سال پیش) که دیگران از آن بعنوان

چپ روی نام برده اند ، معمولاً رویه دیگری

هم بدنبال دارد : راست روی . و این

" ریشخند تاریخ " در مورد خود روی هم

مصادق پیدا کرده است . او که نسبت به

حمایت از جنبش های بورژوا ناسیونالیست

ابراز بدبینی می کرد بعد ها به یک حزب

بورژوائی (کنگره) پیوست .

۵۸- همانجا ، صفحه ۸۱ .

۵۹- " کمینترن و خاور " (انگلیسی ، جلد

سوم) ، صفحه ۸۹ .

۶۰- " کمینترن و خاور " ، فارسی ، جلد

اول ، صفحه ۱۹ . عبارت داخل پرانتز

از نویسنده است .

۶۱- همانجا ، صفحه ۲۵ .

۶۲- مجموعه آثار لنین ، انگلیسی ، جلد

۳۱ ، صفحه ۲۴۴ ، تاکید ها از ماست .

۶۳- همانجا ، صفحات ۱۵۰-۱۴۹ . از آن

جا که ترجمه فرانسوی همین مطلب ، بسا

ترجمه انگلیسی آن تفاوت هائی دارد ، در زیر

برگردان فارسی از ترجمه فرانسوی آن بند

را ارائه می دهیم :

" لزوم مبارزه قاطعانه علیه گرایش که

به جریان های رهائی بخش دموکراتیک

بورژوائی کشور عقب مانده رنـــگ

کمونیستی می دهد ، انترناسیونال

کمونیستی نباید از جنبش های ملی

و دموکراتیک بورژوائی مستعمرات

و کشورهای عقب مانده حمایت کند مگر

بشرطی که عناصر احزاب آتی پرولتری -

که فقط در نام کمونیست نباشند - در تمام

کشورهای عقب مانده بدرهم گرده آمده ،

با روحیه وظایف ویژه شان - وظایف

مبارزه علیه جنبش های دموکراتیک

بورژوائی ملت خود - تربیت یافته باشند ،

انترناسیونال کمونیستی باید اتحادی

موقت با دموکرات بورژواها

مستعمرات و کشورهای عقب مانده منعقد

کند ولی در آن ها مستحیل نگردد

و استقلال جنبش پرولتری را حتمی

در لوای جنبی ترین شکل آن قاطعانه



ضمیمه شماره ۱

تزه‌های "مقدماتی - تصویبی"

کنگره دوم انترناسیونال

پیرامون

مسائل ملی و مستعمراتی

ترجمه اول از پروتکل آلمانی کنگره دوم، صفحات ۲۲۲-۲۲۴.

DER ZWEITE KONGRESS DER KOMMUNISTISCHEN-INTERNATIONALE-PROTOKOLL HAMBURG -1921, PP.224-232.

ترجمه دوم از متن انگلیسی گزارشات درباره جلسات کنگره دوم انترناسیونال

کمونیست، مسکو، ۱۹۲۰، صفحات ۵۷۰-۵۷۵.

THE SECOND CONGRESS OF THE COMMUNISTE INTERNATIONAL ,
REPORT ON PROCEEDING MOSCOW 1920, PP.570-575.

ترجمه سوم از متن فرانسه نشریه "بولتن کمونیست"، نشریه فرانسوی زبان

وابسته به کمینترن، چاپ پاریس، مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۲۰، شماره ۳۸-۳۹،

صفحات ۲۳-۲۵.

BULLETIN COMMUNISTE, N°38-39, OCTOBRE, 1920, Paris, PP.23-

25.

۱- د موکراسی بورژوازی مطابق ذات واقعی اش، در باره مسئله برابری بطور اعم و برابری ملی بطور اخص دارای موضع تجریدی یا صوری است . د موکراسی بورژوازی بطور کلی تحت ظاهر برابری شخصیت انسانی ، برابری صوری حقوقی مالک و پرولتر ، استثمارکننده و استثمار شونده را اعلام می کند و باین وسیله طبقات تحت ستم را به میزان زیادی فریب می دهد . مفهوم برابری که خود انعکاسی است از مناسبات تولید کالائی، توسط بورژوازی ، تحت بهانه باصطلاح برابری مطلق شخصیت انسانی ، به ابزار مبارزه علیه نابودی طبقات تبدیل میشود . معنای واقعی خواست برابری ، فقط در خواست الغاء طبقات قرار دارد .

۲- حزب کمونیست بمثابه بیان آگاه مبارزه طبقاتی پرولتاریائی جهت خلاصی از یوغ بورژوازی ، باید در تطابق با وظیفه اساسی خود ، مبارزه علیه د موکراسی بورژوازی و افشای اکاذیب و ریاکاری های آن در مورد مسئله ملی نیز اصول مجرد و صوری را مقدم نسازد ، بلکه اولاً ارزیابی دقیق از اوضاع مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز وضعیت اقتصادی ، ثانیاً ، تمایز صریح منافع طبقات تحت ستم ، زحمتکشان و استثمار شونده ، از مفهوم کلی باصطلاح منافع خلق (Volksinteressen) ، که بمعنای منافع طبقه حاکم است ، ثالثاً با همان دقت ، غنیک ملل تحت ستم ، وابسته ، نامتساوی الحقوق از ملل ستمگر ، استثمارگر و برخوردار از تمام حقوق ، بمنظور خنثی ساختن (Als Gegengewicht) دروغ های بورژوا - دموکراتیکی که بردگی مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم مردم جهان توسط اقلیتی ناچیز از ثروتمندترین و پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری را - که مختص دوران سرمایه مالی و امپریالیسم می باشد - پنهان می کند .

۳- جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ با وضوح ویژه ای ، یاوه سرائی مزورانه د موکراسی بورژوازی را برای همه ملت های تحت سلطه و طبقات تحت ستم در تمام جهان اثبات کرد .

از یکطرف صلح برست لیتوفسک و بوخارست و از طرف دیگر صلح ورسای و سن ژرمن که توسط هر دو طرف ، با عبارت پردازیهای آزاد سازی ها و حق تعیین سرنوشت

ملل استدلال می‌گردد، نشان داد که بورژوازی پیروز بی‌رحمانه مرزهای "ملی" را نیز بر اساس منافع اقتصادی اش تعیین می‌کند. • برای بورژوازی، مرزهای "ملی" نیز فقط یک شیئی مورد معامله‌اند (Handels objekt). • باصطلاح اتحادیه خلق‌ها ("جامعه ملل") چیزی نیست بجز قرار داد بیمه‌ای که طبق آن، برندگان این جنگ بطور متقابل غنائم یکدیگر را تضمین می‌کنند. • کوشش برای بازسازی وحدت ملی، برای "وحدت مجدد با قسمت‌های جدا شده کشور" برای بورژوازی چیزی جز کوشش مغلوب‌شدگان برای جمع‌آوری نیروهایشان جهت جنگ‌های جدید نیست. • وحدت مجدد ملت‌های مصنوعاً پاره‌پاره شده با منافع پرولتاریا نیز در تطابق است. • با این وجود پرولتاریا می‌تواند آزادی و وحدت ملی واقعی‌اش را تنها از راه مبارزه انقلابی و از طریق بزیر کشیدن بورژوازی کسب کند. • اتحادیه خلق‌ها و همه سیاست‌های دول امپریالیستی پس از جنگ، این واقعیت را عریان تر و برجسته تر بر ملا ساخته، همه جا باعث تشدید مبارزه انقلابی پرولتاریای کشورهای پیشرفته و نیز توده‌های زحمتکش مستعمرات و کشورهای وابسته شده، و فروپاشی توهمات ملی خرد بورژوایی در باره امکان یک زندگی مشترک صلح آمیز و برابری ملت‌ها تحت سرمایه‌داری را تسریع می‌کند.

۴- از اصول عنوان شده نتیجه گرفته می‌شود که مجموعه سیاست انترناسیونال کمونیستی در مورد مسائل ملی و مستعمراتی باید بطور عمده بر مبنای هم‌بسته ساختن پرولتاریا و توده‌های زحمتکش همه ملت‌ها و کشورها جهت مبارزه انقلابی مشترک برای سرنگونی زمینداران و بورژوازی قرار داده شود. • زیرا تنها یک چنین پیوندی است که پیروزی بر سرمایه‌داری را که بدون آن نابودی ستم ملی و نابرابری ممکن نیست، تضمین می‌کند.

۵- وضع سیاسی جهان اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و همه حوادث سیاسی جهانی بطور اجتناب ناپذیر خود را فقط حول یک نکته مرکزی متمرکز ساخته است، یعنی مبارزه بورژوازی جهانی علیه جمهوری شورائی روسیه که از یکطرف جنبش‌های شورائی کارگران پیشرو همه کشورها را، و از طرف دیگر همه جنبش‌های آزادی خواهانه ملی مستعمرات و خلق‌های تحت ستمی را که خود از طریق تجربه تلخ باین باور رسیده‌اند که برای آنان [راه] نجاتی بجز اتحادشان با پرولتاریای انقلابی و پیروزی قدرت‌شورها بر امپریالیسم جهانی نیست، به‌گرد خود آورده است.

۶- نتیجتاً نباید در حال حاضر خود را تنها در برسمیت شناختن یا اعسلام لزوم نزدیکی زحمتکشان ملل مختلف محدود ساخت، بلکه باید سیاست تحقق

فشرده ترین اتحاد [بین] کلیه جنبش های آزادی خواهانه ملی و مستعمراتی را بسا روسیه شوروی بکار بست، که طی آن اشکال این اتحاد بوسیله درجه تکامل جنبش کمونیستی زیر نظر پرولتاریای هر کشور یا جنبش انقلابی آزادی خواهانه در کشورهای عقب مانده و در میان ملیت های رشد نیافته معین می گردند .

۷- فدراسیون يك شکل انتقالی است جهت وحدت کامل زحمتکشان ملل گوناگون . فدراسیون تاکنون در عمل کارآیی خود را نشان داده است ، چه در روابط جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه با بقیه جمهوری های شورائی (مجارستان ، فنلاند ، لتونی در گذشته ، آذربایجان ، اوکراین در زمان حاضر) و چه در داخل جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در مقابل ملت هایی که نه دارای موجودیت دولتی بودند و نه خود مختاری (بعنوان مثال ، جمهوری های خود مختار -Autonomen Republik- باشقیرستان-baschkiren- و تاتارستان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه ، که در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ تأسیس شده اند) .

۸- وظیفه انترناسیونال کمونیستی از این زاویه نه فقط در تکامل آتی ایمن فدراسیون ها ، بلکه همچنین در بررسی و واریسی تجربیات فدراسیون های تشکیلی شده بر پایه نظام شورائی و جنبش شورائی است . با برسمیت شناختن فدراسیون بعنوان شکل گذار بسوی اتحاد کامل ، باید ضمن تعمق در نکات زیر همواره در جهت يك ارتباط فدراتیوی فشرده کوشش کرد : اولاً ، عدم امکان موجودیت جمهوری های شورائی که در محاصره کشورهای قدرتمند و از نظر نظامی مهم امپریالیستی قرار دارند ، بدون رابطه فشرده با دیگر جمهوری های شورائی . ثانیاً ، ضرورت اتحاد اقتصادی فشرده جمهوری های شورائی که بدون آن ، بازسازی نیروهای مولده که توسط امپریالیسم نابود شده اند و تضمین رفاه زحمتکشان امکان پذیر نیست ، ثالثاً کوشش در ایجاد يك اقتصاد جهانی واحد بر اساس يك برنامه مشترك که از طرف پرولتاریای همه ملت ها تنظیم شود . این گرایش هم اکنون تحت سرمایه داری بصورت کاملاً واضح پدیدار شده است و ادامه توسعه و تکاملش را بی چون و چو را در سوسیالیسم می بیند .

۹- در قلمرو روابط درون کشوری سیاست ملی بین الملل کمونیستی نمی تواند خود را به تصدیق برابری ملل بطور خشك و خالی ، صوری و تنها در کلام توضیح داده شده و عملاً فاقد هر گونه تعهدی که دموکراسی های بورژوازی به آن اکتفاء می کنند - حتی اگر بخواهند خود را "سوسیالیستی" نیز بنامند - راضی سازد . احزاب کمونیستی نه تنها در فعالیت تبلیغی و ترویجی خود - چه از طریق

پارلمان و چه در خارج از آن - می‌بایستی نقض مکرر برابری ملل و حقوق تضمین شده اقلیت‌های ملی را در کلیه کشورهای سرمایه‌داری، علی‌رغم قوانین اساسی "دموکراتیک" به پیش‌برده می‌شود، بطور خستگی‌ناپذیر افشاء کنند، بلکه علاوه بر این ضروری است: اولاً، پیوسته در این باره به روشنگری بپردازند که تنها نظام شورائی قادر است، برابری واقعی همه ملل را پیش‌از همه، از طریق متحد ساختن پرولتاریا و سپس تمامی توده‌های زحمتکش در مبارزه علیه بورژوازی تضمین کند، ثانیاً - جنبش‌های انقلابی در میان ملل وابسته و نابرابر (بطور مثال ایرلند، در میان سیاهان آمریکا و غیره) و در مستعمرات را از طریق حزب کمونیست هر یک از کشورها مستقیماً مورد حمایت قرار دهند.

بدون این شرط بالاخص مهم آخر، مبارزه علیه سرکوب ملل وابسته و مستعمره و نیز برسمیت شناختن حق آنان برای تشکیل حکومتی یک‌نابلوی [سر در دکان] دروغین - از نوعی که ما در میان احزاب بین‌الملل دوم مشاهده می‌کنیم - می‌باشد.

۱۰ - برسمیت شناختن انترناسیونالیسم تنها در حرف، رقیق کردن آن در عمل، در تمام [فعالیت‌های] تبلیغی، ترویجی و پراتیک بوسیله ناسیونالیسم خرده بورژوائی و پاسیفیسم، یک تجلی غالب نه فقط در احزاب میانی (Zentrumparteien) بین - الملل دوم است بلکه همچنین در آن‌هایی است که از این بین‌الملل بیرون رفته‌اند. این تجلی حتی در میان احزابی که اکنون خود را کمونیست می‌دانند، بوفور دیده می‌شود.

هر چه مسئله تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا از یک دیکتاتوری ملی (یعنی یک دیکتاتوری که فقط در یک کشور وجود دارد و برای رهبری یک سیاست جهانی مستقل ناتوان است) به یک دیکتاتوری بین‌المللی (یعنی به یک دیکتاتوری پرولتاریائی - حداقل در چند کشور پیشرفته که قادر به اعمال نفوذ تعیین‌کننده در تمام سیاست جهانی است) مبرم‌تر شود، می‌باید به مبارزه علیه این آفت و علیه ریشه دارترین پیشداوری‌های ملی - خرده بورژوائی که در همه اشکال ممکن مثل نفرت نژادی، تحریک ملی، ضد یهود گرائی اولویت هر چه بیشتری قایل شد. ناسیونالیسم خرده بورژوائی تحت عنوان انترناسیونالیسم، برسمیت شناختن خشک و خالی برابری ملل را اعلام می‌کند (صرفنظر از این که چنین برسمیت شناختنی، فقط در حرف صورت می‌پذیرد) و خود خواهی ملی را دست‌نخورده حفظ می‌کند. در مقابل، انترناسیونالیسم پرولتری خواهان: ۱ - تبعیت منافع مبارزه پرولتری در یک کشور از منافع این مبارزه در سطح جهان [است]، ۲ - خواهان توانائی، آمادگی و بزرگترین فداکاری ملی جهت سرنگونی سرمایه‌داری بین‌المللی از ملتی است که

پیروزی خود را بر بورژوازی، به سرانجام می‌رساند.

باین ترتیب اولین و مهم‌ترین وظیفه در کشورهای در حال حاضر کاملاً سرمایه‌داری که دارای احزاب کارگری هستند که حقیقتاً پیشرو پرولتری را به نمایش می‌گذارند، مبارزه با تحریف خرده بورژوازی - پاسیفیستی در باره مقوله و سیاست انترناسیونالیستی می‌باشد.

۱۱- در ارتباط با کشورها و مللی که بیشتر دارای خصلتی عقب مانده، غالباً فئودالی یا پد رسالارانه و یا پد رسالارانه - دهقانی می‌باشند، می‌باید بخصوص نکات زیر را در نظر گرفت:

الف- همه احزاب کمونیستی باید در عمل جنبش‌های آزادی خواهانه انقلابی در این کشورها را مورد حمایت قرار دهند. شکل حمایت باید با حزب کمونیست کشور زمینفع، اگر چنین حزبی وجود دارد، به بحث گذارده شود. در خط اول این تعهد برای کمک فعال، کارگران کشورهای قرار می‌گیرند که ملت عقب مانده از زاویه استعماری یا مالی به آن وابسته اند.

ب- رهبری مبارزه بدون قید و شرط علیه نفوذ ارتجاعی و قرون وسطائوسی روحانیت، مبلغین مسیحی و عناصری از اینگونه.

ج- ضرورت مبارزه علیه پان اسلام و جنبش پان آسیائیسیم و جریان‌های اینگونه، که می‌کوشند مبارزه آزادی خواهانه علیه امپریالیسم اروپائی و امریکائی را با تقویت قدرت امپریالیسم ترکی و ژاپنی، اشراف، زمینداران بزرگ، روحانیون و غیره، پیوند دهند.

د- بخصوص، حمایت از جنبش دهقانی در کشورهای عقب مانده علیه زمینداران و همه اشکال و بقایای فئودالیسم، ضروری است. قبل از هر چیز باید کوشید که به جنبش دهقانی تا حد امکان خصلتی انقلابی داد و در صورت امکان دهقانان و همه استثمار شونده‌گان را باید در شوراها سازمان داد و به همین روال امکان ارتباط فشرده میان پرولتاریای کمونیستی اروپای غربی و جنبش انقلابی دهقانان در شرق، در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده را بوجود آورد.

ح- ضرورت مبارزه قاطع علیه کوششی که [می‌خواهد به] جنبش‌های آزاد یخواهانه انقلابی در کشورهای عقب مانده جنبش‌هایی که واقعا کمونیستی نیستند - قبای کمونیستی بپوشاند.

بین الملل کمونیست وظیفه دارد که جنبش انقلابی در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده را تنها با این مقصود مورد حمایت قرار دهد که عناصر احزاب پرولتاریائی آتی در کشورهای عقب مانده را - که واقعا و نه فقط در نام کمونیست باشند - گیرد.

آورد و آن‌ها را برای آگاهی از تکالیف ویژه‌شان و بعبارت دیگر برای تکالیف مبارزه علیه گرایش بورژوا - دموکراتیک ملت‌شان تربیت کند. • انترناسیونال کمونیستی باید یک اتحاد موقت، حتی یک پیمان با جنبش‌های انقلابی مستعمرات و کشورهای عقب مانده، منعقد سازد اما اجازه ندارد در آن‌ها ادغام شود، بلکه می‌باید الزاماً خصلت مستقل جنبش پرولتاریائی را - حتی در حالت جنینی آن - حفظ کند. • قدرتهای امپریالیستی بکمک طبقات ممتاز کشورهای تحت سلطه و ولتهای پושالی را که از نظر اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً به امپریالیسم وابسته‌اند در زیر نقاب دولت‌های مستقل مخفی می‌کنند. • ضروری است که بطور مداوم در میان تمامی توده‌های وسیع زحمتکشان و بخصوص ملل و کشورهای در بند [چین] فریبی را افشاء و آشکار ساخت. • بمثابه یک نمونه، تاثر انگیز از فریب طبقه کارگر ملتی در بند که جهت آن امپریالیسم کشورهای متحد و بورژوازی ملت مربوطه، تلاش‌های خود را یگانه می‌سازند، می‌توان قضیه فلسطین صهیونیست‌ها را نشان داد (این که چگونه صهیونیسم بطور کلی، به بهانه ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین عملاً جماعت کارگران عرب فلسطین را که کارگران یهودی فقط یک اقلیت کوچک آن را تشکیل می‌دهند، تحت استثمار انگلستان قرار می‌دهد) • در وضعیت بین‌المللی امروزه برای ملت‌های وابسته و ضعیف هیچ راه نجات دیگری جز اتحاد با جمهوری‌های شورائی وجود ندارد. •

۱۲- تداوم قرن‌ها بردگی مستعمرات و خلق‌های ضعیف بوسیله قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، در میان توده‌های زحمتکش کشورهای به بردگی کشیده شده، نه فقط احساس تلخ، بلکه همچنین احساس بدگمانی علیه ملت‌های سلطه‌گر بطور عموم و از آن جمله علیه پرولتاریای این ملل بر جای گذاشته است. • خیانت رز یلانسه اکثریت رهبران رسمی این پرولتاریا به سوسیالیسم در سال‌های ۱۹-۱۹۱۴ [یعنی] هنگامی که سوسیال میهن‌دوستان (Sozialpatrioten) تحت عنوان "دفاع از سرزمین پدری"، [امر] دفاع از "حق" بورژوازی "شان" را در به بردگویی کشاندن مستعمرات و غارت کشورهای که از نظر مالی [به آن‌ها] وابسته بودند می‌پوشاندند، فقط توانست چنین بدگمانی بحقی را تقویت کند. • از آنجا که این بدگمانی و پیشداوری‌های ملی، تنها پس از نابودی امپریالیسم در کشورهای پیشرفته و پس از تغییرات اساسی در تمامی بنیاد زندگی اقتصادی کشورهای عقب مانده، می‌تواند مضمحل شود، بنابراین از بین رفتن چنین پیشداوری‌هایی فقط می‌تواند

Palästinaaffäre der Zionisten *

بسیار کند صورت گیرد . نتیجتاً پرولتاریای آگاه کمونیست در همه کشورها موظف
به احتیاط و هشیاری خاصی در مقابل بقایای احساسات ملی [بین] کشورها
و خلق هائی است که سالیان دراز در بردگی بسر برده اند و به همین جهت برای
رفع هر چه سریع تر این بدگمانی و پیشداوری ها موظف به گذشت هائی می باشند .
بدون یکپارچگی داوطلبانه پرولتاریا و باین ترتیب توده های زحمتکش همه کشورها
و ملل سراسر جهان برای يك اتحاد و وحدت، پیروزی بر سرمایه داری نمی توانند
با موفقیت کامل به سرانجام رسند .



www.vahdatcommunisti.com

۱- اتخاذ روش تجربیدی یا صوری نسبت به مسئله مستعمرات بطور کلی و بسطه
برابری ملی بطور اخص، ناشی از ماهیت ویژه دموکراسی بورژوائی است. دموکراسی
بورژوائی تحت ظاهر برابری انسان ها، و بطور کلی برابری صوری و حقوقی مالک
و پرولتاریا و استثمارگر و استثمار شونده را اعلام می کند، و بدین ترتیب وسیعاً
طبقات ستمدیده را فریب می دهد. بورژوازی تحت عنوان برابری مطلق انسان ها، ایده
برابری را که در خود چیزی جز انعکاسی از مناسبات ناشی از تولید کالائی نیست،
تبدیل به ابزاری در مبارزه اش علیه نابودی طبقات می کند. اما گنه واقعی خواست
برابری در خواست نابودی طبقات نهفته است.

۲- حزب کمونیست، این بیان آگاه مبارزه پرولتاریا برای از میان برداشتن
یوغ بورژوازی، در انطباق با وظیفه اصلی اش - مبارزه علیه دموکراسی بورژوائی و افشاء
دروغها و تردیدهای آن - نباید هیچ اصول مجرد و صوری را در مورد مسئله ملی
مطرح سازد، بلکه ابتداءً باید شرایط تاریخی و قبل از آن، شرایط اقتصادی را تحلیل
کند، ثانیاً باید بوضوح منافع طبقات تحت ستم، زحمتکشان، و استثمار شدگان
را از مفهوم منافع ملی که در حقیقت چیزی جز منافع طبقه حاکم نیست، تفکیک کند.
ثالثاً باید به همان اندازه [بوضوح] ملت های تحت ستم و دربند را از ملت های
سلطه گر متمایز سازد - و این، در برابر - و متناقض با - دروغ های بورژوا دموکراتیک
که به بردگی کشاندن اکثریت عظیمی از جمعیت روی زمین بوسیله اقلیت ناچیزی
از ملت های سرمایه داری پیشرفته را -، که ویژگی دوران سرمایه داری و امپریالیسم
است - پنهان می دارد.

۳- جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ بوضوح بسیار در برابر تمام ملت ها و کلیه طبقات
ستمدیده جهان نیرنگها و عبارت پردازی های بورژوا - دموکراتیک را به نمایش
گذاشت. این جنگ از هر دو جانب تحت شعارهای دروغین آزادی ملت ها و حقوق
ملی تعیین سرنوشت انجام شد. اما صلح برست لیتوفسک و بوخارست از یکسو و صلح
ورسای و سن ژرمن از سوی دیگر، نشان داده اند که بورژوازی چگونه حتی سرحدات
"ملی" را در تطابق با منافع اقتصادی خودش تعیین می کند. و سرحدات "ملی"

برای بورژوازی چیزی جز کالا های بازار نیست . باصطلاح "جامعه ملل" چیزی نیست جز بیمه ای که طی آن فاتحان طعمه شان را بطور متقابل ضمانت می کنند . کوشش برای بازسازی وحدت ملی و ("اتحاد مجدد سرزمین های بیگانه") از جانب بورژوازی چیزی نیست جز کوششی در جمع کردن نیروها برای جنگ جدید . متحد کردن مجدد ملیت هایی که بطور مصنوعی متلاشی شده اند ، همچنین با منافع پرولتاریا مطابقت دارد ، اما آزادی ملی و وحدت واقعی تنها می تواند توسط پرولتاریا و سرنگونی بورژوازی بدست آید . جامعه ملل و سیاست نیروهای امپریالیستی بعد از جنگ این امر را حتی بوضوح و دقت بیشتری به نمایش می گذارد ، و باعث وحدت بیشتر مبارزه انقلابی در کشورهای پیشرفته ، افزایش فروش توده های کارگر در مستعمرات و کشورهای در بند ، زنده شدن توهمات ملی طبقه متوسط مبتنی بر وجود امکان همکاری صلح آمیز و برابری ملت ها تحت [نظام] سرمایه داری می شود .

۴- از اصول اساسی عنوان شده در فوق ، چنین نتیجه میشود که سیاست بین الملل کمونیست در باره مسائل ملی و مستعمراتی ، باید عمدتاً مبتنی بر ایجاد اتحادی باشد از توده های کارگر و پرولتاریای تمام ملت ها و کشورها برای مبارزه مشترک انقلابی که منجر به سرنگونی سرمایه داری گردد . امری که بدون آن نابرابری ملی و ستم نابود شدنی نیست .

۵- موقعیت سیاسی جهان در حال حاضر مسئله دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و تمامی وقایع سیاست جهانی بطرز اجتناب ناپذیری حول یک نکته متمرکز گردیده ، و آن مبارزه بورژوازی جهانی است علیه جمهوری شورائی روسیه که جنبش های شورائی پیشاهنگ کلیه کشورها و تمامی جنبش های ملی آزاد بیخش مستعمرات و کشورهای در بند را - که با تجربه تلخ آموخته اند هیچ راه نجاتی جز اتحاد با پرولتاریای انقلابی و پیروزی قدرت شورائی بر امپریالیسم وجود ندارد - ، گرد خویش جمع کرده است .

۶- نتیجتاً ما نباید خود را به صرف شناسائی یا اعلان در باره وحدت کارگران ملت های مختلف خوشنود کنیم ، بلکه باید سیاستی در تحقق نزدیکترین اتحاد بیسن تمام جنبش های آزاد بیخش ملی و مستعمراتی روسیه شورائی به اجراء در آوریم ، اشکال این اتحاد در انطباق با مرحله تکامل جنبش کمونیستی در میان پرولتاریای هر کشور یا جنبش آزاد بیخش انقلابی ملت های در بند و کشورهای عقب مانده تعیین می گردد .

* در متن مورد استفاده برابری (Equality) آمده است که اما با توجه به روال جمله و اسناد دیگر باید نابرابری (Unequality) درست باشد .

۷- فدراسیون شکلی گذرا بسوی اتحاد کامل کارگران تمام کشورهاست . این شکل هم اکنون ، کارآئی خود را در روابط بین جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شورائی روسیه با دیگر جمهوری های شورائی (در گذشته مجارستان ، فنلاند ، لیتوانی و در حال حاضر آذربایجان و اوکراین) و همچنین در درون مرزهای جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شورائی در ارتباط با ملیت هایی که نه دارای حکومت و نه به هیچگونه نهاد خود حکومتی (Self Government) بودند (برای مثال جمهوری خود مختار بشقیر ، جمهوری تاتار که توسط ج . ش . ف . س . ر [جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه] در سال های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ تشکیل یافتند) در عمل نشان داده است .

۸- وظیفه بین الملل کمونیست در این ارتباط نه تنها توسعه بیشتر بلکه همچنین مطالعه و واری تجربه این فدراسیونهاست که از نظام شورائی و جنبش شورائی ناشی شده اند . با به رسمیت شناختن فدراسیون بعنوان يك شکل گذار به سمت اتحاد کامل باید برای ارتباط های هر چه نزدیکتر فدراتیو کوشش کنیم . ضمن این که در نظر داشته باشیم که : يك - عدم امکان حفظ جمهوری شوروی در محاصره ملت های نیرومند امپریالیستی ، بدون يك اتحاد نزدیک با دیگر جمهوری های شوروی . دو - لزوم يك اتحاد نزدیک اقتصادی بین جمهوری های شوروی که بدون آن احیاء نیروهای مولده که توسط امپریالیسم نابود شده اند و تضمین رفاه کارگران ممکن نیست . سه - کوشش به سمت ایجاد يك اقتصاد جهانی يك شکل (Unified) بر پایه يك برنامه عمومی و تنظیم یافته بوسیله پرولتاریای تمامی ملت های جهان . این گرایش هم اکنون خود را تحت نظام سرمایه داری آشکار ساخته است و بی شك بوسیله سوسیالیسم بیشتر تکامل می یابد و به کمال می رسد .

۹- انترناسیونال کمونیست در ارتباط با مناسبات بین دولت ها [یعنی] سیاست بین المللی ، نمیتواند خود را به صرف يك اعلان صوری و شفاهی مبنی بر شناسائی برابری ملت ها که هیچگونه تعهدات عملی را به همراه ندارد - همانگونه که از جانب بورژوا - دموکرات هایی که خود را سوسیالیست می خوانند ، انجام گرفته است - محدود کند . نقض دائمی برابری ملت ها و تجاوز به حقوق اقلیت های ملی که در تمام دولت های سرمایه داری علی رغم قوانین اساسی دموکراتیک شان انجام می گیرد باید در تمام فعالیت های تبلیغاتی و تهییجی بین الملل کمونیست در درون و در برون از پارلمان محکوم گردد . همچنین لازم است : يك - بطور مداوم توضیح داده شود که فقط رژیم شورائی با متحد کردن پرولتاریا و توده های کارگر در مبارزه شان علیه بورژوازی قادر به دادن برابری واقعی به ملت هاست ، و : دو - جنبش انقلابی در میان

ملت های در بند (بعنوان مثال ایرلند ، سیاهان امریکائی و غیره) و در مستعمرات مورد حمایت قرار گیرد .

بدون این شرط بویژه مهم اخیر ، مبارزه علیه ستم ملت های وابسته و مستعمرات و نیز به رسمیت شناختن حق آنان برای يك زیست مستقل ، صرفا تا بلوئی گمراه کننده است . همانند آن چیزی است که احزاب بین الملل دوم به نمایش گذاشته است .

۱۰- شناسائی انترناسیونالیسم در حرف و تحریف آن در [فعالیت های] تبلیغی و ترویجی و فعالیت های عملی سیاسی با مخلوط کردنش با ناسیونالیسم خرد - بورژوائی و پاسیفیسم ، نه فقط پراکتیس روزمره احزاب میانی بین الملل دوم بلکه از آن کسانی است که آن را ترك گفته اند . این حتی در نزد احزابی که در حال حاضر خود را کمونیست می نامند نیز مشاهده می شود . مبارزه علیه این آفت و علیه پیشداوری های ملی ریشه دار خرد بورژوائی (که خود را در اشکال مختلف مانند نفرت نژادی ، آنتاگونیسم ملی و ضد یهودی گرائی نشان می دهد) بدلیل نیاز عاجل به تبدیل (Transform) دیکتاتوری پرولتاریا و تغییر آن از يك پایه ملی (یعنی ، موجود در يك کشور و ناتوان از اعمال نفوذ بر سیاست جهانی) به يك دیکتاتوری بین المللی (یعنی ، دیکتاتوری پرولتاریای حداقل در چند کشور پیشرفته قادر به اعمال يك تاثیر قاطع بر سیاست جهانی) باید هر چه سریع تر در دستور کار قرار گیرد . در این میان انترناسیونالیسم خرد بورژوائی* صرفا به معنی برسمیت شناختن [حق] برابری ملی است ، خود خواهی (Egoism) ملی را دست نخورده باقی می گذارد . در صورتی که انترناسیونالیسم پرولتری خواستار : ۱- تبعیت منافع مبارزه پرولتری در يك کشور از منافع این مبارزه در سطح بین المللی است . ۲- توانائی و آمادگی از جانب ملتی که به پیروزی علیه بورژوازی دست یافته در ارائه بزرگترین فداکاری های ملی برای سرنگونی سرمایه داری بین المللی .

در کشورهایی که در آن دولت های کاملا پیشرفته سرمایه داری وجود دارد ، احزاب کارگری در بر گیرنده پیشاهنگ پرولتاریا باید مبارزه با اغتشاش فرصت طلبانه و پاسیفیستی خرد بورژوائی در افکار و سیاست انترناسیونالیسم را بعنوان اولین و مهمترین وظیفه خود بنگرند .

۱۱- در ارتباط با دولت ها و ملیت هایی که در آن ها رژیم های عقب مانده عمدتا فئودالی ، پدرسالارانه ، یا پدرسالاری روستائی ، غالب اند ، نکات زیر

* در متن نوشته آمده است : Petty bourgeois nationalism-inter

که قاعده تا باید منظور : Petty bourgeois internationalism باشد .

را باید در نظر گرفت : ۱- تمام احزاب کمونیست می باید جنبش های انقلابی آزاد بیخش را مورد حمایت فعالانه قرار دهند ، شکل این حمایت می باید بوسیله مطالعه شرایط موجود ، توسط حزب - در هر کجا که وجود دارد - تعیین گردد . این وظیفه - حمایت فعال در وهله اول می باید به کارگران آن کشورهای محول گردد که ملت در بند بشکل استعماری یا مالی بدان وابسته اند . ۲- طبیعتا باید مبارزه علیه نفوذ ارتجاعی قرون وسطائی روحانیت ، میسیون های مسیحی و عناصر مشابه انجام گیرد . ۳- همچنین لازم است که با جنبش های پان اسلامی ، پان آسیائی و جنبش های مشابه که می کوشند مبارزه آزاد بیخش علیه امپریالیسم اروپا و امریکا را بمنظور استحکام قدرت امپریالیست های ژاپنی و ترکی ، اشراف ، زمینداران بزرگ ، روحانیون و غیره مورد بهره برداری قرار دهند مقابله کرد . ۴- حمایت از جنبش های دهقانی علیه ملاکین و بقایای فئودالیت در کشورهای عقب مانده ، از اهمیت بخصوصی برخوردار است . بیش از همه ما باید حتی المقدور کوشش کنیم که به جنبش دهقانی خلعت انقلابی دهیم ، و به سازماندهی دهقانان و تمامی استثمار شدگان در درون شوراها پردازیم و بدین سان نزدیکترین اتحاد های (Union) ممکن را بین پرولتاریای کمونیست اروپای غربی و جنبش انقلابی دهقانی شرق و کشورهای مستعمره و در بند بوجود آوریم . ۵- همچنین لازم است که جنگی مصممانه علیه تلاش کمونیست نمایان انقلابی را آغاز کرد که می کوشند جنبش آزاد بیخش در جوامع عقب مانده را در جامه کمونیستی بپوشانند . این وظیفه انترناسیونال کمونیست است که از مبارزه انقلابی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده صرفا بمنظور متحد کردن واحدهای مختلف احزاب آینده پرولتری - آنچنان که فقط در نام کمونیست نباشند - در تمام کشورهای عقب مانده حمایت کند ، و سطح آگاهی شان را نسبت به وظایف و - ویژه خود یعنی وظایف مبارزه علیه تمایلات بورژوا دموکراتیک در میان ملت های شان ارتقاء دهد . انترناسیونال کمونیست می باید به برقراری روابط موقت و حتی اتحادها با جنبش های انقلابی در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده بپردازد ولی بی آن که با آنها ادغام شود باید خلعت مستقل پرولتاریائی - هرچند هنوز در حالت جنینی اش - را حفظ کند . ۶- این امری اساسی است ، فریبی را که توسط قدرت های امپریالیستی و با حمایت طبقات ممتاز کشورهای در بند - بصورت ایجاد حکومت ها و نهاد های دولتی گوناگونی که تحت نقاب استقلال سیاسی در حقیقت از نظر اقتصادی ، مالی و نظامی کاملا وابسته به آنها - ، در میان توده زحمتکشان همه کشورها خصوصا کشورهای عقب مانده اشاعه می یابد بطور پیوسته مورد افشاء قرار داد . بعنوان مثالی بارز فریبی که از طریق مجموعه کوششهای مشترک امپریالیستهای متحد و بورژوازی یک

کشور در بند نسبت به طبقه کارگر کشور مذکور صورت گرفته ، می توان از قضیه فلسطین صهیونیست ها * نام برد که صهیونیسم تحت ظاهر ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین - که در آن یهودیان تنها بخش ناقابلی از جمعیت را تشکیل می دهند - مردم زحمتکش بومی عرب را در معرض استثمار انگلستان قرار می دهد . در موقعیت کنونی بین المللی تنها اتحادی از جمهوری های شورائی می تواند برای ملیت های وابسته و ضعیف رهایی را با خود به ارمغان آورد .

۱۲- تداوم قرن ها بردگی ملت های ضعیف و مستعمره توسط قدرت های امپریالیستی به احساس کینه در میان توده های کشورهای به بند کشیده شده و همچنین به احساس عدم اطمینان نسبت به ملت های مستعمر بطور کلی و پرولتاریای آن کشورها دامن زده است . این احساسات زمانی تقویت گردید که اکثریت رهبران رسمی پرولتاریا در سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۴ به خیانت آمیخته با فرومایگی تن در دادند - [یعنی] هنگامی که " سوسیال - میهن دوستان " بدفاع از سرزمین پدری شان و " حقوق بورژوازی خود برای به بردگی کشاندن مستعمرات و غارت کشورهای از نظر مالی وابسته پرداختند ریشه کن کردن کامل این احساسات تنها با نابودی امپریالیسم در کشورهای پیشرفته و تغییرات (Transformation) اساسی در کلیه بنیادهای زندگی اقتصادی در کشورهای عقب مانده میسر است . لذا بر طرف شدن این پیشداوری های ملی نیاز به زمانی طولانی دارد . این امر پرولتاریای تمام کشورهای را که از آگاهی طبقاتی برخوردارند موظف می کند تا نسبت باین احساسات ملی در کشورها و ملیت های که برای مدت های طولانی به بردگی کشانده شده اند همچنان توجه خاص مبذول دارند ، و همچنین برای برطرف کردن فوری این عدم اعتماد و پیشداوری از دادن امتیازات لازم فروگذار نکنند . این پیروزی بر سرمایه داری بطور کامل بدست نمی آید و به هدف نهائی خود نمی رسد مگر آن که پرولتاریا و توده های زحمتکش تمام ملت های دنیا با تمایل خود در اتحادی هماهنگ و نزدیک بسدور هم گرد آیند .

★

Palestine affair of the Zionists *

Social patriots **

۱- موضع مجرد و صوری مسئله برابری - که برابری ملیت‌ها نیز در آن مستتر است - ، بشکل برابری افراد بطور کلی ، خاص دموکراسی بورژوازی است ؛ دموکراسی بورژوازی ، تساوی صوری یا حقوقی مالک و پرولتر ، استثمارگر و استثمار شده را اعلام می‌کند و بدینگونه طبقات تحت ستم را در اشتباهی عمیق فرو می‌برد . مفهوم (Idée) برابری که چیزی جز بازتاب مناسبات ایجاد شده بر اثر تولید برای تجارت نبود ، در دست بورژوازی بصورت سلاحی علیه الغاء طبقات ، از این پس ، بنام برابری مطلق شخصیت انسانی در می‌آید . اما معنای واقعی خواست مساوات طلبانه در جایی جز در اراده الغاء طبقات قرار ندارد .

۲- حزب کمونیست* ، مفسر آگاه پرولتاریای در حال مبارزه علیه یوغ بورژوازی ، بیاید ، بنا به هدف اساسی خود - مبارزه علیه دموکراسی بورژوازی که منظور از آن افشاء ریاکاری است - ، مسئله ملی را بمثابه مسئله ای کلیدی** تلقی کند نه بمثابه یک مقدار اصول مجرد و صوری ، بلکه : اولاً [بمثابه] مفهومی روشن از اوضاع و احوال تاریخی و اقتصادی ، ثانیاً [بمثابه] تمایزی دقیق بین منافع طبقات تحت ستم ، زحمتکشان ، استثمار شدگان و درک عمومی از باصطلاح منافع ملی که در واقعیت بمعنای منافع طبقات حاکم است ، ثالثاً [بمثابه] عکسکی بهمان اندازه صریح و دقیق از ملت‌های تحت ستم ، وابسته و تحت الحمايه از ملت‌های ستمگر و استثمارگر ، برخوردار از تمامی حقوق ، [و این] برخلاف ریاکاری بورژوازی و دموکراتیک که بردگی (خاص دوره سرمایه مالی امپریالیسم) را ، توسط قدرت مالی و استثمارگرانه ، با دقت از اکثریت عظیم مردم کره زمین ، بِنفع اقلیتی از کشورهای ثروتمند سرمایه داری ، مخفی می‌کند .

۳- جنگ امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ ، در مقابل تمامی ملل و تمامی طبقات تحت ستم دنیا ، نیرنگ عبارت پردازی‌ها دموکراتیک و بورژوازی را بخوبی به نمایش گذاشت - معاهده ورسای که توسط دموکراسی‌های معروف غربی تنظیم شده بود در قبال ملت‌های

* تاکید‌ها همه جا از متن است .

** ترجمه آزاد (و نارسائی) از La clef de voûte که ما معادلی برای آن در زبان فارسی نمی‌شناسیم . در توضیح این اصطلاح (در اصل ، اصطلاح معماری) مراجعه شود به " اندیشه‌های " ، شماره ۲ ، ص ۱۸۲ ، مه‌ماه ۱۳۶۳ .

ضعیف، اعمال قهری فرومایه تر و وقیح تر از یونکرها* و کایزر** در [معاهده صلح] برست لیتوفسک (Brest-Litovsk) را بمورد اجرا در آورد. جامعه ملل*** و سیاست نگاهم**** در مجموع، این امر را تأیید می‌کنند و اقدام انقلابی پرولتاریای کشورهای پیشرفته و توده‌های زحمتکش کشورهای مستعمره یا تحت‌انقیاد را توسعه می‌دهند و بدینگونه، به ورشکستگی توهّمات ملی خرد بورژوازی، در مورد امکان مجاورت صلح آمیز و تساوی واقعی ملل تحت رژیم سرمایه داری، را، شتاب بیشتری می‌بخشند.

۴- با توجه به آنچه گذشت، این نتیجه بدست می‌آید که سنگ بنای سیاست انترناسیونال کمونیستی، در زمینه مسائل مستعمراتی و ملی، باید نزدیکی پرولتاریا و زحمتکشان کلیسه ملل و کشورها در جهت مبارزه مشترک علیه توانگران و بورژوازی باشد. زیرا که این نزدیکی تنها ضامن پیروزی ما بر سرمایه داری است و بدون آن [پیروزی]، نمی‌تواند نه ستم ملی و نه نابرابری برانداخته شود.

۵- اوضاع و احوال کنونی سیاست جهانی، دیکتاتوری پرولتاریا را در دست‌سور روز قرار می‌دهد، و کلیه وقایع سیاست جهانی بنحوی اجتناب‌ناپذیر در حول یک مرکز ثقل متمرکز می‌شود: بورژوازی بین‌المللی علیه جمهوری‌شوراها که [این جمهوری‌شوراها] باید از یکطرف، جنبش شورایی زحمتکشان پیشرفته تمام کشورها و از طرف دیگر، تمامی جنبش‌های رهائی بخش ملی مستعمرات و ملیت‌های تحت ستم را - که یک تجربه تلخ [آن‌ها را] متقاعد ساخته است که خارج از اتحاد با پرولتاریای انقلابی و - قدرت شورایی پیروزمند بر امپریالیسم جهانی، راه نجاتی برای آن‌ها وجود ندارد - به دور خود گرد آورد.

۶- بنابراین، دیگر نمی‌توان خود را به اعلان کردن یا به رسمیت شناختن نزدیکی زحمتکشان تمام کشورها محدود کرد. از این پس، لازمست که اتحاد تنگ‌تنگ تمامی جنبش‌های رهائی بخش ملی و مستعمراتی با روسیه‌شوراها را دنبال کنیم و با توجه به درجه، تکامل جنبش پرولتاریائی در میان پرولتاریای هر کشور یا [با توجه به درجه، تکامل] جنبش‌های رهائی بخش دموکرات بورژوا در میان کارگران و دهقانان کشورهای عقب‌مانده ملیت‌های عقب‌مانده، اشکال منطبق به این اتحاد را ارائه دهیم.

۷- اصل فدراتیو، برای ما بمانند شکل گذار بسوی وحدت کامل زحمتکشان تمام کشورها

* افسران جوان • اشراف زاده آلمانی • مترجم •

** امپراطور آلمان • م •

*** Ligue des Nations

**** Politique de l'Entente اشاره است به سیاست سه کشور فرانسه، انگلستان و روسیه تزاری که مدت‌ها قبل از آغاز جنگ جهانی اول قرارداد‌های دو جانبه نگاهم (روسیه - انگلستان، فرانسه - روسیه، انگلستان - روسیه) امضاء کرده بودند • م •

بنظر می‌رسد . اصل فدراتیو پیش از این ها عملا تطابق خود با هدف دنبال شده را - چه در روابط بین جمهوری سوسیالیستی فدراتیو شوراها و سایر جمهوری های شورایی - (مجارستانی ، فنلاندی ، لیتونی Lettone در گذشته ، آذربایجانی و اوکراینی در حال حاضر) و چه در بطن خود جمهوری روسیه نسبت به ملیت هایی که پیش از این ها نه دولت و نه موجودیت خود مختار داشته اند (مثال : باشقیرها Bashkirs و تاتارها ، که توسط روسیه شورایی در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ بوجود آمدند) - نشان داده است .

۸- وظیفه بین الملل کمونیست مطالعه و رسیدگی تجربه (و گسترش بعدی) ایمن فدراسیون های جدیدیست که بر پایه شکل شورایی و بر پایه جنبش شورایی بنا شده اند . با تلقی فدراسیون بمثابه شکل گذار بسوی وحدت کامل ، برای ما لازمست که در جهت اتحاد فدراتیوی هر چه بیشتر فشرده حرکت کنیم ، ضمن توجه [به نکات زیر] : اولاً غیر ممکن بودن دفاع از جمهوری های شورایی - که گرداگرد شان را دشمنان امپریالیست ، از نظر قدرت نظامی بی نهایت برتر ، فرا گرفته - ، بدون اتحادی هر چه فشرده بیستون آن جمهوری ها ، ۲- ضرورت يك اتحاد اقتصادی فشرده بین جمهوری ها که بیستون آن ، بازسازی نیروهای مولده نابود شده توسط امپریالیسم ، امنیت و بهزیستی زحمتکشان نمی‌تواند تامین شود ؛ ۳- گرایش به تحقق يك برنامه اقتصادی جهانشمول که اجرای منظم آن می‌تواند توسط پرولتاریای تمام کشورها مورد کنترل قرار گیرد ، گرایشی که بوضوح تحت رژیم سرمایه داری نمودار گردید و قطعاً باید تحت رژیم سوسیالیستی به گسترش خود ادامه دهد و به حد کمال برسد .

۹- در قلمرو مناسبات اجتماعی در داخل دولت های تاسیس شده ، انترناسیونال کمونیست نمی‌تواند خود را در برسمیت شناختن صوری ، صرفاً رسمی و بدون نتایج عملی برابری ملل محدود کند - آنطوری که دموکرات های بورژوا ، که خود را سوسیالیست می‌نامند ، به آن قناعت می‌کنند .

کافی نیست که احزاب کمونیست بطور خستگی ناپذیر در تمامی [فعالیت های] تبلیغی و ترویجی خود - چه از بالای تریبون مجلس و چه بیرون از آن - ، تجاوزات مستمر به اصل تساوی ملیت ها و حقوق اقلیت های ملی در کلیه کشورهای سرمایه داری (و علی رغم " قانون اساسی " دموکراتیک شان) را افشاء کنند ، باید همچنین لاینقطع به شوت رسانند که تنها حکومت شوراها می‌تواند - قبلاً با متحد کردن پرولترها و بعد ، [با متحد کردن] مجموعه زحمتکشان در مبارزه علیه بورژوازی - تساوی ملیت ها را متحقق کنند ، باید همچنین به شوت رسانند که رژیم شوراها ، از طریق حزب کمونیست ، یاری مستقیم به تمام جنبش های انقلابی در کشورهای وابسته یا فاقد حقوق (بعنوان مثال : ایرلند ، سیاهان امریکا و غیره) و [در کشورهای] مستعمره را تضمین می‌کند .

بدون این شرط بطور ویژه مهم مبارزه علیه ستم در کشورهای تحت انقیاد یا مستعمره شناسائی رسمی حق شان برای خود مختاری ، جز يك آگهی دروغین - از نوعی کسه

در انترناسیونال دوم مشاهده می‌کنیم - چیز دیگری نیست .

۱۰- این نه فقط پراتیک معمول احزاب میانی* انترناسیونال دوم بلکه همچنین [پراتیک معمول] کسانست که این انترناسیونال را ترک گفته‌اند تا در حرف، انترناسیونال نالیسم را برسمیت بشناسند و در واقع، در تبلیغ، ترویج و پراتیک، ناسیونالیسم و پاسیفیسم خرده بورژوازی را جانشین آن [انترناسیونالیسم] سازند . این چیز است که در احزابی نیز مشاهده می‌شود که خود را کمونیست می‌نامند . مبارزه علیه این افت و علیه پیشداوری‌های عمیقاً ریشه‌دواننده خرده بورژوازی (که بشکل‌های متنوع از جمله نفرت نژادی، تعارض ملی Antagonisme National و ضد یهودگرایی Antisemitisme متجلی می‌گردد)، آنگاه اهمیتی بمراتب بیشتر کسب می‌کند که مسئله تبدیل دیکتاتوری پرولتاریایی ملی (که فقط در یک کشور وجود دارد و در نتیجه، از تاثیرگذاری بر سیاست جهانی عاجز است) به دیکتاتوری پرولتاریایی بین‌المللی (که لااقل توسط چند کشور پیشرفته می‌تواند امکان تحقق یابد و قادر باشد تاثیری قاطع بر سیاست جهانی بگذارد)، فعلیت (Actualité) بیشتری می‌یابد . ناسیونالیسم خرده بورژوازی، انترناسیونالیسم را به شناسائی اصل برابری ملل تقلیل می‌دهد (بی‌این که بخواهیم تأکید بیشتری به خصلت صرفاً لفظی آن [انترناسیونالیسم] بکنیم) و نخوت ملی را دست‌نخورده باقی می‌گذارد، در حالی که انترناسیونالیسم پرولتری خواهان [اینست] :

اولا - متابعت منافع مبارزه پرولتری در یک کشور از منافع این مبارزه در سراسر جهان ؛
ثانیا - راضی شدن مللی که بورژوازی خود را شکست داده‌اند به بیشترین فداکاری‌های ملی بمنظور سرنگونی سرمایه بین‌المللی . در کشوری که بورژوازی تا بحال به توسعه کامل خود رسیده است و احزاب کارگری وجود دارند، که پیشاهنگ پرولتاریا را تشکیل می‌دهند، مبارزه علیه از شکل انداختن‌های (Déformations) فرصت طلبانه و پاسیفیستی انترناسیونالیسم توسط خرده بورژوازی، از مهمترین وظیفه‌آنی است .

۱۱- در مورد عقب مانده ترین دولت‌ها و کشورها، که نهاد‌های فنودالی یاسا پدر سالاری - روسنائی در آن‌ها تسلط دارند، شایسته است در نظر داشت :
اولا - ضرورت حمایت تمام احزاب کمونیست از جنبش‌های انقلابی رهائی بخش این کشورها،

* Partis du centre . بطوری که می‌دانیم در انترناسیونال دوم بویژه پس از آغاز جنگ جهانی ۱۹۱۴ جناح‌هایی بوجود آمد، جناح راست، جناح چپ و جناح میانی یا بینابینی . پس از آغاز جنگ جهانی اکثریت احزاب سوسیالیست (به استثناء روسیه و صربستان) به بورژوازی کشور خود پیوستند . دو جناح دیگر به ترتیب توسط لنین و کائوتسکی رهبری می‌شدند . جناح راست، سوسیالیست‌های " میهن پرست " یا " متعصب ملی " (Chauvin) نام گرفتند . و مخالفان آن‌ها، کنفرانس‌های زیمروالد (سپتامبر ۱۹۱۵) و کینتال (آوریل ۱۹۱۶) - با اکثریت جناح کائوتسکی - را برپا کردند .

حمایتی که باید واقعا فعال باشد و شکل آن توسط حزب کمونیست [این] کشور، در صورت موجودیت، معین می‌گردد. وظیفه، حمایت فعالانه از این جنبش در وهله اول متوجه زحمتکشان متروپل یا کشوری است که خلق مورد نظر در وابستگی مالی آن بسر می‌برد؛ ثانیا - ضرورت نبرد با نفوذ ارتجاعی و قرون وسطائی روحانیون، مبلغین مسیحی و عناصر دیگر؛

ثالثا - همچنین ضرورت نبرد با پان اسلام، پان آسیایسم و سایر جنبش‌های مشابه که می‌کوشند از مبارزه رهایی بخش علیه امپریالیسم اروپائی و امریکائی استفاده کرده تا قدرت امپریالیست‌های ترك و ژاپونی، اشراف، مالکین بزرگ زمین، روحانیون و غیره را مستحکم تر سازند؛

رابعا - اهمیت کاملا ویژه پشتیبانی از جنبش روستائی در کشورهای عقب مانده علیه مالکین زمین، علیه بقایا یا نمودهای تفکر فئودالی، باید قبل از هر چیز کوشید که به جنبش روستائی، خصلتی انقلابی داد، هر کجا امکان داشت روستائیان و تمامی ستمدیدگان را در شوراها متشکل ساخت و بدینگونه، پیوندی بسیار نزدیک بین پرولتاریای کمونیست اروپائی و جنبش انقلابی روستائی شرق، مستعمرات و بطور کلی کشورهای عقب مانده، بوجود آورد.

خامسا - ضرورت نبردی پر توان با اقدامات جنبش‌های رهایی بخش - که در واقع نسل کمونیست‌اند، نه انقلابی - که رنگ کمونیستی بخود می‌بخشد، انترناسیونال کمونیست نباید از جنبش‌های انقلابی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده حمایت کند مگر بشرطی که خالص ترین عناصر احزاب کمونیست - و کمونیست‌ها در عمل - بدور هم گرد آمده، برابر وظایف خاص خود - یعنی ماوریت نبرد با جنبش بورژوازی و دموکراتیک - تعلیم یافته باشند. انترناسیونال کمونیست باید با جنبش‌های انقلابی در کشورهای مستعمره و کشورهای عقب مانده در ارتباط موقت قرار گیرد و همچنین اتحادهایی را تشکیل دهد، با این همه بی این که هیچگاه در آن‌ها ادغام گردد، و همواره باید خصلت مستقل جنبش پرولتری - حتی در صورت جنینی آن - را حفظ کند.

سادسا - ضرورت نقاب برداشتن بطور خستگی ناپذیر، بین توده‌های تمام کشورها و بویژه بین کشورها و ملت‌های عقب مانده، از فریبکاری سازمان یافته توسط قدرت‌های امپریالیستی - با کمک طبقات ممتاز کشورهای تحت ستم که وانمود می‌کنند از نظر سیاسی دارای استقلال‌اند، در واقع، از نقطه نظر اقتصادی، مالی و نظامی، نوکرهایی بی‌ش نیستند. بعنوان نمونه، تاثر انگیزی از ریاکاری‌های اعطال شده توسط بورژوازی نسبت به طبقه زحمتکشان در کشورهای تحت انقیاد از طریق تلاش‌های هماهنگ امپریالیسم متحدین و

* Alliéés متحدین علیه آلمان در دو جنگ جهانی، در اینجا متحدین علیه آلمان در جنگ جهانی اول، بویژه انگلستان و فرانسه است. Alliéés در جنگ جهانی

بورژوازی این یا آن ملت ، می‌توانیم از ماجرای صهیونیست‌ها در فلسطین* نام ببریم ، در جایی که به بهانه ایجاد یک دولت یهود ، در کشوری که یهودیان تعداد ناقابل‌شمار را تشکیل می‌دهند ، صهیونیسم اهالی بومی زحمتکش عرب را به چنگ استعمار امپریالیسم انگلستان سپرده است . در اوضاع و احوال بین‌المللی کنونی ، برای خلق‌های ضعیف و به بند کشیده شده راه نجاتی جز فدراسیون جمهوری‌های شورایی وجود ندارد .

۱۲- ستم بسیار کهن اعمال شده توسط قدرت‌های امپریالیستی در مورد ملت‌های کوچک و مستعمرات ، در توده‌های زحمتکش کشورهای ستمدیده نه تنها احساس کینسه بطور کلی نسبت به ملت‌هایی که او را مورد ستم قرار داده‌اند بلکه همچنین احساس بدگمانی نسبت به پرولتاریای کشورهای ستمگر بوجود آورده است . خیانت‌گریه رهبران رسمی اکثریت سوسیالیست در ۱۹۱۹-۱۹۱۴ ، در حالی که سوسیالیسم میهن‌پرست** دفاع از "حقوق" "بورژوازی خود" برای به بند کشیدن مستعمرات و چپاول کشورهای از نظر مالی وابسته را "دفاع ملی" توصیف کردند ، آن بدگمانی کاملاً برحق را افزایش داد . نظر باین که این پیشنهادی‌ها نمی‌توانند جز پس‌از محو سرمایه‌داری و امپریالیسم در کشورهای پیشرفته و پس‌از تحول بنیادی زندگی اقتصادی در کشورهای عقب‌مانده از بین برود ، خاموش کردن آن‌ها نیز بسیار گند خواهد بود و از این نظر ، پرولتاریای آگاه کلیه کشورها وظیفه دارد که در مقابل بقایای احساسات ملی کشورهای که از زمان‌های بسیار طولانی تحت ستم بسر می‌برند ، خود را بطور ویژه مآل اندیش‌شان دهد و همچنین وظیفه دارد بمنظور تسریع نابودی این پیشنهادی‌ها و این بدگمانی ، به اعطاء برخی امتیازهای مفید رضایت دهد . پیروزی بر سرمایه‌داری مشروط است ، قبل از همه ، به خواستار شدید پرولتاریا و ، بعد ، توده‌های زحمتکش تمامی کشورهای جهان و تمامی ملت‌ها برای یگانگی .

دوم یا کشورهای متحد شده علیه آلمان (ایتالیا و ژاپن) یعنی کشورهای فرانسه ، انگلستان ، آمریکا و شوروی را در فارسی اصطلاحاً متفقین می‌گویند .

* L'affaire des sionistes en palestine

** Socialisme chauvin

ضمیمه شماره ۲

تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی

و "الحاقی - تصویبی" کنگره دوم

انترناسیونال

پیرامون مسائل ملی و مستعمراتی

بر اساس:

۱- متن تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" مندرج در کتاب "اسناد تاریخی حزب کمونیست هند وستان ۱۹۲۲-۱۹۱۷"، ادھیکاری، جلد اول، دهلی ۱۹۷۱، صفحات ۱۷۷-۱۷۳.

DOCUMENTS OF THE HISTORY OF THE COMMUNIST PARTY OF INDIA, 1917-1922, G. ADHIKARI, VOL. I, PEOPLE'S PUBLISHING HOUSE, DEHLI 1971, PP. 173-177.

۲- متن تزه‌های "الحاقی - تصویبی" مندرج در "کنگره دوم انترناسیونال کمونیست - گزارش جلسات"، مسکو، ۱۹۲۰، صفحات ۱۱۷-۱۱۴.
THE SECOND CONGRESS OF THE COMMUNIST INTERNATIONAL, REPORT ON PROCEEDING, MOSCOW, 1920, PP. 114-117.

کلمات و یا عباراتی که بصورت تأکیدی آمده، توسط "کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی" کنگره دوم حذف یا اضافه شده است. کلمات و عباراتی که بصورت تأکیدی به اضافه یک خط مشخص گردیده اند، تصحیحات و حذفیات یا اضافاتی است که توسط لنین انجام گرفته.*
آنچه در گروه آمده، جهت رساتر کردن ترجمه از طرف ما به متن افزوده شده است.

* چنین شیوه‌ای از مقایسه تطبیقی در کتاب ادھیکاری نیز یافت می‌شود. علت عدم استناد به تزه‌های "الحاقی - تصویبی" مورد اشاره وی، و مراجعه مستقیم به اسناد کنگره دوم، وجود پاره‌ای از اشتباهات بسیار جزئی در تزه‌های "الحاقی - تصویبی" مورد استفاده ادھیکاری بوده است.

نمونه ای از نسخه اصلی ترزهای پیشنهادی م.ن.روی. همراه با
تصحیحات و اضافاتی که توسط لنین انجام یافته است.

system, which rules and brutal exploitation. Consequently, in the colonies, we have two contradictory forces; they must struggle together to support the colonial bourgeois democratic revolution could be successful. In the growth of the national spirit, which will surely exhaust the masses of class-consciousness in the masses, should be encouraged and supported. The revolutionary masses, through the medium of the Communist Party of the proletariat will bring the national revolution forward to action, which will not only overthrow the feudal, capitalist, but lead progressively to the overthrow of Soviet power, and prevent the rise of a national capitalist class in place of the vanquished foreign capitalists, to further oppress and exploit the people.

It is to initiate at an early stage, as far as possible, the class struggle in the colonies, to make the people to the danger of a transplanted bourgeois capitalism which, everywhere in Europe, may seek refuge in Asia, thus to prevent an eventuality before its beginning.

m n by
India

The real strength of the liberation movement in the colonies is no longer confined to the narrow circle of bourgeois democratic nationalists. In most of the colonies, a mass movement has already arisen, organized socialist or communist parties, in close relation to the mass movement. The relation of the Communist Party to the revolutionary movement in the colonies should be through the medium of these parties or groups, because they are the vanguard of the working class in their respective countries. They may not be very big today, but they reflect the desire of the masses and the masses will follow them to the revolution. The Communist Parties of the different nationalities should work in conjunction with these revolutionary parties of the colonies and through them, are all the work and activity should be directed to the revolutionary movement in general.

The revolution in the colonies and the masses and the masses will follow them to the revolution. The Communist Parties of the different nationalities should work in conjunction with these revolutionary parties of the colonies and through them, are all the work and activity should be directed to the revolutionary movement in general.

The revolution in the colonies and the masses and the masses will follow them to the revolution. The Communist Parties of the different nationalities should work in conjunction with these revolutionary parties of the colonies and through them, are all the work and activity should be directed to the revolutionary movement in general.

تزه‌ای پیشنهادی

۱- تعیین رابطه بین الملل کمونیست با جنبش‌های انقلابی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرمایه داری یکی از مهمترین مسائلی است که در برابر کنگره دوم بین الملل سوم قرار دارد. تاریخ انقلاب جهانی وارد مرحله‌ای شده است که در آن شناخت درست این رابطه ضروری است. جنگ بزرگ اروپائی [جنگ جهانی اول] و عواقب آن به روشنی نشان داده اند که توده‌های کشورهای به بند کشیده شده غیر اروپائی، بطور جدائی ناپذیری با جنبش کارگری در اروپا پیوند دارند و این نتیجه سرمایه داری جهانی متمرکز است.

۲- سرچشمه قدرت عمده (main) سرمایه داری اروپائی، دیگر نه در کشورهای صنعتی اروپا، بلکه در متصرفات مستعمراتی و [کشورهای] وابسته یافت می‌شود. قدرت‌های سرمایه داری اروپا بدون در اختیار داشتن بازارهای گسترده و زمینه‌های وسیع بهره‌کشی در مستعمرات، حتی اندک زمانی قادر به حفظ موجودیت خود نخواهند بود. انگلستان این دژ مستحکم امپریالیسم، بیش از یک قرن است که از مازاد تولید (Over-production) رنج می‌برد. اگر بخاطر متصرفات وسیع مستعمراتی که برای فروختن (Selling) محصولات اضافی خود - و بعنوان منبعی برای مواد اولیه جهت صنایع رو به رشدش بدست آورده - نبود، مدت‌ها بود که ساخت سرمایه داری انگلستان زیر بار وزن خود در هم شکسته شده بود. امپریالیسم انگلیس با به بردگی کشاندن صدها میلیون تن از اهالی آسیا و آفریقا است که تا کنون قادر شد پرولتاریای بریتانیا را تحت سلطه بورژوازی نگه دارد.

۳- مافوق سود (Super-profit) بدست آمده در مستعمرات پشتوانه عمده سرمایه داری عصر جدید است و تا زمانی که سرمایه داری از این منبع مافوق سود محروم نشود، برای طبقه کارگر اروپا سرنگون ساختن نظام سرمایه داری آسان نخواهد بود. بشکرانه استثمار شدید و گسترده کار انسانی و منابع طبیعی در مستعمرات است که ملل سرمایه داری اروپا - نه بدون توفیق - سعی می‌کنند ورشکستگی کنونی خود را جبران کنند. امپریالیسم اروپائی از طریق استثمار توده‌ها در مستعمرات در موقعیتی قرار خواهد گرفت که امتیاز پشت امتیاز به پرولتاریای خودی اعطاء کند. این [امپریالیسم] - تا زمانی که در موقعیتی قرار دارد که به کسب مافوق سود عظیمش

تزه‌ای تصویری

۱- تعیین ویژه رابطه بین الملل کمونیست و جنبش‌های انقلابی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرمایه داری - بعنوان مثال چین و هند - یکی از مهمترین مسائلی است که در برابر کنگره دوم بین الملل سوم قرار دارد. تاریخ انقلاب جهانی وارد مرحله ای شده است که در آن شناخت درست این رابطه ضروری است. جنگ بزرگ اروپائی و عواقب آن به روشنی نشان داده اند که توده های کشورهای به بند کشیده شده غیر اروپائی، بطور جدائی ناپذیری با جنبش کارگری در اروپا پیوند دارند و این نتیجه تمرکز یافتن سرمایه داری جهانی است، بعنوان مثال اعزام لشکرهای مستعمراتی و ارتش‌های عظیمی از کارگران به جبهه در دوران جنگ و غیره.

۲- یکی از عمده ترین منابعی که سرمایه داری اروپائی قدرت اصلی (Chief) خود را از آن کسب می‌کند، در متصرفات مستعمراتی و [کشورهای] وابسته یافت می‌شود. قدرت سرمایه داری اروپا بدون در اختیار داشتن بازارهای گسترده و زمینه های وسیع بهره کشی در مستعمرات، حتی اندک زمانی قادر به حفظ موجودیت خود نخواهد بود. انگلستان این درژ مستحکم امپریالیسم، بیش از یک قرن است که از مازاد تولید (Over-Production) رنج می‌برد. اگر بخاطر متصرفات وسیع مستعمراتی که برای فروش (Sale) محصولات اضافی خود - و بعنوان منبعی برای مواد اولیه جهت صنایع رو به رشدش بدست آورده - نبود، مدت ها بود که ساخت سرمایه داری انگلستان زیر بار وزن خود در هم شکسته شده بود. امپریالیسم انگلیس با به بردگی کشاندن صدها میلیون تن از اهالی آسیا و آفریقا است که تا کنون قادر شده است پرولتاریای بریتانیا را تحت سلطه بورژوازی نگه دارد.

۳- مافوق سود (Super-Profit) بدست آمده در مستعمرات پشتوانه عمده سرمایه داری عصر جدید است و تا زمانی که سرمایه داری از این منبع مافوق سود محروم نشود، برای طبقه کارگر اروپا سرنگون ساختن نظام سرمایه داری آسان نخواهد بود. بشکرانه امکان استثمار گسترده و شدید کار انسانی و منابع طبیعی در مستعمرات است که ملل سرمایه داری اروپا - نه بدون توفیق - سعی می‌کنند ورشکستگی کنونی خود را جبران کنند. امپریالیسم اروپائی از طریق استثمار توده ها در مستعمرات در موقعیتی قرار خواهد گرفت که امتیاز پشت امتیاز به اشرافیت کارگری خودی اعطاء کند. در حالی که از یکسو امپریالیسم اروپائی با به رقابت گذاردن

تزه‌ای پیشنهادی

در مستعمرات ادامه می‌دهد - تردیدی به خود راه نخواهد داد که تا حد فدا کردن تمامی ارزش‌اضافی در کشورهای خود پیش‌رود .

۴- سرنگونی سیستم سرمایه‌داری در اروپا، بدون در هم شکستن امپراطوری مستعمراتی، ممکن بنظر نمی‌رسد . نتیجتاً، بین الملل کمونیست باید حوزه فعالیتش را گسترش دهد . باید با آن نیروهای انقلابی که در کشورهای تحت سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم برای نابودی آن در فعالیت‌اند رابطه برقرار کند .

۵- رابطه‌ای این جنبی بین الملل کمونیست با جنبش انقلابی در کشورهای
تحت انقیاد در حکم پذیرفتن دکترین ناسیونالیسم از جانب بین الملل کمونیست نیست .

بین الملل کمونیست عصاره اراده پرولتاریای انقلابی جهان است . رسالتش سازماندهی طبقه کارگر سراسرجهان بمنظور سرنگونی نظام سرمایه‌داری (Capitalist) و استقرار کمونیسم است . بین الملل سوم بدنه مبارزی است که قلمرو آئین - گرائی (Doctrinarianism) ناب را پشت سر گذاشته است . بین الملل دوم که در تسلط گروهی سیاستمدار و تحت نفوذ فرهنگ بورژوازی قرار داشت، نتوانست اهمیت مسئله مستعمراتی را دریابد . برای آنان خارج از اروپا جهانی وجود نداشت، آنان نمی‌توانستند لزوم هماهنگ ساختن جنبش انقلابی در اروپا با [جنبش انقلابی در] کشورهای غیر اروپایی را ببینند . اعضا بین الملل دوم بجای ارائه کمک معنوی و مادی به جنبش‌های انقلابی در مستعمرات، خود امپریالیست شدند .

۶- امپریالیسم جهانی که بر خلق‌های شرق تحمیل شده مانع از این گردید که اینان بتوانند بموازات خلق‌های اروپا و آمریکا از نظر اجتماعی و اقتصادی رشد کنند . به یمن سیاست امپریالیستی جلوگیری از رشد صنعتی مستعمرات، طبقه پرولتری بمفهوم خاص اصطلاح (Term) تا این اواخر نمی‌توانست بوجود بیاید . صنایع دستی بومی نابود شدند تا برای محصولات صنایع متمرکز در کشورهای امپریالیستی جا باز کنند، در نتیجه اکثریتی بزرگ از جمعیت به روستا (Land) رانده شدند تا حبوبات و مواد خام برای صدور به سرزمین‌های خارج تولید کنند . از سوی دیگر این امر موجب تمرکز سریع [مالکیت] زمین گردید که حق مالکیت آن به دولت

ترزهای تصویری

تولیدات کارگران کشورهای تحت انقیاد که دستمزد کمتری دریافت می‌دارند، در پی کاهش دادن سطح زندگی پرولتاریای کشورهای خودی است. از سوی دیگر این [امپریالیسم] تا زمانی که به کسب مافوق سود عظیمش از مستعمرات ادامه می‌دهد - تردیدی بخود راه نخواهد داد که تا حد فدا کردن تمامی ارزش‌افزایی در کشورهای خود پیش‌رود.

۴- در هم شکستن امپراطوری مستعمراتی، توام با انقلاب پرولتری در کشورهای خودی [متروپل] سیستم سرمایه داری را در اروپا سرنگون خواهد کرد. نتیجتاً بین الملل کمونیست باید حوزه فعالیتش را گسترش دهد. باید با آن نیروهای انقلابی که در کشورهای تحت سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم برای نابودی آن در فعالیت‌اند رابطه برقرار کند. برای تضمین پیروزی نهائی انقلاب جهانی، این دو نیرو [نیروی پرولتاریا در متروپل و نیروی انقلابی کشورهای تحت سلطه] باید هم‌آهنگ گردند.

۵- بین الملل کمونیست عصاره اراده پرولتاریای انقلابی جهان است. رسالتش سازماندهی طبقه کارگر سراسر جهان بمنظور سرنگونی نظام سرمایه دارانه (Capitalistic) و استقرار کمونیسم است. بین الملل سوم بدنه مبارزی است که باید وظیفه ترکیب نیروهای انقلابی کلیه کشورهای جهان را بعهده گیرد. بین الملل دوم که در تسلط گروهی سیاستمدار و تحت نفوذ فرهنگ بورژوائی قرار داشت، نتوانست اهمیت مسئله مستعمراتی را دریابد. برای آنان خارج از اروپا جهانی وجود نداشت. آنان نمی‌توانستند لزوم هماهنگ ساختن جنبش انقلابی اروپا با [جنبش انقلابی در کشورهای غیر اروپائی را ببینند. اعضا بین الملل دوم بجای ارائه کمک معنوی و مادی به جنبش انقلابی در مستعمرات، خود امپریالیست شدند.

۶- امپریالیسم خارجی که بر خلق‌های شرق تحمیل شده مانع از این گردید که اینان بتوانند بموازات خلق‌های اروپا و امریکا از نظر اجتماعی و اقتصادی رشد کنند. به یمن سیاست امپریالیستی جلوگیری از رشد صنعتی در مستعمرات، طبقه پرولتاری بمفهوم خاص کلمه تا این اواخر نمی‌توانست در اینجا بوجود بیاید. صنایع دستی بومی نابود شدند تا برای محصولات صنایع متمرکز در کشورهای امپریالیستی جا بساز کنند. در نتیجه اکثریتی از جمعیت به روستا (Land) رانده شدند تا حیوانات و مواد خام برای صدور به سرزمین‌های خارج تولید کنند. از سوی دیگر این امر موجب تمرکز سریع [مالکیت] زمین در دست زمین‌داران بزرگ، سرمایه داران مالی و دولست

تزه‌ای پیشنهادی

سپرده شد، بدینگونه، توده عظیمی از دهقانان بدون زمین بوجود آمد. بخش کثیری از جمعیت در وضعیت بیسوادى نگه داشته شدند. در نتیجه این سیاست روحیه شورش که در هر خلق تحت انقیاد نهفته است، بیان خود را تنها از طریق طبقه کوچک متوسط تحصیل کرده یافت.

سلطه خارجی از تکامل آزاد نیروهای اجتماعی جلوگیری کرده است. از اینرو نابودى آن گام اولیه بسوى انقلاب در مستعمرات می باشد. لذا کمک کردن به نابودى حاکمیت خارجی در مستعمرات نه تأیید آمال ناسیونالیستی بورژوازی بومی بلکه گشودن راهی برای پرولتاریا سرکوب شده در آنجاست.

۷- جنبش‌های انقلابی در مستعمرات اساساً مبارزه‌ای اقتصادی است.

جنبش‌های ناسیونالیستی بورژوا دموکراتیک به طبقه متوسط کوچکی محدود است که آمال توده‌ها را منعکس نمی‌کند، بدون پشتیبانی فعال توده‌ها، آزادی ملی مستعمرات هرگز حاصل نمی‌شود. ولی در بسیاری از کشورها بویژه در هندوستان، توده‌ها با رهبران بورژوا ناسیونالیستی همراه نیستند. آن‌ها بطور مستقل از جنبش بورژوا ناسیونالیستی بسمت انقلاب حرکت می‌کنند. در کشورهای وابسته و جنبش متمایز وجود دارند که هر روز بطور فزاینده‌ای از یکدیگر دور میشوند. یکی جنبش ناسیونالیستی بورژوا دموکراتیک با برنامه استقلال سیاسی و دیگری اقدام توده‌های جاهل (Ignorant) و فقیر دهقانان و کارگران. اولی می‌کوشد که دومی را کنترل کند و غالباً تا حدی موفق می‌شود. اما اشتباه خواهد بود که فرض شود جنبش بورژوا ناسیونالیستی احساسات و آمال عمومی جمعیت را بیان می‌کند. برای سرنگونی امپریالیسم خارجی، گام اول بسوى انقلاب در مستعمرات، همکاری با عناصر بورژوا ناسیونالیست می‌تواند مفید باشد. اما بین الملل کمونیست نباید آنان را بعنوان وسیله‌ای برای کمک رساندن به جنبش انقلابی در مستعمرات در نظر بگیرد. جنبش‌های توده‌ای در مستعمرات بطور مستقل از جنبش‌های ناسیونالیستی رشد خواهند کرد. توده‌ها نسبت به رهبران سیاسی که همواره آنان را به کجراه می‌کشاند و مانع از فعالیت انقلابی شان می‌شوند، بی اعتمادند.

۸- قدرت حقیقی جنبش آزاد بخش در مستعمرات دیگر به دایره تنگ ناسیونالیست‌های بورژوا دموکرات محدود نمی‌شود. در بیشتر مستعمرات از هم اکنون احزاب مشکل سوسیالیست یا کمونیست در ارتباط نزدیک با جنبش توده‌ای وجود دارند. روابط بین الملل کمونیست با جنبش انقلابی در مستعمرات باید از طریق این احزاب یا گروه‌ها باشد، چرا که اینان پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای مربوطه خود هستند. این [احزاب] امروز ممکن است خیلی

تزه‌ای تصویری

گردید، بدینگونه، توده عظیمی از دهقانان بدون زمین بوجود آمد. بخش کثیری از جمعیت در وضعیت بیسوادى نگه داشته شدند. در نتیجه این سیاست روحیه شورش که در هر خلق تحت انقیاد نهفته است، بیان خود را تنها از طریق طبقه کوچک متوسط تحصیل کرده یافت.

سلطه خارجی از تکامل آزاد نیروهای اجتماعی جلوگیری کرده است، از اینرو، نابودى آن گام اولیه بسوى يك انقلاب در مستعمرات می باشد. لذا، کمک کردن به نابودى حاکمیت خارجی در مستعمرات نه تأیید آمال ناسیونالیستی بورژوازی بومى بلکه گشودن راهی برای پرولتاریای سرکوب شده در آنجاست.

۷- در کشورهای وابسته و جنبش متمایز وجود دارند که هر روز از یکدیگر دورتر می شوند. یکی جنبش ناسیونالیستی بورژوا دموکراتیک با برنامه استقلال سیاسى تحت نظام بورژوائى است و دیگری اقدام توده های فقیر و جاهل (Ignorant) دهقانان و کارگران برای رهائی خود از هرگونه استثمار. اولی می کوشد که دومی را کنترل کند و غالباً تاحدی موفق می شود، ولی بین الملل کمونیست و احزاب تحت تاثیر (Affected) آن باید علیه این کنترل به مبارزه برخیزند و به رشد آگاهی طبقاتی در توده های زحمتکش (Working masses) مستعمرات کمک رسانند. برای سرنگونی سرمایه داری خارجی که گام اول بسوى انقلاب در مستعمرات است، همکاری با عناصر انقلابی بورژوا ناسیونالیست مفید است.

ولی نخستین و لازمترین وظیفه، تشکیل احزاب کمونیست است که دهقانان و کارگران را سازمان دهد و آنان را در جهت انقلاب و استقرار جمهوری های شورائى هدایت کند. بدینگونه توده ها در کشورهای عقب مانده می توانند با هدایت پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری که از آگاهی طبقاتی برخوردار است بدون گذار از تکامل سرمایه داری به کمونیسم برسند.

۸- قدرت حقیقی جنبش های آزاد بیخس در مستعمرات دیگر به دایره تنگ ناسیونالیست های بورژوا دموکرات محدود نمی شود. در بیشتر مستعمرات از هم اکنون احزاب انقلابی متشکل، که سعی می کنند در ارتباط نزدیک با توده های زحمتکش باشند، وجود دارند. رابطه بین الملل کمونیست با جنبش انقلابی در مستعمرات باید از طریق این احزاب یا گروه ها تحقق پذیرد، چرا که اینها پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای مربوط بخود بودند. این [احزاب] امروز خیلی وسیع (Large)

تزه‌ای پیشنهادی

بزرگ (Big) نباشند، ولی ارزوهای (Desire) توده‌ها را منعکس می‌کنند و توده‌ها آن‌ها را در جهت انقلاب دنبال خواهند کرد. احزاب کمونیست کشورهای امپریالیستی مختلف باید در پیوستگی (Conjunction) با این احزاب پرولتری مستعمرات فعالیت کنند و از طریق آن‌ها کلیه کمک‌های مادی و معنوی خود را در اختیار جنبش انقلابی بطور عام قرار دهند.

۹- فرضی که [بر اساس آن] خلق‌ها در مستعمرات، بخاطر عقب ماندگی اقتصادی و صنعتی مجبورند از مرحله دموکراسی بورژوازی گذر کنند غلط است.
رویدادها و شرایط در بسیاری از مستعمرات چنین فرضی را تأیید نمی‌کند. درست است که انقلاب در مستعمرات در اولین مراحل خود انقلاب کمونیستی نخواهد بود. ولی اگر از همان ابتداء (Begining)، رهبری انقلاب در دست یک پیشاهنگ کمونیست باشد، توده‌های انقلابی، گمراه نمی‌شوند، بلکه از طریق دوران‌های پی‌درپی تکامل و تجربه انقلابی مستقیم به پیش خواهد رفت. در واقع در بسیاری از کشورهای شرقی، حل مسئله ارضی در امتداد (Along) اصول خالص کمونیستی امری بسیار مشکل خواهد بود. انقلاب در مستعمرات، در مراحل اولیه خود، باید با برنامه‌ای که در آن بند‌های بسیاری از رفم‌های خرد بورژوازی - بعنوان مثال، تقسیم زمین و غیره - را در بر می‌گیرد دنبال شود. ولی این لزوماً بدین معنی نیست که رهبری انقلاب باید به بورژوا دموکرات‌ها تسلیم شود.

۱۰- بورژوا دموکرات‌های ملی در مستعمرات برای استقرار یک دولت ملی آزاد می‌کوشند، در حالی که توده‌های کارگران و دهقانان فقیر به قیام - هر چند در بسیاری از موارد ناآگاهانه - علیه سیستمی که اجازه چنین استثمار وحشیانه‌ای را می‌دهد، برخاسته‌اند. نتیجتاً در مستعمرات ما دو نیروی متضاد داریم، آن‌ها نمی‌توانند با یکدیگر تکامل یابند. پشتیبانی از جنبش‌های بورژوا دموکراتیک مستعمرات منجر به کمک رسانیدن به رشد روحیه ملی خواهد بود. امری که بطور قطع مانع بیداری آگاهی طبقاتی در توده‌ها خواهد شد. در حالی که تشویق و پشتیبانی از عمل توده انقلابی از طریق حزب کمونیست پرولتری، نیروهای حقیقتاً انقلابی را - که نه تنها امپریالیسم خارجی را نابود خواهند کرد، بلکه تدریجاً در جهت تکامل قدرت شورائی هدایت می‌شوند - به حرکت در می‌آورد. بدین ترتیب از ظهور یک سرمایه داری بومی، بجای سرمایه داری مغلوب که بیشتر مردم را تحت ستم و استثمار قرار دهد - جلوگیری بعمل می‌آورند.

۱۱- هر چه زودتر آغاز کردن مرحله مبارزه طبقاتی در مستعمرات بمعنای آگاه

تزیهای تصویری

نیستند، ولی تمایلات (Aspiration) توده ها را منعکس می کنند و [توده ها] آن ها را در جهت انقلاب دنبال خواهند کرد. احزاب کمونیست کشورهای اسپریالیستی مختلف باید در پیوستگی (Conjunction) با این احزاب پرولتری مستعمرات فعالیت کنند و از طریق آن ها کلیه کمک های مادی و معنوی خود را در اختیار جنبش های انقلابی بطور عام قرار دهند.

۹- انقلاب در مستعمرات در اولین مراحل خود انقلاب کمونیستی نخواهد بود. ولی اگر از همان آغاز (Outset)، رهبری در دست یک پیشاهنگ کمونیست باشد، توده های انقلابی همراه خواهند شد، بلکه می توانند از طریق دوران های پی در پی تکامل و تجربه انقلابی به پیش روند. در واقع در بسیاری از کشورهای شرقی، تلاش کردن در جهت حل مسئله ارضی در انطباق با (According) اصول خالص کمونیستی اشتیاه بزرگی خواهد بود. انقلاب در مستعمرات، در مراحل اولیه خود، باید با برنامه ای دنبال شود که بندهای بسیاری از رفرم های خرده بورژوازی نظیر تقسیم زمین و غیره را در برخواهد داشت. ولی این [امر] به هیچ وجه بدین معنی نیست که رهبری انقلاب به بورژوا دموکرات ها تسلیم گردد. بر عکس، احزاب پرولتری باید به تبلیغات قوی و منظم در مورد ایده شورائی دست بزنند و شوراها را دهقانی و کارگری را هر چه زودتر سازماندهی کنند. این شوراها در همکاری با جمهوری های شورائی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، در جهت سرنگونی نهائی نظام سرمایه داری در سراسر جهان فعالیت خواهند کرد. ★

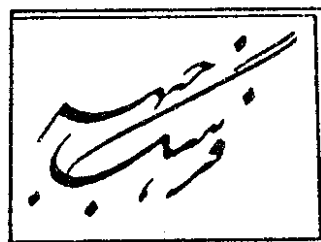
تزه‌ای پیشنهادی

کردن مردم به خطر سرمایه داری وارداتی (Transplanted) اروپائی است که
پس از نابودی اش در اروپا ممکن است در جستجوی پناهگاهی در آسیا باشد، و شکست
دادن چنین احتمالی قبل از آژان .

م. ن. روی
هندوستان



www.vahdatcommunisti.com



ذوالجناح

نوشته: برادر مفقودالانر غلامرضا عارفیان

”تویوتا“ی ژاپنی

”ذوالجناح حسینیان زمان“

حتماً شما هم تویاتاهای کرم رنگ سپاه را دیده‌اید که همچون توسن تندپا، مغرور و سرکش سروته جبهه را بهم دوخته از این سوی بدان سوی روانند و پرچمی سبز یا سرخ بر دوش می‌کشند. حالشان رختی را ماند که گاه صبور و سرپه‌زیر افکنده و گاه سربلند و سرکش بردشتها خطی از غبار می‌کشند و عزیزان این مردم عزیز را به بزم

خدا می‌رسانند. شنیده‌اید شیمه‌شان را درگاه
بالا کشیدن از تپه‌ای، کوهی یا کوهساری. گوئی
نعل پولادنیشان سنگلاخ جبهه را پنبه می‌انگارد و
هر صعب‌العبوری را عبور می‌کند. گاه مصمم و
استوار سینه را بر سینه آب می‌نهد، چون نهنگ
آب را می‌شکافد و یاران را از این سوی رود بدان
سوی راه می‌برد. پرچمش را بر دوش کشیده با آن
چون شمشیری بران آسمان را می‌شکافد و به پیش-
گام می‌نهد. گوئی همه چیز را حس می‌کند. هنگام
عملیات با چهره‌ای خشن و مصمم و استوار
تدارکات جبهه را تأمین می‌کند و در هنگام بازآوردن
لاله‌های گلگون به احترامشان آهسته آهسته می‌آید
تا گل پرپرش را اذیت و آسیبی دیگر نرسد.
قبل از شکسته شدن خط آنچنان بی‌تاب پشت
خط ایستاده که گوئی مرغی در قفس به انتظار
کشایش درب قفس.

شب عملیات یال و کوپال سفیدش با آن پرچم
خون رنگش در کنار دلاورانی که پیشانی چهره
نورانی‌شان را با نوار «یا مهدی ادرکنی» بسته‌اند،
شبه‌ترین منظره را به منظره شب عاشورا تجدید
خاطره می‌کنند. بله، یاران حسین‌اند و تویوتای
پرچم بر دوش ذوالجناح! این تشبیه را مادری پیر
یادم داده است که:

بر مزار شهدا در کناری ایستاده بودم و معو
تماشای سیل اشک و خون که توسن جبهه‌ها با
پرچمی بر دوش رسید، و معصومانه در گوشه‌ای
ایستاد. از گرده‌اش رزمندگان عاشق با چهره‌ای

غبار گرفته و مصمم پائین پریدند تا به دیدار یاران
شهیدشان بشتابند و بر مزار یاران بنشینند تا
آیه «فمنهم من قضی نجه و منهم من ینتظر» را
مصدّق باشند. مادری پیر با حجابی کامل که لباس
رزم اوست آرام و با وقار به کنار ماشینشان آمد.
دست بر خاکهای روی آن می کشید و آن خاک را
بعنوان تیمن و تبرک بر صورت می مالید و آهسته
آهسته می گفت:

ذوالجناح، ذوالجناح مواظب حسین باش -
چشم فاطمه روگریان نکنی، مواظب حسین اش
باش - نکنه زینب تنها بمونه و حسین اش نباشه.
ذوالجناح! هیچوقت بی حسین نیائی ... دستش را
بریال ذوالجناح حسینیان زمان می کشید و زمزمه
می کرد:

.... ذوالجناح وفای تو خلیه! حسین رو بی -
وفائی نکنی! سکینه روگریان نکنی. نمی خوام بی -
حسین بینمت. خدا عنایتی کن ذوالجناح ما بی -
حسین ما برنگرده والسلام

به نقل از "پیام انقلاب"، ارگان "سپاه پاسداران انقلاب
اسلامی"، شماره ۱۳۱، شنبه یازدهم اسفند ۱۳۶۳.